

گوسفندا به بهشت نمی روند

به نام خدا



فرهاد ناچی

فهمیدن که دست خود آدم نیست،
ما خیلی تلاش می‌کنیم که نفهمیم، نمی‌شود

گوسفندها به بهشت نمی‌روند

فرهاد ناجی

طبرزداز برگزیده جشنواره طنز مکتوب

نقدیم به کسانی که گوسفند نیستند

انتشارات خودم (وابسته به نویسنده!)

نام کتاب: گوسفندها به بهشت نمی‌روند
نویسنده: فرهاد ناجی

شمارگان: به تعداد دانلود شما
نوبت چاپ: اول و آخر
تعداد صفحات: ۱۹۵ صفحه ناقابل
قطع: بستگی به خودتون داره
شابک و مجوز: وقتی نمیدن چی کار میشه کرد؟!

فهرست

نثر طنز

- روزی ۱۶ ساعت کتاب بخوانید ۱۳
- توالولوژی ۱۵
- استاد ، تو رو خدا ۱۹
- اردوی فارغ التحصیلی به روایت نثر ۲۵
- لوگوها چه می‌گویند؟ ۳۱
- مراسم قبل و بعد از عروسی ۳۷
- اگر من رئیس جمهور بودم ۴۳
- راهکارهای اصلاح الگوی مصرف ۴۵
- بابا مواد ندارد ۵۱
- تمام مقاطع را حذف می‌کنیم ۵۳
- چه کسانی از چه کسانی تشکر کردند ۵۵
- حذف نام پادشاهان از کتب تاریخی ۵۷
- در نا امیدی بسی امید است ۵۹
- هفت خوان چاپ یک کتاب ۶۱
- نمونه سئوالات آزمون گواهینامه ازدواج ۶۵
- اکستازی مجاز ۶۹
- ماجرای آقای قلی قلی زاده قلی آبادی ۷۱
- سایت‌های اینترنتی چگونه فیلتر می‌شوند ۷۵
- مصاحبه با یک گوسفند چینی ۷۹
- مصاحبه با مسئول طراحی ، ساخت و پیگیری سرقت مجسمه‌ها در تهران ۸۳
- راهکارهای جلوگیری از مهاجرت نخبگان ۸۵
- رویدادهای سال ۱۳۸۸ ۸۷
- مشترک گرامی ۹۱
- متن کامل منشور کشف شده حقوق بشر متعلق به رئیس بزرگ ۹۳
- مزایای ازدیاد نسل از نقطه نظر ۹۵
- مشاوره اینجانب برای خواب‌های شما ۹۹
- پیشنهادات اینجانب ۱۱۹

داستان طنز

- امر خیر ۱۶۷
- ملاقات ۱۷۳
- از ماست که بر ماست ۱۷۷
- علمک‌های شیطانی ۱۸۳
- شهر زیر زمینی ۱۸۹

مثلاً مقدمه

بارها برای اینجانب پیش آمده که در محفلی به محض اینکه می‌گویم طنز نویسم، می‌گویند: «چه جالب، پس یه جوک تعریف کن!» این مسئله نه تنها برای من، بلکه برای اکثر طنزپردازان بارها و بارها اتفاق افتاده است. علت آن هم مشخص است، چون عده کثیری از مردم تعریفشان از طنز در یک جمله خلاصه می‌شود: «هر چیز خنده‌دار» ولی به راستی طنز یعنی این؟! فرق بین طنز، جوک و سایر کلمات مترادف در چیست؟ برای آنکه این مسئله در همین مقدمه کتاب روشن شود، به طور خلاصه به تعاریف چهار اصطلاح هزل، فکاهه، هجو و طنز اشاره‌ای می‌کنم.

هزل بیشتر شوخی یا خوشمزگی است به قصد خنده که جنبه شخصی دارد. فکاهه، همان هزل است که دارای زبان پوشیده‌تر است و عمومیت بیشتری دارد. در اصل هزل و فکاهه فاقد انتقادند. هجو، انتقادیست تمسخر آمیز که جنبه شخصی و خصوصی داشته باشد. هجو اگر جنبه عمومی به خود بگیرد و حرفی را که می‌خواهد بزند در پرده و لفافه بیان کند، می‌شود طنز.

پس همان طور که متوجه شدید طنز با واژه‌های دیگری همچون جوک و فکاهه از زمین تا آسمان توفیر دارد، چون در طنز همیشه معانی و مفاهیم عمیقی وجود دارد که خواننده را وادار به تفکر می‌کند. در واقع طنزپرداز همواره حامل خبرهای تلخ و ناگوار است، از فقر و گرانی و تورم گرفته تا مشکلات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مسائلی از این دست. بنابراین این مسئله باعث می‌شود که طنز همیشه روی شیرین خود را به خواننده نشان ندهد و وی را نخنداند و حتی مواقعی هم اشک او را در بیاورد که این مسئله از خصوصیات طنز تلخ است.

نکته‌ای که دوست دارم در اینجا مطرح کنم این است که متأسفانه بعضی از طنزنویسان به این خاطر که طنزنویسی را شغل خود قرار داده‌اند مجبور شده‌اند خواسته یا ناخواسته در فضای کنونی، فتیله‌ی نوشته‌های خود

را در حد لطیفه پایین بیاورند تا بتوانند در مطبوعات یا خبرگزاری‌های غیر مستقل جایی برای امرار معاش خود پیدا کنند. اینجانب نیز البته به طور آگاهانه و برای کسب تجربه بعد از دعوت به همکاری از طرف یکی از خبرگزاری‌های وابسته به یکی از سازمان‌ها، با این خبرگزاری شروع به همکاری کردم ولی بعد از ۴ ماه متوجه شدم که دیگر تاب و تحمل ادامه این روند و پایین آوردن سطح نوشته‌هایم را (در حد لطیفه و حتی پایین‌تر از آن) برای درج در آن خبرگزاری ندارم. بنابراین با اینکه حق التحریر بسیار خوبی نسبت به نشریات مستقل موجود می‌دادند، قید همکاری با آن خبرگزاری را زدم و سعی کردم طنزی را که به آن اعتقاد دارم (البته اگر بشود کارهای مرا طنز به حساب آورد) با پول معاوضه نکنم. بنابراین تصمیم گرفته‌ام که یا چیزی ننویسم یا اگر می‌نویسم چیزی باشد که به آن اعتقاد دارم و در جامعه امروزی به وضوح می‌بینم، حال چه قابل ارائه به جایی باشد یا نباشد!

البته موارد گفته شده دلیلی بر این موضوع نیست که تمام نوشته‌های موجود در این کتاب در قلمرو طنز واقعی جای داشته و به دور از ایراد و اشکال است. من خودم را هنوز در ابتدای راه پر پیچ و خم طنز حقیقی می‌بینم که امیدوارم در ادامه، بگذارند به سلامت از این جاده‌ی خطرناک عبور کنم! لازم به ذکر است که بعضی از مطالب این کتاب قبلاً در نشریات گوناگونی چون دوماهنامه طنز و کاریکاتور ملس، ماهنامه طنز و کاریکاتور بچه مشد، ماهنامه طنز و کاریکاتور ستون آزاد، هفته نامه گل آقا و ... چاپ و منتشر شده است. البته در مواردی این نوشته‌ها با جرح و تعدیل روبرو شده بود که در این کتاب سعی شده حدالمقدور تمامی آثار به طور کامل ارائه شود.

فرهاد ناجی

Farhad.Naji@gmail.com
www.FarhadNaji.com

نثر طنز

(: روزی ۱۶ ساعت کتاب بخوانید

یکی از مشکلات اساسی ما عدم آگاهیست که این مسئله تنها یک راه چاره دارد و آن هم مطالعه، مطالعه و مطالعه است. اینجانب نیز با اینکه مطالعه زیادی در طول این سال‌ها داشتم ولی الان روزی ۱۶ ساعت مطالعه می‌کنم. حتماً می‌گویید یا خیلی بیکار تشریف دارم یا دارم خالی می‌بندم. چون اینجانب به هیچ عنوان آدم خالی بندی نیستم پس نتیجه می‌گیریم که خیلی بیکار هستم چون در طول شبانه روز به غیر از آن ۱۶ ساعتی که گفتم فقط ۸ ساعت می‌ماند که آن را هم به خورد و خوراک و خوابم اختصاص می‌دهم. الان پیش خود می‌گویید پس خرج و مخارجت را چطور تأمین می‌کنی. خوب این هم مشخص است، چون اینجانب زن و بچه ندارم مسلماً خرج و مخارج آنچنانی نیز نخواهم داشت. فقط یک خورد و خوراکی می‌ماند و یک جای خواب که آن هم به لطف دوستان به طور رایگان در اختیارم قرار گرفته است تا من همچنان بتوانم روزی ۱۶ ساعت مطالعه داشته باشم. الان می‌گویید از این همه مطالعه خسته نمی‌شوی؟ می‌گوییم نه، چرا خسته بشوم، از بیکار نشستن و در و دیوار را نگاه کردن که بهتر است. لاقلاً می‌دانم آگاهی روز به روز افزایش پیدا می‌کند. به تمام دوستان، آشنایان و همکاران نیز توصیه می‌کنم که حتماً روزی ۱۶ ساعت مطالعه کنند.

بلندگو: آقای صادق دربندیان چند دقیقه اون کتاب رو بذار کنار، بیا ملاقاتی داری!

(: توالولوژی

چند وقت پیش یک فکر بکر به ذهنم خطور کرد که دوست دارم آن را در اختیار مسئولان قرار دهم تا هر چه زودتر این ایده را عملی کنند. البته من واقعاً مانده‌ام که این ایده چرا به فکر مسئولان به خصوص مسئولان سازمان ملی جوانان نرسیده است. چون تا جایی که از خبرها می‌توان فهمید مسئولان ما از این جور راهکارهای عملی تا دلتان بخواهد برای حل مشکلات جوانان در چنته دارند و هر از گاهی رو می‌کنند و تا پای اجرای آن نیز پیش می‌روند و حتی بعضی از آنها را نیز عملی می‌کنند! البته این احتمال را می‌دهم که به علت مشغله زیاد کاری این فکر بکر به ذهن مسئولان خطور نکرده است. به نظرم با عملی کردن طرح اینجانب نه تنها بعد از سه سال همه جوانان صاحب خانه می‌شوند بلکه بیکاری هم از بین رفته و ازدواج جوانان با سرعت فزاینده‌ای افزایش می‌یابد و حتی با ادامه این طرح نسل آینده هم در بدو تولد مورد حمایت قرار گرفته و صاحب شغل می‌شود. تازه اگر این طرح به خوبی اجرا شود می‌توانیم اولین صادرکننده آن در جهان باشیم و جوانان متخصص در این زمینه را به عنوان نیروی کار به خارج از کشور اعزام نماییم.

برای اجرای این طرح در ابتدا باید یک رشته دانشگاهی جدید با نام توالولوژی ایجاد کنیم تا جوانان ما به صورت مختلط و با نسبت مساوی بتوانند در این رشته ثبت‌نام کنند و با صرف یک هزینه مناسب بعد از سپری کردن یک دوره چهار ساله مهندسی توالولوژی را کسب نمایند. نکته مهم و حیاتی در این رشته ارائه پروژه پایانی به صورت عملی است که می‌بایست به

صورت دو نفره ارائه شود. بدین منظور یک دختر و پسری که در طول این چهار سال از هم شناخت لازم را پیدا کرده‌اند با دریافت یک وام توالولوژی به سرعت و با کمترین هزینه یک توالت عمومی در نقطه‌ای از شهر یا بین شهر که مجوزش را از وزارت‌خانه‌های مختلف گرفته‌اند احداث کرده و با گذاشتن یک میز و صندلی جلوی در خروجی نفری صد تومان از کاربران دریافت می‌کنند. با این کار علاوه بر اینکه می‌توانند به راحتی وام گرفته شده را پس دهند، تمام خرج و مخارج عروسیشان را نیز می‌توانند دو نفری در کنار یکدیگر در بیاورند. تازه هر وقت بچه‌یشان هم به دنیا آمد می‌توانند با احداث قسمت بچه‌گانه و قرار دادن فرزندشان پشت میز مخصوص آن قسمت، خود اشتغال زایی کنند. در ضمن دختر و پسرهای مذکور می‌توانند به راحتی درشان را نیز در هنگام کار خوانده و در این رشته تا دکترا و فوق دکترا نیز پیش بروند. برای نظافت این سرویس‌های بهداشتی هم جای نگرانی نیست چون برای جلوگیری از خدشه‌دار شدن وجهه مهندسی‌شان می‌توانند به راحتی شخصی را برای این کار استخدام کنند و آنها فقط کار نظارتی را روی رعایت مسائل بهداشتی بر عهده داشته باشند. در مورد درآمدزایی این شغل هم اصلاً جای نگران نیست چون اگر توالت مربوطه را در جای مناسبی احداث نمایند، با دریافت صد تومان از هر نفر می‌توانند به درآمد میلیونی دست پیدا کنند. تازه با فروش کود آن به مزارع و باغات اطراف به رونق کشاورزی و اشتغال زایی غیر مستقیم هم کمک شایانی می‌شود. همچنین با گسترش روز افزون این طرح در چند سال آینده می‌توان به صادرات توالت‌های عمومی به همراه نیروهای متخصص داخلی به کشورهای دوست که اکثراً با این معضلات دست به شلوار هستند گوشه چشمی داشت و با درآمدهای ارزی حاصل از آن می‌توان وابستگی کشور را به صادرات نفت کاهش داد و حتی جایگزین آن کرد.

خلاصه مطلب اینکه با وجود این همه نکات مثبت، این طرح اگر هیچ سودی نداشته باشد لااقل این ویژگی مثبت را دارد که اکثر جوانان را از سر

کار بودن در می‌آورد و دوباره می‌گذارد سر کار تا چند سالی سرشان حسابی گرم باشد!

(: استاد، تورو خدا

* استاد ، شما رو قسم میدم به هر چی که می‌پرستید. من شب امتحان دچار مشکلات روحی شدیدی شدم. آخه می‌دونید چیه نمی‌تونم بهتون بگم ، اصرار نکنید ... ولی خوب به شما میگم ، دوست پسرم بعد از چهار سال یهو غیبت زد رفت مالزی. بعد از اونجا زنگ زده گفته وقت نکردم باهات خداحافظی کنم ، بای بای. آخه یکی نیست به این پسره بی همه چیز ... استاد ببخشید از بحث خارج شدم. داشتم می‌گفتم خلاصه اینکه این برگه دستتون رو میبوسه. قول میدم جبران کنم. هر چی شما بگید انجام میدم. حتی اگه بگید واسه ماه غسل باهاتون پیام آمریکا !

* استاد ، وقت کم آوردم وگرنه غیر این سوالی که کامل واستون نوشتم بقیه سوالات رو فوت آب بودم. چی کار کنم دست خودم نیست خیلی کُندم تو نوشتن. استاد این دفعه رو شما کوتاه بیاید قول میدم امتحانات بعدی وقت کم نیارم. استاد از زحمات شما هم خیلی ممنونم. اگه شما نبودید من الان همون آدمی بودم که قبلاً بودم. گرچه ، الان هم بهتر از قبل نشدم که هیچ... خلاصه اوضاع روحی روانیم که می‌بینید مناسب نیست، دارم هذیون میگم. البته این تیکه آخر رو فقط.

* استاد ، میدونم که دارم کار زشتی رو انجام میدم ... نه نه به وقت فکرای بد نکنید. منظورم اینه که درست نبود این مطلب رو زیر برگه امتحانیم

بنویسم. ولی چی کار کنم مجبورم. می‌تونید از تمام فک و فامیل و در و همسایه ما سوال کنید ببینید من دیشب کجا بودم ... نه نگران نشید خوشبختانه بیمارستان نبودم ... آخه مجبور شدم وگرنه منو چه به استاد من فقط در مورد شعار غزه و لبنان و ایران دو به شک بودم که دیشب تمام شک‌هام بر طرف شد. الان میدونم چی درسته چی درست نیست یعنی تفهیم شدم کامل یا بهتر بگم لطف کردن بهم تفهیم کردن. استاد تو رو خدا لااقل شما هوای ما رو تو این برگه داشته باشید.

* استاد به خدا همه‌ش رو بلد بودم. داشتم سوال اول رو حل می‌کردم دیدم ماشین حساب می‌خواد. چون من یادم رفت ماشین حساب بیارم ، موبایل رو در آوردم تا از ماشین حسابش استفاده کنم که مراقب یقه‌ام رو گرفت که چرا بلوتوث بازی می‌کنی! به خدا من می‌خواستم از ماشین حسابش استفاده کنم ولی نمی‌دونم یهو چی شد دستم خورد به بلوتوثش چند تا فایل اومد. به خدا فایل‌های ناچور نبود. اتفاقاً درسی بود این که اشکالی نداشت. ولی مراقب برگم رو از دستم کشید. این مطلب رو هم زیر برگه یواشکی دارم می‌نویسم چون مراقب داره چرت میزنه.

* سلام ، خسته نباشید استاد ، میدونم توقع زیادیه ولی تو رو خدا نمره قبولی رو به من بدید. بابام چند سال پیش عمرش رو داد به شما ، پارسال هم مادرم دق کرد مرد ، ماه پیش هم عموم فوت کرد ، دیروزم داییم به رحمت ایزدی پیوست ، فردا پس فردا هم احتمالاً نوبت خودمه ، لااقل این نمره رو بدید که آسوده خاطر سرم رو بذارم زمین. استاد نذارید اون دنیا سر پل صراط شرمندتون کنم!

* استاد گرامی ، اصلاً برام مهم نیست که این درس رو بیفتم یا نه ولی همون طور که میدونید واحدی [بیسیب] تومان باید شهریه این درس کوفتی

رو بدم. خرجم رو داداشم داره میده ، اگه بهش بگم یه درس رو افتادم و دوباره باید شهریه شو بدم می‌کُشتم. اگه من رو بکشه ، خونم گردن شما میفته و بعدش مطمئناً عذاب وجدان می‌گیرید. من فقط به خاطر خودتون میگم که من رو قبول کنید وگرنه اصلاً واسه خودم مهم نیست که قبول بشم.

* با سلام حضور استاد گرامی. استاد عزیز و گرامی و گرانقدر و دوست داشتنی من. من روز قبل از امتحان عروسیم بود. خوب خودتون که باید بیشتر منو درک کنید آدم تا چند روز بعد از عروسیش دست و دلش به هیچ کاری نمیره چه برسه به امتحان پایان ترم. همین که اومدم امتحان دادم خودش شاهکاره. به خاطر همین هم چون در چنین شرایطی لاقبل لطف کردم و اومدم امتحان دادم لطفاً یه نمره بالا بهم بدید. ایا اصلاً حواسم نیست بابا ، امیرحسین مثل اینکه با هم عروسی کردیم ، حواست باشه کمتر از بیست بهم بدی روزگارت رو سیاه می‌کنم.

* با عرض سلام و خسته نباشید. اول اینکه می‌خواستم از امتحان آب خوردنتون تشکر کنم. واقعاً دستتون درد نکنه. ایشاله بتونم جبران کنم. در ضمن با توجه به اینکه بنده آدم فعالی بودم و همیشه خودم رو نشون می‌دادم و چند باری هم باهاتون اومدم جنگل و جاهای دیگه که خودتون خوب میدونید ، آیا به نظر خودتون حق من بیست نیست؟!

* استاد عزیز ، بنده تا الان دو بار این درس رو افتادم. ترم آخرم هم هست. اگر این ترم هم بیفتم کارم رو از دست میدم. شما خودتون متأهل هستید می‌دونید من چی میگم. اگر کارم رو تو این شرایط از دست بدم زخم طلاقم میده . ایشاله جبران می‌کنم. مطمئن باشید یه روزی بدردتون می‌خورم.

* استاد قریبون اون شکل و ماهتون برم من. فقط می‌خواستم بگم اون روزی که با هم رفتیم بیرون رو یادتون نره تو نمره این برگه لحاظ کنید!

* سلام استاد ، حاجی سلام رسوندند گفتند اون پونصد کیلو برنج ناقابل رو امروز فرستادن منزل. فقط گفتم در جریان کار باشید. التماس دعا.

(: اردوی فارغ التحصیلی به روایت نثر

□ قرار بود دانشجویان کارشناسی ۸۴ و کارشناسی ناپیوسته ۸۶ ساعت پنج صبح برای رفتن به اردوی فارغ التحصیلی جلوی در دانشگاه حاضر شوند ولی از ساعت شش صبح تازه سر و کله‌یشان یکی یکی پیدا شد!

□ یکی از چهار اتوبوسی که قرار بود دانشجویان را به میانکاله ببرد در داخل محوطه دانشگاه تصادف کرد که منجر به کشته شدن راننده اتوبوس نگرددید بلکه آینه بقل سمت چپ اتوبوس به دیوار باقی شتافت که باعث شد اتوبوس مذکور از دور مسابقات حذف شود! (طبق آخرین اخبار واصله مسئولان دانشگاه مقصر این سانحه را اشتباه خلبان گزارش کرده‌اند!)

□ به علت شور و نشاط وصف ناپذیری که دانشجویان در ساعت شش صبح داشتند مسئولین مربوطه تصمیم گرفتند اتوبوس برادران را از خواهران جدا کنند! (من نمی‌دانم چرا سر کلاس‌هایی که ساعت ۸ صبح برگزار می‌گردد شور و شغفی در همین دانشجویان دیده نمی‌شود. اگر شما فهمیدید به من هم بگویید!)

□ یکی از مسئولان زحمتکش دانشگاه به دانشجویان توصیه کرد که ادب و نزاکت را در طول اردو رعایت کنند تا این اردو آخرین اردوی فارغ التحصیلی

نباشد، که دانشجویان به این علت که روزهای آخر حضورشان را در دانشگاه تجربه می‌کردند اعلام نمودند که نهایت ادب و نزاکت را رعایت خواهند کرد!

□ در اتوبوس یکی از دانشجوینماها توسط چند تن از عوامل نفوذی استکبار تحریک شده و به دنبال سی‌دی‌های خوانندگان مجاز و غیر مجاز راهی منزل خویش گردید. همین بغل!

□ قبل از بازگشت این دانشجوینما، یک دانشجوینمای دیگر رادیوی اتوبوس را روی موج‌های بیگانه و باگانه قرار داد تا انواع رقص، پایکوبی، روضه و سینه زنی با فواصل کوتاهی در چند ثانیه اجرا شود!

□ آخرین آمار واصله از اتوبوس شماره سه که من در آن حضور داشتم حاکی از آن بود که هیچ یک از مسئولین دانشگاه داخل این اتوبوس نخواهند بود که همین نکته نقطه عطفی برای شروع یک اردوی خوب و پُر و پیمان تلقی می‌شد!

□ هنگام سبقت اتوبوس‌ها از یکدیگر مخصوصاً هنگام سبقت از اتوبوس خواهران، عوامل استکبار به همراه دانشجوینماها که هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شد انرژی پتانسیل ذخیره شده در طول چهار سال گذشته خود را به انرژی جنبشی (مخصوصاً در نواحی حساسی مثل کمر) تبدیل می‌کردند. لازم به ذکر است که تعدادی از همین عوامل هم در اتوبوس‌های مجاور قرار داشتند ولی تعدادشان قابل قیاس با افراد نفوذی در اتوبوس ما نبودند! بعد از تخلیه ناگهانی این انرژی و رد شدن از کنار اتوبوس‌های مجاور نماینده استکبار در اتوبوس ما دانشجویان را به زدن کف نامرتب ترغیب می‌کرد تا اتحاد و هماهنگی ملی ما را زیر سوال ببرد!

□ برای هماهنگی با سه اتوبوس دیگر یکی از عوامل مذکور رو به دانشجویان کرد و گفت: « کی شماره یکی از دانشجویهای اتوبوس شماره دو برادران رو داره؟ » بعد از گفتن این حرف همگی سکوت کردند ولی تا گفت: « کی شماره یکی از دانشجویهای اتوبوس شماره یک خواهران رو داره؟ » ناگهان در یک چشم به هم زدن همه موبایل‌هایشان را از منافذ جاسازی شده در آوردند، که این امر موجب تبسم خاطر نماینده استکبار گردید تا ما در زمین خود مشت محکمی از استکبار دریافت کرده باشیم!

□ شور و شغف دانشجویان اتوبوس ما به حدی زیاد بود که روی راننده هم تأثیر گذاشت به طوری که ما چند کیلومتری از اتوبوس‌های دیگر جلو افتادیم. به همین علت قرار شد اتوبوس ما در کنار جاده چند دقیقه‌ای توقف کند تا سایر اتوبوس‌ها به ما برسند. در این فاصله دانشجویان فارغ التحصیل که ظاهراً به شدت به چند روان شناس و روان پزشک متخصص نیاز داشتند از اتوبوس پیاده شدند و در کنار جاده شروع کردند به انجام حرکات موزون و ناموزون به صورت‌های مختلفی همچون عموزنجیرباف، عمه طناب باف، خاله زنک باف و دایی قالی باف، تا بدینوسیله اتحاد ملی خود را به عوامل استکبار نشان دهند و توطئه اولیه آنها را با این حرکات نمادین خنثی کنند!

□ قبل از سوار شدن به اتوبوس به علت بالا و پایین پیریدن‌های بی‌شمار و خارج از عرف و انجام حرکات موزون و ناموزون همگی به دنبال درخت‌های تنومند می‌گشتند که متأسفانه تعداد درختان تنومند کنار جاده نسبت به جمعیت اتوبوس قابل قیاس نبود، بنابراین عده کثیری از دانشجویان مجبور شدند این حقیقت تلخ را تا اطلاع ثانوی در نطفه خفه کنند!

□ حدود ساعت ده بالآخره به میانکاله رسیدیم. چون میانکاله در یک منطقه حفاظت شده قرار داشت از اتوبوس‌ها پیاده شدیم تا پیاده به داخل

محوطه برویم. در این لحظه تابلوی بالای در آنجا توجه‌ام را به خودش جلب کرد که رویش نوشته بودند: «پایگاه حیات وحش میانکاله». در حالی که داشتم این تابلو را می‌خواندم من نیز مثل سایر دانشجویان وارد این پایگاه شدم و آن موقع تازه فهمیدم که چرا از این همه مکان جالب و دیدنی ما را به این نقطه آورده‌اند!

□ دانشجویان باقی مانده‌ای که هنوز فشارهای مزمن بر آنها چیره بود به همراه دانشجویان سایر اتوبوس‌ها به دنبال یک مکان ویژه برای رهایی از این فشار مزمن می‌گشتند که تنها موفق شدند یک نقطه مشترک را در این پایگاه شناسایی کنند. بنابراین در یک صف طویل و دیدنی جلوی در ورودی مکان مربوطه صف کشیدند. این اولین جمعیت مختلط صف کشیده جلوی یک مکان ویژه در طول تاریخ ایران محسوب می‌شد که چون در پایگاه حیات وحش میانکاله رخ می‌داد، منع قانونی نداشت!

□ بعد از رهایی از استرس‌های موجود همگی پیاده به سمت ساحل میانکاله حرکت کردیم ولی عوامل استکبار با خفت کردن چند دستگاه اتومبیل پیشاپیش خود را به ساحل رساندند تا منطقه را از عوامل ما پاکسازی و چیزهای دیگر را برای انحراف جوانان جاسازی کنند!

□ به همان علل فوق و در همان ابتدای کار بعد از استقرار دانشجویان فارغ التحصیل نفوذ عوامل استکبار کم کم مشاهده شد به طوری که خواهران با برادران در جمع‌های چند نفره شروع کردند به بازی وسطی و دانشجویانها با آلات نیمه قانونی شروع کردند به بازی تاسی!

□ نکته جالب توجه بعد از استقرار دانشجویان در ساحل میانکاله شایعه وجود یک آشپز در جمع ما بود که بعد از تحقیقات کارشناسی مشخص شد

آشپزی که ما فکر می‌کردیم وجود خارجی نداشته ، بلکه این آشپز شناسایی شده فقط بلد بود آش بپزد آن هم از آن آش‌هایی که رویش یک وجب روغن دارد!

□ بعد از صرف صبحانه و تولید زباله‌های خشک و تر برای گشنه نماندن پرندگان و جانوران میانکاله این زباله‌ها را در دل طبیعت رها کردیم تا در سال اصلاح الگوی مصرف ، اولین تجربه بهینه مصرف کردن را تجربه کنیم!

□ بعد از اتمام آزمون الگوی مصرف قرار بر آن شد تا ساحل را ترک کرده و به سمت منطقه دیگری از خلیج میانکاله رهسپار شویم. بدین منظور وسایل خود را برداشته و آماده رفتن شدیم که در اینجا نیز عوامل استکبار در حالی که تجهیزات لازم را در پشت وانت حمل می‌کردند و خود نیز روی وسایل سوار بودند پیشاپیش به منطقه مورد نظر رفتند.

□ در انتهای مسیر همان طور که پیشبینی می‌شد عوامل استکبار بساط بوق و گُرنا را علم کرده و شروع کرده بودند به انجام حرکات موزون و ناموزون! ظرفیت دانشجویان ما خیلی بالا بود ولی چون می‌خواستند اتحاد خود را نشان دهند به جمع عوامل نفوذی پیوسته و شروع کردند به رقصیدن! البته برای تشویش نشدن اذهان عمومی باید ذکر کنم که خوشبختانه این عوامل فقط توانسته بودند برادران ما را منحرف کنند و خواهران ما مثل شیر در مقابل چنین تحرکاتی مقاومت نشان داده و بدون کوچکترین حرکتی فقط شاهد و ناظر ماجرا بودند! (خدا می‌داند ته دلشان چه می‌گذشت!)

□ هنگام خوردن نهار که فرا رسید مسئولین مربوطه اعلام کردند که همه دانشجویان در کنار هم بنشینند و نهار بخورند ولی چون ما دانشجویان حرف گوش کنی بودیم به طور جداگانه برای خود بساطی پهن کرده و شروع کردیم

به خوردن نهار. داشتیم نهار میل می‌کردیم که یکی از اساتید دوست داشتنی به جمع ما پیوست و بعد از خوردن یک قاشق از غذای هر یک از ما ، به دانشجویان نمره‌ای داد و قرار بر آن شد که همین نمره را به عنوان نمره پایان ترم درس مربوطه محاسبه کند!

□ بعد از اتمام این آزمون عملی دانشجویان شروع کردند به انجام بازی‌های محلی از جمله فوتبال! با توجه به تحریکات عوامل استکبار خواهران دوشادوش برادران در این ورزش محلی شرکت کردند به طوری که به نظر بنده سرمربی تیم فوتبال بانوان ایران نیز اگر چند دقیقه از وقتش را در اینجا سپری می‌کرد می‌توانست یک تیم ملی کامل را از بین این همه علاقه‌مند با استعداد ببندد! مخصوصاً مدافع تیم فوتبال ما که الحق ولانصاف باید به عنوان کاپیتان تیم ملی بانوان ایران انتخاب میشد!

□ بعد از اینکه دانشجویان حسایی از کت و کول افتادند آقای استاد دانشجویان را دور خود جمع کرد و شروع کرد به گیتار زدن و خواندن ترانه‌های اینور آبی و اونور آبی. این وسط یک ترانه زیر زمینی هم به نام پشه خوانده شد که از همه بیشتر مورد توجه دانشجویان ، مخصوصاً دانشجویانها قرار گرفت!

□ گفته شد کسانی که دوست دارند به کنار خلیج بروند با ما بیایند. بنابراین ما هم به جمع پیوسته و راه افتادیم. در میان راه از موانع طبیعی و غیر طبیعی‌ای زیادی عبور کردیم تا سرانجام به نزدیکی خلیج رسیدیم. در نزدیکی خلیج زمین آنقدر گل آلود بود که با کفش نمی‌شد به مسیر ادامه داد ولی عده‌ای از دانشجویانها به همراه آقای استاد با تحریک عوامل استکبار که در جهت تفرقه و جدایی گام بر می‌داشتند با درآوردن کفش‌های خود به مسیر خود ادامه دادند ، ولی ما به همراه سایر دانشجویان بدون توجه به تحریکات

عوامل استکبار کفش‌های خود را محکم‌تر بستیم تا در زمان و مکان مناسب آنها را به سمت آمریکا پرتاب نماییم!

□ حدود نیم ساعت بعد دانشجویانمایی که به کنار خلیج رفته بودند به ما دانشجویان پیوسته و به اتفاق یکدیگر به سمت ورودی پایگاه به راه افتادیم که این بار نیز عوامل مذکور با وانت مربوطه و با لیبی خندان از نتایج منفی خوبی که در این اردو کسب کرده بودند ، جلوتر از همه به سمت اتوبوس‌ها رهسپار شدند. به علت تلاش مثمر ثمر عوامل استکبار و پختن آش روغن دار توسط آشپز اردو ، مسئولین اعلام کردند که دیگر پشت دستشان را داغ نکنند که دانشجویان را به اردوی فارغ التحصیلی ببرند!

(: لوگوها چه می گویند؟

بعد از اینکه دستنדרکاران هفته نامه "پرتو سخن" از کشف یک زن در حال انجام حرکات موزون در لوگوی روزنامه "تهران امروز" خبر دادند، تیم کارشناسی اینجانب متشکل از خودم و خودم با بررسی‌های موشکافانه و دقیق روی سایر لوگوها و عناوین نشریات موجود، موارد زیر را جهت اطلاع عموم و کمک به مسئولان ذیربط جهت پیگیری و تشکیل پرونده و یا تشویق و قدردانی از آنها به شرح زیر اعلام می‌کنم:

کیهان

اصولاً این لوگو از آن دسته لوگوهایی است که نه تنها هیچ نکته منفی در آن وجود ندارد، بلکه تا دلتان بخواهد نکات مثبت از هر حرف آن می‌ریزد. از نکات مثبت و قابل توجه در عنوان این لوگو می‌توان به ماورائی و کهکشانی بودن آن اشاره کرد. این لوگو نشان دهنده احاطه کامل و بدون نقص این روزنامه بر تمام کهکشان‌هاست، چه برسد به کره زمین و اتفاقاتی که روی آن به وقوع می‌پیوندد. اگر به حروف تشکیل دهنده این لوگو دقت شود می‌توان متوجه شد که عنوان کیهان از دو عبارت "کی" و "هان" تشکیل شده است. این بدین معنیست که این روزنامه می‌تواند سئوالات

مهمی را مطرح کند و خودش به دلیل کهکشانی بودنش درجا پاسخ آن را بدهد و تعجب خواننده را برانگیزد. در عبارت "هان" مشاهده می‌شود که به طرز ماهرانه‌ای دو چشم موجود در "ه" کشیده شده، که نشان از دید وسیع و عمیق این روزنامه دارد. اگر دقت شود می‌توان اقتدار را نیز در حرف "الف" آن که به "ه" دو چشم مذکور چسبیده است، مشاهده کرد که این امر باعث تعجب و از حدقه بیرون آمدن چشم خواننده می‌شود که نقاط "ی" موجود در لوگو، این مسئله را به طرز زیبایی نشان می‌دهد. باید گفت اگرچه این لوگو بسیار ساده است که البته این نشان از ساده زیستی دستنדרکاران آن دارد، ولی در عوض سرشار از معانی و مفاهیم دقیق و عمیق است که به گوشه‌ای از این معانی کهکشانی اشاره‌ای کردم. با وجود اینکه نکات مثبت بسیاری نیز باقی مانده است ولی فکر می‌کنم همین چند قطره برای نشان دادن عظمت این دریای بیکران برای یک خواننده با کمالات کافی باشد.

جام

معانی کاملاً متفاوتی را می‌توان از عبارت "جام" که در ابتدای نام این روزنامه آمده است، تعبیر کرد. از جام می‌گرفته تا جام جهان نما که ظاهراً نوع جهان‌نمای آن مد نظر بوده است ولی به نظر بعضی منتقدان بیشتر به جام آب شبیه است تا جام جهان نما که این مسئله نشان از کوته فکری این قبیل افراد است. در ادامه عبارت "جم" به معنی جمع و جور کردن کارها و اخبار وجود دارد که خوشبختانه علاوه بر تلویزیون ملی در روزنامه ملی هم این طور جمع و جور کردن‌ها به شدت مشهود است و البته قابل تقدیر. وجود دو نقطه موجود در این لوگو بسیار حائز اهمیت است. اگر به نقاط زیر حروف "ج" دقت کنید متوجه می‌شوید که این نقاط تکیه‌گاه بسیار مهمی برای این لوگو به شمار می‌روند، چون مطمئناً اگر این نقاط برداشته شوند به علت

هلالی بودن "ج" ها ، قیل می‌خورند و می‌افتند و مسلماً در این صورت آب ریخته را هم نمی‌توان جمع کرد. در ادامه اگر به حروف "م" در این لوگو دقت کنید ، مشاهده خواهید کرد که این حروف به شکل آدمی است که پشتک وارو زده و دارد به صورت برعکس "ج" ها را تماشا می‌کند تا بتواند تمام اخبار و نمودارهای آماری که از تلویزیون می‌بیند را به صورت صحیح مشاهده نماید که البته این مورد نیز مثل قضیه جام آب ناشی از توهومات گروهی اندک در حد گرد و خاک هستند که در اینجا ما آن را به شدت تکذیب می‌کنیم.



عنوان این روزنامه جوان است یعنی سرزنده و پویا. ولی اگر بیشتر به عنوان آن دقت کنید متوجه می‌شوید که این روزنامه از بدو تأسیسش ، مسئله جنگ نرم و همچنین تعجب بعضی دیگر را نسبت به این موضوع پیشبینی کرده بود به طوری که "ج" ابتدایی و "ن" انتهایی آن نشان دهنده آگاهی داشتن از جنگ نرم و عبارت "وا" میانی هم نشان دهنده تعجب بعضی از تاریک فکران است که نمی‌خواهند چنین چیز روشنی را قبول کنند. اگر به روند تاریخی این لوگو نگاه کنید متوجه می‌شوید که اگر چه این لوگو خاصیت ساده زیستی را قبلاً رعایت کرده بود ولی بعد از تغییر رنگی که داده است کمی از حالت ساده زیستی اولیه بیرون آمده و "ن" آن خیلی بالا رفته است ، ولی با این حال باز هم جزو لوگوهای ساده زیست به شمار می‌رود. از نگاهی دیگر این لوگو از دو عبارت "جو" و "ان" تشکیل شده است. جو

ابتدای لوگو به معنی اتمسفر است و "ان" آن نشان از آدم یک پایبست که دو دستش را بالا برده و حالت ارشادی به خود گرفته که متأسفانه منتقدان تاریک فکر از این حالت ارشادی سوء استفاده کرده و آن را به چیزهای دیگری تعبیر کرده‌اند.



با اینکه انتخاب عبارت "ایران" به عنوان لوگوی این روزنامه نشان دهنده حس میهن پرستی دست‌درکاران آن است ولی بهتر است عوض شود یا لاقط کاری کنند که دست هر نامحرمی به لوگوی آن نخورد. حال اگر به جزئیات مربوط به لوگو بپردازیم ، می‌توان این طور استنباط کرد که عبارت "یر" در اینجا نماد سرسره است و الف سمت راست به شکل نردبان‌بست که می‌توان از آن صعود کرد ولی در انتها اگر لغزشی به وجود آید با افتادن بر "یر" به آرامی سقوط اتفاق خواهد افتاد. در ادامه یک حرف الف دیگری نیز در سمت چپ "یر" موجود است که آن هم دقیقاً همانند اولین الف به عنوان نردبان برای صعود استفاده می‌شود ولی سقوط از آن تفاوت آشکاری با الف ابتدایی دارد. چون در اینجا دیگر خبری از سرسره نیست ، مطمئناً کسی که از الف سمت چپی سقوط می‌کند مخش متلاشی خواهد شد. نکته جالب توجهی که در این لوگو و دو لوگوی قبل مشاهده می‌شود این است که در انتهای حروف این لوگوها حرف "ن" بسیار به چشم می‌خورد و چون معمولاً حرف "ن" نماد نان و روزی فراوان است ، این امر نشان دهنده روزی قابل توجهی است که نصیب این قبیل لوگوها می‌شود.

همیشه‌ری

تعداد شش بلوک و هر بلوک برای یک حرف نشان از پشتوانه مالی این لوگو دارد که این پشتوانه را می‌توان در قطر این روزنامه، همراه با نیازمندی‌هایش به طور ملموسی حس کرد. این لوگو با اینکه چهار چشم است ولی مثل روزنامه‌های چشم دار دیگر نتوانسته از این چشم‌ها به خوبی استفاده کند و می‌توان گفت یک جورایی چشم‌هایش هرز رفته است. البته با اینکه عنوان این لوگو حس همشهری پرستی را تداعی می‌کند ولی روستائیان عزیز هم اگر دوست داشته باشند می‌توانند از آن برای مصارفی غیر از پاک کردن سبزی و خانه‌تکانی‌های شب عید نیز استفاده نمایند و از مطالب جالب آن بهره ببرند. نکته قابل توجه در این لوگو قرارگیری عجیب بعضی حروف در کنار هم است به طوری که اگر به حروف تشکیل دهنده این لوگو دقت کنید متوجه خواهید شد که دو حرف میانی این عبارت شبیه برانگیز است ولی چون از دو طرف در محاصره دو حرف دیگر قرار گرفته و راه فراری ندارد، از لحاظ تیم کارشناسی اینجانب بلامانع تشخیص داده شده است.



اصلاً می‌دانید عنوان این روزنامه چرا اعتماد است؟ برای اینکه مردم به این روزنامه اعتماد ندارند ولی مسئولان این روزنامه می‌خواهند با این ترفند اعتماد مردم را به خودشان جلب کنند ولی نمی‌دانند که کور خوانده‌اند، اگر هم نخوانده‌اند ما برایشان می‌خوانیم. اگر از عنوانش بگذریم و نگاهی به کش و قوس‌های لوگوی مربوطه بیاندازیم در همان ابتدای کار مشاهده می‌کنیم که قوس‌های به کار رفته از حد استاندارد فراتر رفته و شائبه حرکات موزون و حتی برگزاری پارتی را ایجاد می‌کند ولی اگر با بصیرت بیشتری آن را ورنانداز

کنید می‌بینید که این قوس‌ها کنایه از به بازی درآوردن افکار عمومی هست نه چیز دیگر. در ادامه اگر به حروف آن دقت کنید مشاهده می‌نمایید که حروف تشکیل دهنده این لوگو هر کدام به تنهایی مصادیق جنگ نرم را به نوعی تداعی می‌کند. مثلاً الف اول آن شبیه خنجری طراحی شده است که دارد در مغز خواننده فرو می‌رود یا در عبارت "تم" می‌توان چهره خبیث عوامل پشت پرده این روزنامه را مشاهده کرد که دهانشان را کج کرده‌اند، چون با وجود لوگوهای ساده زیستی که معرفی شدند توفیق این را پیدا نکردند که اذهان مردم را خراش بدهند. تمام اینها به کنار، حرف "د" آن به طرز مشکوکی بالای الف دومی به احتزاز درآمده است. مدیر مسئول این روزنامه باید هرچه سریعتر این مسئله را روشن کند که این دالی که در لوگو برافراشته‌اند برای چیست و هدف از آن چه بوده است. گرچه من خودم بهتر از خودشان می‌دانم که قضیه چیست ولی بهتر است هر چه زودتر خودشان به این مسئله اعتراف کنند.

در آخر جا دارد از تمام دست‌اندرکاران و مسئولان ندامتگاه که شبانه روز زحمت می‌کشند تا با ایجاد بصیرتی عمیق و دقیق در اذهان ما، فریب خوردگانی مثل من را این چنین به راه راست هدایت کنند، تقدیر و تشکر کرده و از خداوند منان می‌خواهم که یک در دنیا و صد در آخرت بهشان عطا کند، حالا چی عطا کند بماند!

گلابتون:

این کلمه مخفف عبارت "گلاب به روتون" است! در این مراسم داماد مجبور است با برداشتن یک عدد آفتابه و یک تی، دستشویی خانه پدر خانم آینده‌اش را برق بیناندازد و سپس با یک شیشه گلاب عطر آگین نماید!

بنداندازون:

در این مراسم عروس خانم جهت گرفتن ابرو و اصلاح صورت به آرایشگاه منتقل می‌گردد و هنگامی که آرایشگران مشغول گرفتن ابرو و اصلاح صورت او هستند، همزمان داماد در مقابل دیدگان عروس شروع به بند بازی می‌نماید و آن قدر این کار را ادامه می‌دهد تا کار آرایشگران تمام شود. بعد از اتمام کار، آقای داماد بعد از پرداخت هزینه‌های این مراسم اولین سکنه ناقص خود را تجربه می‌کند!

میش میسیون:

در این مراسم عروس خانم این بار جهت میس کردن موهایش به آرایشگاه منتقل می‌گردد و داماد جهت گرفتن وام به منظور پرداخت خرج و مخارج فوق‌الذکر به بانک مراجعه کرده و هنگامی که با عدم پرداخت وام مواجه می‌شود سکنه ناقص دوم را هم می‌زند!

پول خرج کنون:

این مراسم یکی از شیرین‌ترین مراسم برای عروس خانم محسوب می‌شود و بدین شکل صورت می‌گیرد که داماد جهت خرید عروسی بالاخره پس از دریافت یک وام هنگفت، به کمک عروس خانم و خانواده محترمش آن را ظرف کمتر از ۲۴ ساعت در بازار خرج می‌کنند تا به اقتصاد و رونق بازار مملکتش کمک نماید و این وسط یک ثوابی هم ببرد! در این میان عروس خانم نیز جهت همیاری و خیر رسانی بیشتر به بازاریان عزیز از جان مایه

(: مراسم قبل و بعد از عروسی**چایی دمکشون:**

می‌توان گفت این همان خواستگاری ساده ماقبل تاریخ است با این تفاوت که در این مراسم آقای داماد بعد از دم کردن چایی، یک چایی دیشلمه برای عروس خانم و خانواده مکرمه‌اش می‌آورد و قبل از اینکه چایی را به عروس خانم تعارف کند آن را روی خودش می‌ریزد تا همچنان سنت‌ها حفظ شود!

ملاقه زنون:

در این مراسم داماد مجبور است صد بار جمله "کلاغه با ملاقه با کمال علاقه زد تو سر اون الاغه که یه پاشم چلاقه" را جلوی خانواده عروس تکرار کند و به ازای هر غلط، خانواده عروس می‌بایست با ملاقه‌هایی که در دست دارند بر سر و صورت داماد بکوبند!

خاله زنکون:

این مراسم که بدون حضور داماد برگزار می‌شود و یک محفل کاملاً زنانه است، جهت تجزیه و تحلیل و بررسی مراسمی که می‌بایست انجام شود، صورت می‌گیرد. این مراسم بر اساس مراسم قبلی دوستان و آشنایان و با احتساب تورم و نمودارهای فلاکت، به صورت مکتوب در اختیار داماد قرار می‌گیرد!

می‌گذارد و تا می‌تواند از اجناس منقول و غیر منقول، ضروری و غیر ضروری می‌خرد تا برای چند سال آینده‌اش ذخیره ارزی و مَرَضی داشته باشد!

کباب خورون:

در این مراسم به ازای هر ده نفر یک گوسفند نذر کرده و بعد از قربانی کردن گوسفندان مذکور، تمام اعضاء و جوارح آن را کباب کرده و می‌خورند!

عقد خونون:

در این مراسم بعد از خرید لوازم اولیه، ثانویه، ... و آخریه، یک سفره حداقل ۱۲ متری پهن می‌کنند و تمام لوازم خریداری شده از قبیل آینه شمعدون حداقل نقره، کیک ۱۴ طبقه به نیت ۱۴ معصوم، کندوی عسل با محتویات داخلیش، تخم شترمرغ ترجیحاً ۳ زرده برای ترکاندن چشم حسودان بعد از مراسم، کله قند هم قد عروس و داماد، نان سنگک لواش بربری تافتون و باگت در رنگ‌ها و طعم‌های مختلف، گردو بادام فندق پسته و ... یک گونی، اسپند رنگی جهت کور کردن تمام حضار داخلی و خارجی یک فرغون و ... را روی آن می‌چینند. سپس عروس و داماد جهت انجام مراسم عقد خونون سر سفره می‌نشینند. برای گرفتن بله از عروس خانم، داماد مجبور است سند منگوله دار یا زنگوله دار خانه‌ای، زمینی، ماشینی، چیزی را به عنوان زیر و رو لفظی به عروس خانم بدهد تا وسط آن همه مهمان حفظ آبرو کند! بعد از دادن زیر و رو لفظی عاقد در حضور حدود هزار شاهد از عروس و داماد تا می‌تواند امضاء می‌گیرد تا بعداً نتوانند زیرش بزنند! بعد از اینکه کار از کار گذشت شاهدان این پیوند میمون برای حفظ آبرو تا می‌توانند زنگوله و منگوله‌های طلا روی سر و صورت و دست و پای عروس خانم آویزان می‌کنند!

چشم درآرون:

در این مراسم که به جهیزیه نشون هم معروف است، خانواده عروس برای در آوردن چشم فک و فامیل داماد و حتی خویشاوندان خودشان به شیوه سالن‌های مُد جهیزیه را جلوی چشمان ور قلمبیده حضار رژه می‌برند!

حنابندون:

این مراسم معمولاً برای دختران و پسران جوان و ناکام مانده برگزار می‌شود که البته سایر اقشار که هنوز دلشان جوان است نیز در آن شرکت می‌کنند. در این مراسم داماد یک تراول حداقل پنجاه هزار تومانی از جیب مبارکش در می‌آورد و به دست عروس خانم می‌دهد. سپس عروس خانم به میزان دلخواه داخلش حنا ریخته و بعد از مچاله کردن، آن را به طرف جمعیت علاقه مند و سینه چاک پرتاب می‌کند! در این میان دختران و پسران مذکور بدون در نظر گرفتن مسائل شرعی روی هم می‌پزند تا ارمغان عروس و داماد را بگیرند. در این میان به علت رعایت نکردن مسائل اخلاقی، توأمان بخت چند نفر باز می‌شود! توصیه می‌شود افراد زیر ۱۸ سال (در این دور و زمانه باید گفت زیر ۸ سال!) و کسانی که دارای ناراحتی قلبی هستند، در این مراسم شرکت نکنند.

عروسی کنون:

این مراسم شامل چندین و چند مراسم می‌شود که از جمله آن می‌توان به مراسم کف زنون، پاکوبون، رقص کنون و قِر کمرون اشاره کرد. در این مراسم اگر اسمارتیزهای مخصوص مصرف شود به غیر از موارد گفته شده حرکات غیر قابل نگارش نیز ممکن است اتفاق بیفتد!

حدقه برون:

نام قدیم این مراسم پاختختی است. در این مراسم تمام کسانی که در مراسم فوق الذکر شرکت کرده‌اند و تا می‌توانستند تناول نموده‌اند دعوت می‌شوند تا جهت جبران قسمتی از چیزهایی که تناول کرده‌اند دست در جیب مبارک کرده و هدیه‌ای برای عروس و داماد تهیه کنند. نکته مهم در این مراسم این است که برای بالا بردن کیفیت کالاهای آورده شده تنها خانم‌ها حق حضور در این مراسم را دارند تا بتوانند در یک جمع کاملاً رقابتی با هدیه‌های خود چشم سایر فک و فامیل و دوست و آشنا را از حدقه در بیاورند!

مهریه خورون:

این مراسم معمولاً فردای شب عروسی انجام می‌گیرد. در این مراسم عروس خانم جهت وصول مهریه خود، آن روی سگش را به آقای داماد نشان می‌دهد!

کفش اندازون:

این مراسم هنگامی رخ می‌دهد که داماد مورد نظر جهت پرداخت مهریه در مراسم مهریه خورون اقدامی نکرده باشد! در این مراسم عروس خانم قبل از عروسی بیست جفت کفش پاشنه بلندی که در سایزهای مختلف برای این مراسم تهیه کرده بود را جهت اجرای مراسم به سمت داماد پرت می‌کند. این بیست جفت برای این منظور است که در صورت خطای دید زیاد عروس خانم، حداقل یکی از این پاشنه‌ها به فرق سر آقای داماد اصابت کند!

چمدون برون:

بعد از مراسم کفش اندازون آقای داماد برای جلوگیری از صدمات بیشتر چمدان خود را بسته و با یک جفت لباس زیر خانه را ترک می‌کند!

طلاق کشون:

بعد از مراسم چمدون برون، مراسم طلاق کشون توسط عروس خانم جهت وصول مهریه و ضبط اموال منقول و غیر منقول داماد (البته اگر تا آن موقع چیزی برایش مانده باشد!) و خلاص شدن از یک زندگی فلاکت بار یک روزه، مورد اجرا قرار می‌گیرد!

خاک تو سرون:

این مراسم بر خلاف سایر مراسم فقط و فقط به داماد مرتبط است. در این مراسم داماد از انواع خاک‌های موجود یک کیلو تهیه کرده و بعد از مختلط کردن آنها، یک و تنها سر به بیابان می‌گذارد و با خاک‌های مخلوط شده دوش می‌گیرد!

تشییع کنون:

بعد از برگزاری تمام مراسم فوق به علت سکتته‌های متوالی و صدمات مالی، جسمی و روحی که به داماد وارد شده است، جسد آقای داماد جهت تشییع جنازه به بهشت زهرا انتقال یافته و در قطعه فلک زدگان به خاک سپرده می‌شود!

(: اگر من رئیس جمهور بودم ...

* اگر من رئیس جمهور بودم ، تمام کالاهای داخلی را صادر و تمام کالاهای خارجی را وارد می‌کردم چون با این کار خارجی‌ها پسرفت می‌کردند و ما پیشرفت!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، آنقدر آزادی مطبوعات را رواج می‌دادم تا هیچ خبرنگاری وجود خارجی نداشته باشد!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، به تمام مردم مملکت‌م مدرک دکترا می‌دادم تا دیگر کسی نباشد بگوید وزیر من دکترا ندارد!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، در انتهای دوره اول خود تمام ۳۶۵ روز سال را تعطیل می‌کردم تا در دوره دوم خدمتگزار مردم باقی بمانم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، آسمان را به زمین و زمین را به آسمان می‌بردم تا چشم‌های کاندیداهای رقیب بترکد!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، دستور می‌دادم طرح زوج و فرد را به فرد و زوج تغییر دهند!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، در تابستان برق را و در زمستان گاز را برای صرفه جویی بیشتر قطع می‌کردم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، عبارت "حساب ذخیره ارزی" را به "حساب برداشت اصلی" تغییر می‌دادم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، دستور میدادم که در تمامی شهرها ، روستاها ، آبادی‌ها و حتی کرات دیگر دو تا دو تا ورزشگاه بسازند!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، پول نفت را برای آسودگی بیشتر به جای گذاشتن سر سفره‌ها ، در دهان مردم می‌گذاشتم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، با چاقوی زنجان دست و پای استکبار را قطع می‌کردم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، عبارت "دانشگاه" را به "کارخانه تولید مدرک" تغییر می‌دادم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، برای افزایش صادرات غیر نفتی تمام آثار باستانی مملکت را به خارجی‌ها می‌فروختم و جایشان دوباره آثار باستانی می‌ساختم!

* اگر من رئیس جمهور بودم ، قیمت مسکن را آنقدر افزایش می‌دادم که دیگر هیچ جوانی به فکر خرید خانه نیفتد! زیرا اگر جوانی به فکر خرید خانه نیفتد مطمئناً به فکر ازدواج هم نمی‌افتد و اگر به فکر ازدواج نیفتد خوب مسلماً ازدواج نمی‌کند و طلاق هم در کار نیست ، در نتیجه با کاهش آمار طلاق یکی از مشکلات اصلی مملکت‌مان به خوبی و خوشی از بیخ حل خواهد شد!

(: راهکارهای اصلاح الگوی مصرف

□ یکی از راهکارهای مهم و اساسی برای اجرای اصلاح الگوی مصرف در زمینه‌هایی که مربوط به طبیعت می‌شود این است که مردم دعا کنند تا قحطی و خشکسالی به وجود بیاید و همه چیز از جمله آب و برق و گاز و ... جیره بندی شود تا به زور هم که شده الگوی مصرف شهروندان اصلاح گردد!

□ بهتر است در مصارف کشاورزی از جمله آبیاری زمین‌های برنج به جای آب بستن به کل زمین و زیر آب بردن یک متری آن، از آبیاری قطره‌ای استفاده کنیم. اگر هزینه ایجاد تأسیسات لازم را در این زمینه نداشتید می‌توانید هر روز به وسیله یک قطره چکان به ازای هر گیاه دو قطره کنار ریشه گیاه مورد نظر بچکانید!

□ در زمینه شستن اتومبیل اول اینکه نباید با آب شرب، اتومبیل خود را آن هم در منزلتان بشوئید. بلکه می‌بایست آن را به یکی از کارواش‌هایی که گواهینامه ایزو ۹۰۰۲ دارند ببرید. گر چه در این کارواش‌ها نیز از آب استفاده می‌گردد ولی به هر حال شما مسئول اصلاح الگوی مصرف دیگران نیستید و با این کار خودتان را از اتهامات وارده مبرا می‌کنید. البته ممکن است با این کار همچنان وجدانتان کمی ناراحت باشد چون شاهد عدم اصلاح الگوی مصرف در افراد کارواش خواهید بود. اگر نمی‌توانید وجدانتان را در نطفه خفه کنید می‌توانید با ارائه یک پیشنهاد و کمک به اجرای آن وجدانتان را راضی

نگه دارید. بدین منظور به مسئول کارواش پیشنهاد دهید که منبعد برای صرفه جویی هرچه بیشتر در مصرف آب، کارواش خود را به یک عدد فیل مجهز نماید زیرا یک فیل می‌تواند بعد از خالی کردن آب روی اتومبیل، دوباره همان آب را وارد خرطوم خود کرده و بعد از عبور از فیلترهای موجود در خرطومش، آب تسویه شده را دوباره قابل استفاده کرده و برای مصارف بعدی آماده نماید. با این کار برای شستن یک اتومبیل فقط و فقط به یک خرطوم آب نیاز خواهد بود!

□ مردم ما اگر در هیچ زمینه‌ای توفیق زیادی در اصلاح الگوی مصرف نداشته باشند در یک زمینه فوق العاده اصلاح شده‌اند و آن در زمینه مصرف پارچه برای تهیه پوشاک است. مردم ما برای اصلاح این الگو به مرور زمان هر سال یک تکه از پایین شلوار و سر آستین لباسشان را بریدند تا الان که رسیدند به جاهای حساسی که قابل برش نیست! البته موافقان افراطی اصلاح الگوی مصرف معتقدند به علت استقبال زیاد از این الگو نباید انتهایی برای آن متصور بود و تا می‌توانیم باید در این زمینه اصلاح الگوی مصرفمان را تا رسیدن به سرانجام مقصود ادامه دهیم!

□ گفته می‌شود متوسط مصرف سوخت خودروهای بنزینی در کشورمان حدود ۱۱ لیتر در روز است در حالی که متوسط مصرف سوخت در کشورهای دیگر نظیر آلمان و ژاپن ۲.۵ لیتر می‌باشد در نتیجه می‌بایست رانندگان عزیز رژیم مناسبی را برای خودروهای خود اعمال کنند و معده آنها (بخشید باکشان) را کوچکتر کنند. البته ممکن است با این کار بازدهی خودرو یک پنجم زمان قبل شود ولی مهم این است که با این کار در مصرف سوخت صرفه جویی شده و اقتصاد پیشرفته مملکت، پیشرفته تر خواهد گردید!

□ چون زنان در اقتصاد خانواده بسیار مؤثرتر از مردان عمل می‌کنند پس نقش بیشتری در خانواده در زمینه اصلاح الگوی مصرف دارند. بنابراین زنان می‌بایست کارهای مدیریتی این کار را بر عهده بگیرند و کارهای اجرایی مثل شستن ظروف و لباس و ... را بر عهده مردان قرار دهند چون مردان به علت بی‌حوصله بودن در انجام این قبیل کارها، آنها را سر هم بندی کرده و از آب کمتری استفاده می‌کنند!

□ یکی از زمینه‌های بسیار مهم و اساسی برای اصلاح الگوی مصرف که امروزه هم به خوبی اجرا می‌شود مربوط به اصلاح الگوی مصرف نخبگان در جامعه است. بدین صورت که با استفاده کمتر از نخبگان در جامعه قابلیت صادرات هرچه بیشتر آنان را به کشورهای دیگر مهیا کرده و با این کار به صادرات غیر نفتی مملکتمان کمک شایانی می‌کنیم!

□ یکی دیگر از زمینه‌هایی که جای بسیاری برای اصلاح کردن دارد، اقلام فرهنگی است. بر خلاف تبلیغات سوءای که در ابتدای سی‌دی فیلم‌های سینمایی دیده می‌شود، کپی سی‌دی یکی از ارکان مهم و اساسی در اصلاح الگوی مصرف فرهنگی می‌باشد! با این کار به جای رفتن به سینما با زن و بچه و پدر و مادر و خواهر و برادر و ... و صرف هزینه‌های کمرشکن، تنها با خرید یک جفت سی‌دی توپ محیط گرم خانواده را گرم‌تر از گذشته می‌کنید!

□ درست است که رفتن به رستوران بر خلاف اصلاح الگوی مصرف است ولی می‌توان کاری انجام داد که هم از رفتن به رستوران و خوردن غذاهای لذیذ لذت ببرید و هم خدشه‌ای به الگوی مصرف شما وارد نشود. بدین صورت که شما بعد از رفتن به رستوران و خوردن هر آنچه که می‌خواهید، هنگام تسویه حساب می‌گویید شرمند من پولی ندارم! با گفتن این حرف شما را به آشپزخانه رستوران هدایت می‌کنند و شما شروع می‌کنید به شستن ظروف. با

این کار هم لذت خوردن بهترین غذاهای رستوران را تجربه می‌کنید و هم از جیب مبارک خود مبلغی جهت این عمل که با اصلاح الگوی مصرف منافات دارد، خرج نمی‌کنید!

□ متأسفانه بعضی از افراد هنگام مسواک زدن پشت سر هم آب شرب را در دهان خود برده و بعد از ایجاد صداهای ناهنجاری فاضلاب بیرون می‌دهند! برای جلوگیری از هدر رفتن آب شرب آن هم بدین شکل، پیشنهاد می‌شود به جای استفاده از آب شرب از خاک استفاده گردد چون خاک علاوه بر اینکه عنصر پاک‌یست، بی‌صدا هم هست!

□ بهتر است در روز ۱۳ بدر به جای رفتن به پارک جنگلی چیتگر و ماندن پشت ترافیک سنگین آنجا آن هم به مدت دو ساعت و سوزاندن کلی بنزین بی‌زبان، ۱۳ خودتان را در همان منزل خویش و در کنار باغچه و یا حتی گلدان خانه‌یتان بدر کنید!

□ هنگامی که پدر و مادرتان را برای صرف شام دعوت می‌کنید دستور دهید که خانم محترمتان پنج نوع غذا با سالاد و دسر و سایر مخلفات تدارک ببیند. مسلماً پدر و مادرتان به اندازه ۲ نفر غذا می‌خورند و تشریف خود را می‌برند. پس شما می‌مانید و باقیمانده غذاها. مطمئناً می‌توانید حداقل یک هفته‌ای را با این غذاها سر کنید و در این یک هفته چیزی برای نهار و شام نخرید. با این کار الگوی مصرفتان حسابی پایین می‌آید!

□ هنگامی که برای خرید هدیه تولد خانمتان به بازار می‌روید همیشه شعار اصلاح الگوی مصرف را زمزمه کنید. این کار حسن‌های زیادی دارد. مثلاً شما در ابتدا می‌روید سراغ طلا و جواهرات، بعد با دیدن قیمت‌ها یاد اصلاح الگوی مصرف می‌افتید. سپس می‌روید سراغ لوازم خانگی. در آنجا نیز دوباره

یاد همین شعار می‌افتید. بنابراین برای خرید یک چیز ارزان تر می‌روید سراغ لباس مجلسی که باز یاد همان شعار همیشگی می‌افتید. در این لحظه کمی فکر کنید بعد با خود بگویید لافل بروم یک عطر ارزان قیمت بخرم که شعار سال را هم رعایت کرده باشم. آخر سر یاد این جمله می‌افتید که "مهم نیست که آدم به همسرش چی کادو میدهد مهم اینه که آدم به یاد همسرش باشه" در نتیجه فقط با یک شاخه گلی که از پارک محله‌یتان چیدید با افتخار به خانه می‌روید چون الگوی مصرف را در حد اعلاء خود رعایت کرده‌اید! (ناگفته پیداست که عواقب بعدی این کار بر عهده خودتان می‌باشد!)

□ به این علت که مسئولان دلسوز و لبسوز و قند پهلوی کشور اعلام کرده‌اند که ما ایرانی‌ها سه برابر متوسط جهانی آب شرب مصرف می‌کنیم شما می‌بایست در هزینه‌های ماهیانه خانوار قسمتی از هزینه‌های ثابت خود را برای دستمزد لوله‌کش اختصاص دهید. بدین منظور که هر ماه شما و کل خانواده‌تان را یک چکاب کلی بکند که ببیند در کدام قسمت از بدن شما نشستی وجود دارد تا بتوانید خود و خانواده‌تان را اصلاح کرده و جلوی نشستی را بگیرید!

□ چون شعار معروف "آب را گیل نکنیم" هیچگونه توفیقی در اصلاح الگوی مصرف نداشته و حتی کار را بدتر از گذشته کرده است، میبایست شعار دیگری با عنوان "آب را ول نکنیم" در صدا و سیما تبلیغ شود تا شاید مردم فهیم و همیشه در صحنه ما کمی در زمینه الگوی مصرف، اصلاح شوند!

□ سوای تمام موارد فوق تنها راه و بهترین راه جلوی پای دولت و مسئولان برای اصلاح الگوی مصرف این ملت غیور و سربلند و حرف گوش کن که اکنون نیز به خوبی در حال اجراست، این است که هر چیزی را که مردم درست مصرف نمی‌کنند، گران کنند! آنقدر این کار را ادامه دهند تا

مردم متنبه شده و دست از اصلاح نشدن بردارند. در نهایت هم اگر اصلاح نشوند در عوض با گران شدن کالا یا خدمات مربوطه به طور اتوماتیک با کاهش مصرف آن روبرو خواهیم بود که این امر به خودی خود باعث اصلاح الگوی مصرف می‌گردد!

(: بابا مواد ندارد

مدیرکل فرهنگی و پیشگیری ستاد مبارزه با مواد مخدر از انجام اصلاحات کتب آموزشی پیشگیری از اعتیاد با همکاری وزارت آموزش و پرورش در اوایل سال آینده خبر داد و گفت: «پیش‌بینی می‌شود با شروع سال تحصیلی آینده بتوانیم این کتب را در مقیاس قابل توجهی بین دانش‌آموزان مقاطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان توزیع کنیم تا براساس سن تقویمی و عقلی دانش‌آموزان مطالب مدنظر آموزش داده شود.»

محتوای کتب بدو تولدی: اوآ، اوآ، اوآ!

محتوای کتب پیش دبستانی: مواد جیزه، آخه، اوفه، پیشده!

محتوای کتب دبستانی: بابا مواد ندارد! بابا با سیخ نیامد!

محتوای کتب راهنمایی: آموزش تلفظ صحیح عبارات سین دار!

محتوای کتب دبیرستانی: طرز کشیدن و یا تزریق تریاک، مورفین، کراک، هروئین، حشیش، مشیش و ... برای آشنایی با نحوه جلوگیری از این جور کارها!

(: تمام مقاطع را حذف می‌کنیم

رئیس دانشگاه آزاد اسلامی گفت: « به همه واحدهای بزرگ و جامعه دانشگاه آزاد اعلام کردیم که باید کاردانی‌ها را حذف کنند و کاردانی‌ها به مدارس و واحد سماء واگذار شود.»

سال ۱۳۹۰ : ... مقاطع کارشناسی را حذف می‌کنیم ...

سال ۱۳۹۱ : ... مقاطع کارشناسی ارشد را حذف می‌کنیم ...

سال ۱۳۹۲ : ... مقاطع دکترا را حذف می‌کنیم ...

سال ۱۳۹۳ : ... مقاطع دکتری تخصصی را حذف می‌کنیم ...

سال ۱۳۹۴ : تمام مقاطع را حذف می‌کنیم و با ۷۴ میلیون دکتر متخصص در رشته‌های مختلف که روی دست جامعه باد کرده تمام ساختمان‌های دانشگاه آزاد را تبدیل به بنگاه کاریابی می‌کنیم و با دریافت یک هزینه مناسب همه را مجدداً می‌گذاریم سر کار!

(: چه کسانی از چه کسانی تشکر کردند!?)

تیتیر خبر: «مادران سه آمریکایی بازداشت شده در ایران پس از بازگشت در فرودگاه جان اف کندی از مقامات ایرانی تشکر کردند.»

* مجسمه‌های شهر تهران از ربوده شدنشان توسط سارقان فرهنگ دوست تشکر کردند!

* کاربران اینترنت به خاطر کندی اینترنت در کشور از وزیر ارتباطات تشکر کردند!

* مردم خوزستان در هنگام سخنرانی محمود احمدی‌نژاد از ایشان با شعار بیکاری، بیکاری تشکر کردند!

* مردم فوتبال دوست ایران به علت نرفتن تیم ملی فوتبال کشورمان به جام جهانی ۲۰۱۰، از مسئولان فدراسیون فوتبال تشکر کردند!

* دامداران کشور به مناسبت ورود گوسفندان چینی به کشور از مسئولان ذی ربط تشکر کردند!

* تمامی نوزادان سال ۱۳۸۹ در یک راهپیمایی خودجوش از وعده دریافت حساب‌های یک میلیون تومانی با صدای اوآ اوآی خود، از مسئولان امر تشکر کردند!

* مردم همیشه در صحنه از مسئولان وزارت امور خارجه که از کشورهای چین و روسیه برای دادن رأی مثبت به قطعنامه چهارم شورای امنیت علیه ایران تشکر نموده بودند، تشکر کردند!

* مردم فهیم پایتخت از مسئولانی که زلزله را جلو جلو پیشبینی کرده بودند، تشکر کردند!

* جوانان، دانشجویان و فارغ التحصیلان سراسر کشور به علت بالا بودن نرخ بیکاری از همه تشکر کردند!

* تمام خبرنگاران و روزنامه نگاران از ایجاد شرایط عالی زندگی در آزادترین کشور دنیا از مقامات ایرانی تشکر کردند!

* تمام بینندگان تلویزیون ملی از رئیس صدا و سیما بابت پخش برنامه‌های جذاب و مخاطب پسند با خاموش کردن تلویزیون‌هایشان، تشکر کردند!

* و در آخر کلیه طنزپردازان داخلی از تمام مسئولان کشور به علت نشان دادن توجه ویژه به مقوله طنز در سخنانشان، تشکر و قدردانی کردند!

- اضافه کردن داستان قلعه حیوانات جرج اورول در کتب ادبیات دوره دبیرستان و راهنمایی!
- جایگزینی چهره‌های تمدن سازی مانند زکریای رازی (کاشف الکل) به جای پادشاهانی مثل سلطان محمدشاه در کتب تاریخی! (اگر هم چهره‌های تمدن ساز کم آوردیم می‌توانیم از چهره‌های معاصر که در دولت نهم و دهم به وفور یافت می‌شوند استفاده نماییم.)

(: حذف نام پادشاهان از کتب تاریخی!

یعقوب توکلی، رییس گروه مطالعات تاریخ وزارت آموزش و پرورش از اعمال تغییرات جدید در کتاب‌های تاریخ مقاطع راهنمایی و دبیرستان خبر داد و گفت: در این تغییرات "تاریخ‌نگاری‌های سیاسی و نظامی و پادشاهان" از کتاب‌های تاریخی این دو مقطع حذف می‌شود و کتاب‌های تاریخ جدید با "رویکرد فرهنگی و تمدن پرور" جایگزین آنها می‌شود و به جای پادشاهان از چهره‌های تمدن سازی مثل زکریای رازی استفاده خواهد شد.

جهت بستن دهان منتقدان راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:

- جایگزینی واژه مانوس پدرسوختگان به جای واژه نامانوس پادشاهان در کتب تاریخی!
- جایگزینی واژه "کتاب مشاهیر" به جای واژه "کتاب تاریخ" در دوره دبیرستان و راهنمایی!
- جایگزینی پادشاهان گوگوریو و چوسان قدیم به جای چنگیزخان و لطفعلیخان!
- جایگزینی تاریخ انسان‌های اولیه به جای تاریخ ۲۵۰۰ ساله پادشاهان ایران!
- خواندن تاریخ پادشاهان از سایت‌های فیلتر شده برای علاقه‌مندان و کله‌شقان!

دیگر من چیزی نگویم بهتر است!

نتیجه اخلاقی: اگر می‌خواهید از زندگی ناامید نشوید به خواندن همان

تیترا خبرها اکتفا کنید!

(: در ناامیدی بسی امید است!

تیترا خبر: ایران نهمین ذخیره ارزی شفاف را دارد

به به ، پس بین این همه کشور ما یک بار دیگر افتخار آفریدیم و در بین ده کشور برتر جهان قرار گرفتیم!

پارگراف اول خبر: موسسه صندوق ثروت های حاکمیتی در گزارشی از درجه شفافیت حساب ذخیره ارزی ، ایران را در رده نهم شفافیت و با درجه شفافیت ۲ از ده قرار داده است

حُب نمره ۲ از ده یک مقدار ناامید کننده است ولی باز هم ایول به خودمان چون معلوم می شود بقیه کشورها خیلی تعطیل هستند که همین نمره ۲ را هم نگرفته اند!

پارگراف دوم خبر: به گزارش فارس ، موسسه صندوق ثروت های حاکمیتی گزارشی را از وضعیت صندوق های ویژه نفتی در ۱۷ کشور صادرکننده نفت در جهان منتشر کرده است

ای بابا ، یعنی در بین ۱۷ تا کشور نهم شدیم ، آن هم با نمره ۲! حُب اشکال ندارد باز همین هم غنیمت است چون کشورهایی که بالای سر ما هستند احتمالاً خیلی زور زده باشند ۳ یا ۴ ای گرفته اند . پس نباید زیاد ناامید شد!

پارگراف سوم خبر: شفاف ترین صندوق نفتی صندوق ذخیره نفتی نروژ است که نمره ۱۰ را به دست آورده است

که شما تا این مرحله پیش رفته‌اید. البته ممکن است در این مرحله مویی در آسیاب سفید کنید و یاد سریال اوشین بیفتید، ولی نگران نباشید. فقط صبر ایوب را الگوی خود قرار دهید و نگذارید صبرتان لبریز شود. از قدیم گفته‌اند: «گر صبر کنی ز حلوا، غوره سازم!»

خوان پنجم: دیدید گفتم، بالاخره با صبر و بردباری مجوز کتابتان صادر شد. البته ممکن است بعد از گذراندن مرحله قبل دندان‌هایتان مثل موهایتان سفید شده باشد، اما اشکالی ندارد در عوض تجربه‌یتان حسابی بالا رفته است! خلاصه بعد از اینکه مجوز کتاب را در دستانتان گرفتید همه این حاشیه‌های پیش و پا افتاده را فراموش خواهید کرد!

خوان ششم: حالا باید بگردید دنبال یک ناشر. در ابتدا وقتی به ناشری مراجعه می‌کنید، ناشر مربوطه می‌گوید: «هزینش رو خودت بده تا یه ماه دیگه می‌چاپیم!» (البته فکر می‌کنم منظور ناشر از عبارت می‌چاپیم همان چاپ می‌کنیم هست نه چیز دیگر!) بعد شما می‌گویید: «بابا، من آگه پول داشتم که نویسنده نمی‌شدم!» سپس ناشر کمی کوتاه می‌آید و می‌گوید: «خُب، نصف هزینش رو بده ما نصفه می‌چاپیم!» بعد شما دوباره می‌گویید: «بابا من می‌گویم نر نیست شما می‌گویی ندوش!» در این هنگام ناشر مهربان باز هم کوتاه می‌آید و می‌گوید: «باشه، با هزینه خودمون می‌چاپیم!» ولی باید قبل از چاپ چند نفر اون رو تأیید کنند.» شما مجبورید با این پیشنهاد موافقت کنید چون چاره دیگری ندارید. در نتیجه ناشر چرند و پرند شما را به چند کارشناس نشان می‌دهد. اگر شانس بیاورید و این کارشناسان از همان تصادم کنندگان باشند، بعد از چند ماه به شما می‌گویند که کار شما برای چاپ تأیید شده است.

خوان هفتم: مراحل آماده کردن کتاب برای چاپ خودش داستانی مفصل است! در این مرحله هم ممکن است به یاد سریال اوشین بیفتید ولی باز هم مهم نیست چون در آخرین خوان به سر می‌برید. لاف‌قل می‌دانید که اگر این

(: هفت خوان چاپ یک کتاب

خوان اول: در اولین مرحله شما باید سرتان به جایی برخورد یا جایی به سرتان اصابت کند که باعث شود مختان حسابی جابه‌جا شود! (صدای آخ) تبریک می‌گویم، حالا شما می‌توانید یک نویسنده شوید، فقط کافیت قبل از اینکه توسط عوامل ویژه پزشکی از سطح معابر جمع شوید، یک چرند و پرندی بنویسید.

خوان دوم: بعد از اینکه چرند و پرندتان را به رشته تحریر درآوردید آن را به یک متخصص همه فن حریف نشان دهید تا نظرش را بگوید. اگر چرند و پرند شما را تأیید کرد معلوم می‌شود که وی نیز درست مثل شما سرش به جایی خورده است یا جایی به سرش اصابت کرده! حال اگر طرف آن را تأیید نکرد مطمئن باشید شخص مربوطه چیزی از تصادم سر با جا و یا جا با سر نمی‌داند! بنابراین به شخص دیگری رجوع کنید. آن قدر این کار را ادامه دهید تا بالاخره آدمی که تصادم فوق را درک کرده باشد به تورتان بخورد.

خوان سوم: در این مرحله باید چرند و پرندتان را ببرید به اداره ارشاد تا برایش مجوز صادر کنند. این کار از تمام مراحل قبلی و بعدی آسان تر است. کافیت یک فرم پر کنید و یک نسخه از چرند و پرندتان را به آن پیوست کنید و به مسئول مربوطه تحویل دهید.

خوان چهارم: خُب حالا فقط می‌بایست منتظر بمانید تا مجوز کتابتان صادر گردد. حالا چند روز و چند ماه و چند سالش مهم نیست، مهم این است

کتاب به دست خودتان نرسد ، به دست فرزندان یا نهایتاً نوه‌هایتان خواهد رسید!

نتیجه اخلاقی: سعی کنید هنگام رفت و آمد در معابر عمومی و خصوصی مواظب باشید که سرتان نه به جایی برخورد کند و نه جایی به سرتان اصابت نماید ، چون آن وقت باید تمامی عمر خود را صرف گذشتن از این هفت خوان بکنید!

(: نمونه سؤالات آزمون گواهینامه ازدواج

- (۱) پاک یادت نره
- (۲) مهم نیست که چی باشه ، مهم اینه که زندگیت پاستوریزه باشه
- (۳) جیکت در بیاد خودت میدونی
- (۴) ای بچه‌ی بد

- (۱) نوع باریکتر ارزون تر درمیاد
- (۲) فقط به فکر هیکل طرف مقابل نباید باشید
- (۳) محتوای جیبیتان باریکتر می شود
- (۴) هر روز تنگتر از دیروز

- (۱) در هنگام رفتن به خواستگاری همیشه حواستان به آسمان باشد
- (۲) برای رفتن به ماه عسل از هواپیما استفاده نکنید
- (۳) قبل از سوار شدن به هواپیما وصیت نامه تان را بنویسید
- (۴) ما شما را با مدیریت جامع سر سفره عقد می نشانیم



- (۱) این راه که می روی به ترکستان است
- (۲) حواست رو جمع کن طرف تو رو نیچیچونه
- (۳) سر پیچ ، پیچ
- (۴) پیچ به پیچ میگه روت سیاه



- (۱) به ازای هر زن ده درجه شیب زندگی افزایش می یابد
- (۲) یک مرد تا ده تا زن می تواند داشته باشد
- (۳) ۱۰ درصد تخفیف ویژه عروس و دامادان
- (۴) امکان موفقیت خودکشی در سرازیری فقط ۱۰٪ می باشد



- (۱) هر دو بچه یک امتیاز
- (۲) دو بچه کافی نیست
- (۳) دو بچه برای شروع کافیست
- (۴) بی تربیت



- (۱) خطر غرق شدن در هزینه عروسی
- (۲) خطر غرق شدن در هزینه مسکن
- (۳) خطر غرق شدن در پرداخت مهریه
- (۴) هر سه



- (۱) باد از جهتی می وزد که خانمم بگوید
- (۲) به باد قرض و قوله نزدیک می شوید
- (۳) این باد هر چه باشد مطمئناً سیاسی نیست
- (۴) به خدا من نمودم!



- (۱) داشتن شکم نشان دهنده شخصیت است
 (۲) زندگی بالا و پایین زیاد دارد
 (۳) پشت تپه شهریست که در آن ...
 (۴) به سلامتی، دختره یا پسر؟



- (۱) حواست به چاله باشه
 (۲) حواست به چوله باشه
 (۳) از چاله خودت رو تو چاه ننداز
 (۴) نهار بی نهار



- (۱) اطفال زیاد موجب روزی است
 (۲) تا می توانید بچه دار شوید ، حتی شما
 دوست عزیز
 (۳) یکی غمه ، دو تا کمه ، سه تا که شد بازم
 کمه!



- (۴) پیش به سوی حسابهای یک میلیونی

- (۱) برو کار میکن مگو چیست کار
 (۲) کار پیدا کردی سلام ما رو هم برسون
 (۳) بیل و کلنگ و تیشه ، کاری پیدا نمیشه
 (۴) ازدواج از بیل زدن هم سخت تره



دختر عمو: پس یعنی عوارض جانبی واسه کبد نداره پسر عمو؟
 پسر عمو: نه تنها عوارض نداره، بلکه از انسداد رگهای قلبی هم جلوگیری
 میکنه دختر عمو
 دختر عمو: آخیش، خیالم راحت شدم، پس آیندم تأمینه تأمینه پسر عمو
 پسر عمو: آره، تا منو و این جوونای مخترع و مکتشف مملکت رو داری
 غم آینده رو نداشته باش دختر عمو!

(: اکستازی مجاز

یک دانشجوی مبتکر موفق به کشف داروی گیاهی با عنوان اکستازی مجاز
 شد.

پسر عمو: سلام دختر عمو
 دختر عمو: سلام پسر عمو
 پسر عمو: چطوری دختر عمو
 دختر عمو: خوبم پسر عمو
 پسر عمو: با این همه اسباب بازی که داری بایدم خوب باشی دختر عمو
 دختر عمو: دلت خوشه ها، اینا که هیچ کدوم به درد آیندم نمی خوره پسر
 عمو
 پسر عمو: جوونای مملکت به فکر آیندتم هستن دختر عمو
 دختر عمو: مثلاً چطوری پسر عمو؟
 پسر عمو: مثلاً همین قرص های اکستازی اسلامی که زحمت کشیدن و
 واسه من و تو درست کردن تا آیندمون تامین باشه دختر عمو
 دختر عمو: خوب این قرصا که قبلاً هم بود پسر عمو
 پسر عمو: نه این یکی با اونای دیگه فرق میکنه دختر عمو
 دختر عمو: چه فرقی میکنه پسر عمو؟
 پسر عمو: این قرصا بر خلاف قرصای شادی آور قلبی شیمیایی نیستن، از
 گیاهان مختلف درست شدن دختر عمو

اسرائیل همسایه آمریکاست!

روزی آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی را در دانشگاه دیدم و به وی سلام کردم. ایشان ایستاد و گفت: «یک خبر خوش». پرسیدم: «چه خبری؟ انشالله خیر باشد.» گفت: «یادت هست بهت گفتم من می‌خواهم سیاستمدار شوم؟» گفتم: «بله» گفت: «الان من شدم مسئول امور سیاسی.» گفتم: «احسنت! ولی تو اصلاً از سیاست چیزی میدانی؟ تا آنجا که من می‌دانم تو در این زمینه مثل سایر زمینه‌ها هنوز صفر کیلومتر هستی.» گفت: «نه، یک چیزهایی می‌دانم.» گفتم: «خوب مثلاً بگو اسرائیل چطوری به وجود آمد؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «خوب بگو جنگ اخیر اسرائیل با لبنان چند روزه بود؟» گفت: «نمی‌دانم.» گفتم: «پس لااقل بگو برد موشک‌های ایران به آمریکا و اسرائیل و سایر مناطق دنیا میرسد؟» با اعتماد به نفس خاصی گفت: «نه، ولی به لبنان که همسایه ما هست، می‌رسد!» گفتم: «اول اینکه لبنان همسایه ما نیست. دوم اینکه چطور برد موشک‌ها به لبنان میرسد ولی به اسرائیل نمی‌رسد؟! اصلاً تو میدانی اسرائیل کجاست؟!» گفت: «بله، بقل آمریکا و کاناداست!!» در حالی که دهانم از تعجب یک وجب و نیم باز شده بود گفتم: «بابا بی‌خیال، اسرائیل کجا همسایه آمریکاست؟» سریع خودش را جمع و جور کرد و با حالتی مردد به آرامی گفت: «پس وسط اروپاست دیگر؟!»

W30

روزی سر کلاس دیدم که آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی دارد جزوه‌هایش را شماره گذاری می‌کند و بالای هر صفحه می‌نویسد w1، w2 و ...! به وی گفتم: «مواظب باش به صفحه ۳۰ نرسی!» گفت: «چطور؟» گفتم: «خوب اگر به صفحه w30 برسی خیلی بد می‌شود!» گفت: «چرا بد می‌شود؟» گفتم: «تو اصلاً می‌دانی w30 یعنی چی؟!» گفت: «نه، یعنی چی؟» گفتم: «یعنی موال» گفت: «موال دیگر چه صیغه ایست؟!» گفتم: «همان صیغه‌ای که هم سنتی دارد هم فرنگی.» گفت: «من که چیزی از حرف‌هایت سر در

(: ماجراهای آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی

فعال یا غیر فعال ، مسئله این است!

شخصی در کلاس ما حضور داشت به نام آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی که وقتی به وی می‌گفتم: «دودوتا؟» می‌گفت: «پنج تا!» و بعد اگر می‌پرسیدیم: «چرا ۵ تا؟» می‌گفت: «چون علم پیشرفت کرده است!» حالا شما حدس بزنید این شخص چطور در دانشگاه ما قبول شده است. بله، درست حدس زدید با استفاده از سهمیه فعال بودن! ما بچه‌های غیرفعال نه در ورود به دانشگاه شانس داریم نه در کاهش مدت خدمت وظیفه! از قدیم گفته‌اند: «فعال ما از کره‌گی دُم نداشت!» ولی خوشبختانه مال بعضی‌ها دُم دارد، آن هم چه دُمی، به اندازه مار بوا! بگذریم. عرض می‌کردم، روزی این جناب آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی را دیدم و از وی پرسیدم: «تو به این کار چه می‌گویی؟» گفت: «استفاده.» گفتم: «ادبیات هم که ضعیف است.» گفت: «چطور؟» گفتم: «بابا، لغت‌نامه را باز کن و فرق بین استفاده و سوء استفاده را بخوان.» پرسید: «لغت نامه دیگر چیست؟» گفتم: «هیچی بابا، مثل اینکه هر کسی که از تو بخواهد سوالی بپرسد باید سی چهل نفر دیگر هم باشند تا به تو آن سوال را تفهیم کنند!» پرسید: «تفهیم یعنی چی؟» گفتم: «خدا انشالله همه را شفا دهد!»

نمی‌آورم.» سپس سرش را روی جزوه‌اش برگرداند و بالای صفحه آخر نوشت
w30 !!

فرق بین مکالمه شهری و بین شهری

روزی آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی رو به من کرد و گفت: «می‌توانم یک سوال از شما بپرسم؟» گفتم: «بفرمایید.» گفت: «قبض تلفن را که دیدی؟» گفتم: «بله، خیال کردی همه مثل خودت ندیدند؟!» گفت: «روی قبض تلفن نوشته مکالمه شهری و مکالمه بین شهری، هزینه تلفن بابت استفاده از اینترنت در کدام قسمت محاسبه می‌شود؟!» گفتم: «خدا را شکر که خودت دانشجوی ترم هفت کامپیوتر هستی و گرنه به سلامت عقلت شک می‌کردم! ولی به تو می‌گویم تا به معلومات نداشته‌ات اضافه شود. هزینه استفاده از اینترنت در قسمت مکالمه شهری محاسبه می‌شود.» بعد از مقداری تأمل گفت: «یک سوال دیگر بپرسم؟» گفتم: «پپرس، خجالت نکش!» پرسید: «فرق بین مکالمه شهری و بین شهری چیست؟!» گفتم: «بی‌خیال، این بحث‌های تخصصی هنوز برای تو زود است!»

ایده‌آل‌های ازدواج

روزی از آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی سوال کردم: «ایده‌آل‌های تو برای انتخاب یک همسر مناسب چیست؟» گفت: «خُب معلوم است، پولدار باشد، پدرش دو بار سگته ناقص کرده باشد، یک خانه در نیاوران تهران و یک ویلا در خزرشهر داشته باشد، یک ماشین آخرین مدل زیر پاش باشد، از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار باشد، من را برای ادامه تحصیل به خارج بفرستد، هزینه سفر به دور دنیا را برای من تأمین کند، به جای من تمام کارها را انجام بدهد، هر چه خواستم بدون هیچ حرفی برایم مهیا کند...» همین جا حرفش را قطع کردم و گفتم: «تو می‌خواهی زن بگیری یا می‌خواهی شوهر کنی؟!»

مصاحبه برای استخدام

روزی آقای قلی قلی‌زاده قلی‌آبادی به من زنگ زد و گفت: «به خیر خوش.» گفتم: «چه خبری؟» گفت: «فردا دارم می‌روم برای مصاحبه یکی از موسسات مالی که تازه بانک شده است.» گفتم: «به سلامتی کی امتحان دادی که ما خبردار نشدیم؟» گفت: «از طریق دیگری معرفی شده‌ام برای مصاحبه! می‌خواستم ببینم آنجا در مورد چی از من سوال می‌کنند، میتوانی یکم راهنماییم کنی؟» گفتم: «باشد.» سپس موارد مختلفی را از چگونگی برخورد با مشتری گرفته تا چند تکه بودن کفن میت را برایش شرح دادم! آخر سر به وی گفتم که چون از طریق دیگری معرفی شده‌ای احتمالاً زیاد سوالات گیردار نمی‌پرسند و ممکن است سوالات معمولی از قبیل مسائل اخلاقی، زکات و نماز یومیه و ... بپرسند. آقای قلی‌زاده قلی‌آبادی گفت: «نماز یومیه دیگر چیست؟!» گفتم: «خدا رو شکر، همون نمازی که هر روز می‌خوانی!» گفت: «چه جالب تا حالا نمیدانستم! راستی چرا اول گفتی خدا رو شکر؟» گفتم: «چون یک لحظه قدر یکی از نعمت‌هایش را بیشتر دانستم!»

(: سایت‌های اینترنتی چگونه فیلتر می‌شوند

با مهندس فلانی مسئول توسعه اطلاعات و رسانه‌های دیجیتال کامپیوتر خویش، به گفتگو نشستیم و پیرامون حرف و حدیث و تبلیغات راست و دروغ فیلترینگ از همان ابتدای امر تا آخر و عاقبت این مسئله و حواشی کم رنگ و پر رنگ آن پرسیدیم و شنیدیم و نوشتیم و البته مجبور شدیم این وسط هم قسمت‌هایی از این گفتگو مسئله‌دار را فیلتر کنیم!

- لطفاً خودتان را معرفی کنید.

بنده من هستم.

- لطفاً بیشتر خودتان را معرفی کنید.

بنده من هستم به همراه دوستانم.

- حالا به خاطر ما هم که شده کمی جامع‌تر خودتان را معرفی کنید.

همین چیزی که گفتیم از سرتان هم زیاد است.

- دستتان درد نکند. بگذارید بروم سراغ سؤال‌های اصلی. فیلتر شدن یک

پایگاه اینترنتی چگونه صورت می‌گیرد؟

من به کمک دوستانم بعد از مشاهده یک لغت مورد دار در اینترنت دکمه را

فشار می‌دهیم تا آن سایت فیلتر شود.

- چه تفاوتی بین فیلتر کردن و مسدودسازی هست؟

هیچی، فقط دکمه‌اش فرق می‌کند.

- می‌شود بیشتر توضیح بدهید؟

نه. چون لزومی نمی‌بینم.

- محتوای چه سایت‌هایی از مصادیق محتوای مجرمانه محسوب می‌شود؟
کلیه سایت‌هایی که در آنها از عبارت چیز و رنگ‌های غیر مجاز استفاده شده باشد. کلیه سایت‌هایی که در محیط پاک اینترنت ایجاد گرد و خاک کنند. کلیه سایت‌هایی که ماهیت خبری، تحلیلی خودشان را داشته و آمار ما را قبول نداشته باشند. کلیه سایت‌هایی که به راه راست هدایت نشده باشند و در جهات اصلی و فرعی جغرافیایی حرکت کنند. کلیه سایت‌هایی که مخاطبانش بالای ۱۸ سال باشند و خلاصه اینکه کلیه سایت‌هایی که ما خوشمان نیاید!

- این امکان نیست که قبل از فیلتر کردن یک سایت ابتدا به آن تذکر داده

شده و در صورت عدم واکنش مناسب، نسبت به فیلتر آن اقدام شود؟

نه، چون وقتی یک لغت غیر مجاز در سایت کسی کشف می‌شود معلوم می‌شود که طرف کرم دارد. حالا اگر هم بعد از تذکر ما آن مورد را رفع کرد مسلماً چند وقت دیگر دوباره کرمش را می‌ریزد و لغات غیر مجاز بیشتری را در سایتش قرار می‌دهند. پس ما با این کار در واقع پیشگیری هم می‌کنیم.

- سیستم فیلترینگ به چه صورت است که گاهی هم دیده می‌شود

اشتباهاتی در این قضیه صورت می‌گیرد؟

خوب قبلاً تعداد تخلفات کم بود و ما با فشار دادن انگشت اشاره روی دکمه مذکور آن سایت را فیلتر می‌کردیم ولی الان که تعداد تخلفات هر روز بیشتر می‌شود، پسرخاله‌های عزیز نرم‌افزاری را نصب کردند که کار انگشت اشاره ما را می‌کند و خودش زحمت فیلتر کردن را به صورت اتوماتیک می‌کشد.

- استفاده از این نرم‌افزار احتمال اشتباه را بالا نمی‌برد؟

نه ، تازه اشتباه کند. دنیا که به آخر نمی‌رسد. شما جای من باشید و روزی ۸ ساعت انگشت اشاره‌تان روی یک دکمه باشد خسته نمی‌شوید؟ بالاخره ما هم باید استراحت داشته باشیم دیگر.

- صرف نظر از سایت‌های شخصی ، ما با فیلتر شدن شبکه‌های اجتماعی مواجه هستیم و این فیلترینگ در واقع امکان حضور جوانانی که مشغول فعالیت‌های مثبتی هستند را سلب می‌کند. فیلتر این شبکه‌ها با چه توجیهی صورت می‌گیرد؟

توجیه؟ مگر قرار است توجیه هم داشته باشد؟!

- بگذاریم ، گفته می‌شود که ایران جزو کشورهایی است که بیشترین فیلترینگ را در دنیا دارد. چرا؟

چون قلم در دست دشمنان ماست. چیزی که ما الان زیاد داریم دشمن است و چیزی که خیلی کم پیدا می‌شود دوست است. پس این مسئله یک چیز عادیست.

- خیلی از سایت‌های فیلتر شده داخلی هستند ، یعنی تمام صاحبان این سایت‌ها دشمنان ما هستند؟

بله ، حتی کسانی که مواضع خنثی می‌گیرند و مواضع ما را بازتاب نمی‌دهند ممکن است روزی دشمن ما بشوند پس ما باید کاری کنیم که فقط سایت‌های دوست بمانند و مابقی فیلتر شوند.

- برای نیل به این هدف آیا نرم افزار مربوطه توان شناسایی همه این سایت‌های غیر دوست را دارد؟

متأسفانه این نرم افزار فقط روزی ده هزار سایت را می‌تواند فیلتر کند که مطمئناً با این روند به هدفمان نخواهیم رسید. اتفاقاً این مسئله را با دوستانم مطرح کردم و پیشنهاد دادم که در ابتدا تمام سایت‌ها را فیلتر کنیم و سپس سایت‌های دوستان را شناسایی و فیلترشان را برداریم. چون تعداد سایت‌های دوست بسیار کم است ، این کار مقرون به صرفه بوده و در یک روز قابل اجراست.

- خود شما هم از فیلتر شکن استفاده می‌کنید؟

با اینکه استفاده از فیلتر شکن جرم محسوب می‌شود ولی وقتی نرم افزارمان سایت دوستان را به طور اتفاقی فیلتر می‌کند مجبور می‌شویم تا وقتی که مسئول نرم افزار بیاید و آن را اصلاح کند ، از فیلتر شکن استفاده کنیم.

- گاهی اوقات برخی از افراد در فضای مجازی کلمات را به شکل خاصی می‌نویسند که از فیلتر شدن پایگاه‌هایشان جلوگیری کرده باشند. آیا به این شکل می‌شود از فیلتر گریخت؟

شاید برای مدت کوتاهی بشود ولی وقتی اینگونه سایت‌ها را شناسایی کنیم آنها را سه فیلتره خواهیم کرد تا اگر خودمان هم خواستیم ، نتوانیم سایتشان را از فیلتر خارج کنیم.

- سیستم فیلترینگ به صورتی است که در عرض چند دقیقه می‌شود به اصطلاح آن را دور زد. چنین فیلترینگی فایده‌ای هم دارد؟

بله که دارد ، حداقل فایده‌اش این است که ما از قبیل این کار یک لقمه نان و بوقلمونی می‌خوریم.

- در مصاحبه‌هایی که با گوسفندان ایرانی داشتیم اغلب آنها از ورود شما به ایران گله داشتند و می‌گفتند شما کار و کاسبی آنها را خراب کرده‌اید. به نظر شما این حرف چقدر صحت دارد؟

ببینید، اگر به شکل منطقی به قضیه نگاه کنید متوجه می‌شوید که قبل از ورود ما تولید گوشت گوسفند در ایران غیر رقابتی بوده و همین امر باعث شده بود که گوسفندان ایرانی تنبل بار ببینند. همچنین به علت تغذیه نامناسب و خوردن ساندیس علف و علوفه‌های درجه سه هیكلشان نقلی مانده و چربی و دنبه‌هایشان از حد استاندارد بالا رفته است. ولی اگر شما یک نظر برادرانه به هیكل و قد و بالای ما ببینید که از نظر هیكل و چربی کم، گوساله را هم می‌گذاریم در جیبمان چه برسد به هم نوعان مان در اینجا. - یعنی شما معتقدید که به دلیل رقابت آزاد این اجازه را دارید که گوسفندان ایرانی را از کار بی‌کار کنید؟!

نه عزیزم! این نکته را لازم است که یادآور بشوم که ما قرار است فقط گوشت گوسفندی مصرف داخل ایران را تأمین کنیم و کاری به سایر کسب و کار روزمره گوسفندان ایرانی نداریم!

- شما در صحبت‌هایتان اشاره کردید به نوع تغذیه نامناسب گوسفندهای ایرانی و گفتید که ساندیس علف و علوفه درجه سه می‌خورند. می‌شود بفرمایید مگر شما چه می‌خورید که هیكلتان آرنولدی می‌شود؟

کلاس کار ما بالاست. ما احتیاجی به آب میوه نداریم، آن هم از نوع غیر طبیعی‌ش. طبق مفاد قرارداد ما علف‌هایی که ما می‌خوریم به علت خاص بودن نوع داشت، کاشت و برداشت آن باید از چین وارد شود تا ما با خوردن آنها پروار شده و یک وقت خدای نکرده دچار سوء هاضمه نشویم.

- گفته می‌شود بعضی از گوسفندان ایرانی از این مسئله می‌ترسند که شما بزها و بزغاله‌های جوانشان را از راه بدر کنید. چطور می‌توان این ذهنیت را از اذهان آنها پاک کرد؟

(: مصاحبه با یک گوسفند چینی

«در تعدادی از محل‌های عرضه دام، بخصوص شهرستان ورامین، نوعی گوسفند از گونه چینی به فروش می‌رسد که از سمت زاهدان به این محل آورده شده است. خصوصیات این گوسفند شامل دنبه بسیار کوچک، هیكل بزرگ اندازه یک گوساله و چربی کمتر است.»

در همین رابطه اینجانب با یکی از این گوسفندان چینی مصاحبه‌ای انجام داده‌ام که در ذیل می‌توانید این مصاحبه را بخوانید.

- در ابتدا خودتان را معرفی کنید.

بنده چینگ چونگ چانگ هستم معروف به بیعی چینی.

- لطفاً چگونگی ورودتان را به ایران برای ما توضیح دهید.

یک روز چند نفر از مسئولان چینی پیش ما آمدند و گفتند که طی قراردادی که با ایرانیان امضاء کردیم قرار شده به ازای دادن رأی مثبت به قطعنامه چهارم شورای امنیت بر علیه ایران تعدادی از شما را به ایران صادر کنیم. ما هم گفتیم چشم، هر چی شما بفرمایید عالیجناب. این شد که به اتفاق تمام فک و فامیل‌هامون آمدیم ایران.

چرا پاک شود؟ خُب حق هم دارند نگران باشند چون همین خود من هنوز چند روز از آمدنم از چین نگذشته کلی خواستگار برایم پیدا شده است. همان طور که گفتم الان حرف اول و آخر را در دنیا رقابت می‌زند و کسانی که نمی‌توانند رقابت کنند باید بروند گوسفندشان را بچرانند! این گوسفندان نگران، به جای نشستن در طویله و غصه خوردن، بروند بدنسازی و یکم هیکلشان را درست کنند نه اینکه بیایند به ما گیر بدهند که چرا بزهایشان با دیدن ما دل و قلوه شان در گلویشان گیر می‌کند. این دیگر مشکل خودشان است.

- به عنوان آخرین سؤال، شما آینده گوسفندان ایرانی را چگونه می‌بینید؟
به نظر من با ورود ما، نسل گوسفندان ایرانی منقرض و در عوض نسل بز و بزغاله‌های ایرانی تقویت خواهد شد و ما گوسفندان چینی در کنار این بزهای جوان ایرانی تولید گوشت گوسفندی را از لحاظ کمی و کیفی به بالاترین حد خواهیم رساند و کاری خواهیم کرد که گوسفندان نسل جدید به غیر از تولید گوشت به چیزهای دیگری فکر نکنند!

(: مصاحبه با مسئول طراحی ، ساخت و پیگیری سرقت مجسمه‌ها در تهران

- اصلاً مجسمه به چه چیزی گفته می‌شود؟

به هر چیزی که سفت و سخت باشد و بعد از نصب فقط با پتک بشود آن را از جایش درآورد می‌گویند مجسمه.

- آیا طراحی و ساخت مجسمه اشکال دارد؟

نه ، چرا اشکال داشته باشد؟ به شرطی که اولاً هیچگونه برجستگی نداشته باشد. دوماً اگر چهره افراد است باید از قبل با ما هماهنگ شود. سوماً مزمون و تاریخچه آن نباید ربطی به اتفاقات اخیر داشته باشد. خلاصه زیاد قوانین مکتوبی نداریم ، آخرش ما باید تشخیص دهیم که اشکال دارد یا نه.

- آیا مجسمه بدون برجستگی هم وجود دارد؟

بله چرا که نه. اتفاقاً به تازگی مجسمه اینجانب را بر اساس همین اصول طراحی و ساخته‌اند و به زودی در محل مناسبی که قبلاً اشغال شده بود و به تازگی آزاد شده است ، قرار خواهند داد. آن وقت شما می‌توانید ببینید که یک مجسمه باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

- آیا فکری به حال پایه‌های مجسمه‌هایی که در حال حاضر خالی از مجسمه هستند کرده‌اید؟

بله ، به زودی مجسمه‌های جدیدی که فاکتورهای مذکور را رعایت کرده باشند بر روی این پایه‌ها قرار خواهیم داد.

- آیا سارقین مجاز هستند مجسمه‌ها را نیز سرقت کنند؟

اگر برای جلوگیری از صدمه دیدن در هنگام وقوع زلزله باشد ، نه تنها عیبی ندارد بلکه کلی هم ثواب می‌برند.

- چه تضمینی وجود دارد که بعد از زلزله این مجسمه‌ها دوباره سر جایشان قرار بگیرند؟

ببینید ، مهم نفس عمل است نه خود عمل. اصلاً در هنگام وقوع زلزله ممکن است محل نگهداری مجسمه‌ها هم ریزش کرده و باعث شود این مجسمه‌ها مدفون شوند. کسی چه می‌داند!

- پیشنهاد شما برای محل نگهداری مجسمه‌ها به منظور آسیب نرسیدن به آنها در هنگام وقوع زلزله چیست؟

به نظر من این مجسمه‌ها را باید زیر خاک مدفون کنند ، چون این طوری امکان تخریب آنها به حداقل می‌رسد. تازه بعد از چند قرن که از زیر خاک پیدایشان کنند ارزششان چند صد برابر خواهد شد که این می‌تواند جزو افتخارات باستانی ما در آن عصر نیز محسوب شود.

(: راهکارهای جلوگیری از مهاجرت نخبگان

«رئیس کمیته جلوگیری از مهاجرت نخبگان با بیان اینکه حدود ۶۰ هزار نفر از نخبگان از جمله افراد برتر در المپیادهای علمی در خارج کشور مشغول تحصیل هستند، گفته است که برای بازگشت این افراد و کاهش مهاجرت تمهیداتی اندیشیده می‌شود تا با گنجاندن در برنامه پنجم شاهد کاهش مهاجرت باشیم.»

ببینید، اصلاً چیزی به نام مهاجرت نخبگان در کشور وجود ندارد. بنابراین در جواب تمام کسانی که این مسئله را مطرح می‌کنند یک دهن کجی دندان شکن می‌کنم. با این وجود برای بستن دهان منتقدان راهکارهای جلوگیری از مهاجرت نخبگان را شرح می‌دهم تا یک وقت خدای نکرده، زبانم لال، اگر نخبه‌ای خواست از کشور خارج شود توسط این راهکارهای نرم و سخت از خروج وی به نحوی جلوگیری گردد.

۱. نوازش روزمره دانشجویان و به کار بردن الفاظی مانند نازی، گازی، گل پیازی!
۲. باطل کردن پاسپورت‌های کلیه دانشجویان و نخبگان عزیز!
۳. وصل کردن برق ۲۲۰ ولت به نرده‌های اطراف دانشگاه برای جلوگیری از فرار مغزها!
۴. اخراج تمام استادانی که از کشورهای دیگر حتی افغانستان تعریف و تمجید می‌نمایند!

۵. قرار دادن بیش از ۷۰ واحد درسی عمومی خاص و آموزش این نکته که آسمان همه جا همین رنگ است یا فووش کمرنگ‌تر است!
 ۶. دادن مشوق‌هایی مانند کیک و ساندیس به نخبگان کشور!
 ۷. ورود به خوابگاه‌های دانشجویی و تشویق دانشجویان به وسیله ایجاد سوراخ‌هایی بر روی درهای ورودی کلیه اتاق‌های خوابگاه!
 ۸. ایجاد کارهای دانشجویی پر تحرک از جمله گرفتن موش و گربه و دادن اسکناس‌های هفت هزار تومانی بابت این قبیل کارها!
 ۹. تقویت مراکز کارواش دانشجویی!
 ۱۰. خوراندن کنگر و انداختن لنگرهای اجباری به منظور جلوگیری از خروج نخبگان!
- تبصره یک: کلیه دانشجویان می‌بایست در هنگام انداختن لنگر مراقب کابل‌های فیبرنوری باشند!
- تبصره دو: باید توجه شود که قبل از خوراندن لنگر تیغ‌های آن می‌بایست توسط مسئولان پاک شود!

(: رویدادهای سال ۱۳۸۸

سال ۸۸ هم گذشت ... سالی که نکو بود و از بهارش پیدا.

- سالی که هواپیماهای توپولف به طور خودجوش یکی یکی کنار رفتند.
- سالی که فوتبال ما به جام جهانی رفت البته با توپولف‌های مذکور.
- سالی که در هنگام خوشه چینی هر کسی به اندازه جیبش خوشه گیرش نیامد.
- سالی که علاوه بر آنفلانزای خوکی ، آنفلانزای بزی و گوسفندی هم گریبان ما را گرفت.
- سالی که اثبات شد پارازیت‌ها روی سلامت انسان هیچ گونه تأثیری ندارد.
- سالی که موش ، لاک‌پشت و کرم به هوا رفت ، نمیدونی تا کجا رفت.
- سالی که آمار همه چیز مطلوب بود ولی مردم چیز دیگری حس کردند.
- سالی که جیمیل هم به سایرین پیوست.
- سالی که هر چی قطع شد بقیه‌ی فیبر نوری جاسک ، فجیره را گرفتند.
- سالی که آمار برخورد لنگرهای کشتی‌های ناشناس با کابل‌های فیبر نوری ، رکورد شکست.
- سالی که قرار شد از سال بعدش مردم به دولت یارانه بدهند.
- سالی که اصل هجدهم هم تغییر رنگ داد و شد آبی.

- سالی که بعد از شمردن جوجه‌های آخر پاییزش معلوم شد که جوجه‌هایمان را پیشی برده است.
- سالی که با افزایش قیمت نان ، بعضی‌ها نان را به نرخ روز خوردند.
- سالی که عجیب بود ولی غریب نبود.
- سالی که طنز در تمام عرصه‌ها رشد چشمگیری پیدا کرد.
- سالی که موج ارزانی تبدیل به سونامی شد.
- سالی که آمار طلاق با کم شدن ازدواج باز هم کم نشد.
- سالی که روی همه چیز فیلتر گذاشتند ، الا هوا.
- سالی که مردم سیب زمینی رایگان را از نزدیک لمس کردند.
- سالی که قطارها هم به جرگه توپولف‌ها پیوستند.
- سالی که به همه کمک کردیم الا خودمان.
- سالی که پولی گم شد ، مزدگانی هم تعیین کردیم ولی پیدا نشد که نشد.
- سالی که فهمیدیم کشورهایی به نام کومور ، زنگبار ، لسوتو و موریتانی هم وجود دارند.
- سالی که سلول‌های خاکستری زیادی حیف و میل شدند.
- سالی که تکنولوژی حریق هم به امکانات بعضی از اتومبیل‌هایمان اضافه شد.
- سالی که بزرگترین خودروسازهای جهان معذرت خواستند ولی خودروسازهای ما تکذیب کردند.
- سالی که جومونگ جای پهلوانان ما را گرفت.
- سالی که وام ازدواج زیاد شد ولی خودش نه.
- سالی که اینترنت ما شد اینترنت.
- سالی که ماهواره‌ها جمع شد و بعضی‌ها تفریق.
- سالی که تمام دماغ‌ها به کمال رسید.

- سالی که دماغ رفت کنار و صحبت از جاهای دیگر شد.
- سالی که جایزه صلح نوبل اشتباهاً به کشور دیگری راه یافت.
- سالی که خیلی‌ها رفتند آن ور آب و بعضی دیگر زیر آبی شنا کردند.
- سالی که شایسته سالاری حرف اول و آخر را میزد ، البته بعد از پارتنی بازی.

- سالی که صدا و سیما هر چه در چننه داشت رو کرد.
 - سالی که قرار بود کلاس‌های دانشگاه‌ها از وسط نصف شود ، ولی نشد.
 - سالی که روی شیشه‌ی روزنامه‌ها نوشته شد: حراج به علت تغییر شغل.
 - سالی که همه چیزمان چینی شد ، حتی سنگ قبرمان.
 - و خلاصه اینکه سالی که هر چی فکر می‌کردیم ، همان نشد.
- البته نگران نباشید ، چون سال ۸۹ و سال‌های بعد هم به همین منوال خواهد گذشت.

مشترک پررو ، خیال کردی خودت فقط پررویی ، ما پررو تر از این حرفا هستیم.

بار دوازدهم بعد از استفاده از یک فیلتر شکن خفن :

مشترک [بیسیب] ، پدر [بیسیب] ، مادر [بیسیب] ...

مشترک در حال غُر زدن : « ای بابا این پیغام‌های عجیب و غریب چیه هی می‌ده ، آخه من نمی‌دونم سایت سازمان سنجش رو دیگه چرا فیلتر کردن !!! بذار یه بار دیگه چک کنم شاید اشتباهی فیلتر شده باشه ... »

بار سیزدهم : مشترک گرامی ، این سایت به اشتباه فیلتر شده ، ما خودمون دنبال فیلتر شکن هستیم تا بازش کنیم ، ولی هنوز گیر نیوردیم !!

(: مشترک گرامی

بار اول : مشترک گرامی ، دسترسی به این سایت امکان پذیر نمی‌باشد.
بار دوم : مشترک محترم ، ورود به این سایت برای شما ممنوع می‌باشد.
بار سوم : مشترک عزیز ، وارد شدن به این سایت عواقب وخیمی در پی دارد.

بار چهارم : جناب مشترک ، عمراً نمی‌توانی وارد این سایت بشوی.
بار پنجم : بابا مشترک ، برای چندمین بار می‌گویم ، حق نداری وارد این سایت بشوی.
بار ششم : آهای مشترک ، خیلی پر رو شدی ، این برای آخرین باره که به تو تذکر می‌دهم.

بار هفتم : هوی مشترک ، حرف آدمیزاد حالت نمی‌شود، مثل اینکه با شماها باید به زبان دیگه‌ای حرف زد.
بار هشتم : مشترک ورپریده ، بابا جون مادرت این قدر زور نزن ، اعصاب معصاب واسمون نداشتی.

بار نهم بعد از استفاده از یک فیلتر شکن :

مشترک بی‌کار ، ما خودمون زغال فروشیم ، ما رو نمی‌تونن سیاه کنی.
بار دهم بعد از استفاده از یک فیلتر شکن دیگر :
 مشترک فلان فلان شده ، این حقه ها دیگه قدیمی شده.
بار یازدهم بعد از استفاده از یک فیلتر شکن قویتر :

من امروز اعلام می‌کنم که هر کس آزاد است با هر دین و آیین و روش و مسلکی که دارد، در هر نقطه‌ای که مایل است سکونت کند و هر شغلی که میل دارد پیش بگیرد بدون آنکه مدرک دانشگاهی یا حتی سیکل داشته باشد، مشروط بر آنکه تمام کارهای ما را قبول داشته و بله قربان گوی ما باشد. من اعلام می‌کنم که هر کس مسئول اعمال خویش است و هیچ کس را نباید مجازات کرد مگر در مواردی که ما را بر نتابند، بر ما خرده گیرند، انتقاد کنند، حرف بزنند، فکر کنند، بیاندیشند و خلاصه کاری کنند که ما خوشمان نیاید.

من اعلام می‌کنم که مجازات کسانی که هرج و مرج می‌کنند، آشوب می‌کنند، توهین می‌کنند، تخریب می‌کنند و خلاصه هر کاری می‌کنند، ولی ما را نیز تأیید می‌نمایند پاداش است و اگر شخصی کاری را که نباید بکند، انجام دهد و به ریش قبای ما بر بخورد، باید علاوه بر خودش بر جد و آبادش هم سلام گرم و صمیمی ما را برساند.

من تا روزی که به یاری مزدا، ریاست می‌کنم، نخواهم گذاشت که از گلوی زبردستانم یک قُلپ آب خوش فرو رود و کسانی را که نمی‌خواهند حقوقشان را به ما واگذار کنند، آن قدر آنها را از این پله‌های پیشرفت و ترقی خودمان بالا و پایین می‌بریمشان تا دل و روده و کلیه اعضا و جوارح ممکنه از دهان مبارکشان بیرون آید تا بفهمند که اگر همان اول سر کیسه حقوقشان را شل‌تر می‌کردند چنین سرنوشتی انتظارشان را نمی‌کشید. و از مزدا خواهانم که مرا در راه اجرای تعهداتی که نسبت به زبردستان دیار خود گرفته‌ام، موفق گرداند.

و در آخر دستور می‌دهم که بدنم را به همراه صندلی ریاست و کیاست دفن نمایند تا بتوانم در ادامه روند ریاست خود در این دنیا، در آن دنیا نیز توفیقات ریاست بر بهشتیان را داشته باشم.

(: متن کامل منشور کشف شده حقوق بشر متعلق به رئیس

بزرگ

اینک که به یاری مزدا، صندلی ریاست را در گوشه‌ای از جهان بدست آورده‌ام، اعلام می‌کنم که تا روزی که من زنده هستم و مزدا توفیق ریاست را به من دهد:

هرگز راضی به رضایت دیگران نباشم و نظرات و تفکرات زبردستانم را محترم نشمرم و نگذارم که از دهان احدی از زیر دستانم صدایی به بیرون درز کند.

من از امروز که بر صندلی ریاست تکیه کرده‌ام تا روزی که زنده هستم و مزدا توفیق چسبیدن به این صندلی را به من دهد، زیر دستانم را آنقدر زیر فشار قرار دهم تا آب لمبو شده و ریاست دائم العمر مرا بپذیرند و هر کس ریاست مرا قبول نکند، جنگ‌های نرم و سخت را روی وی پیاده سازی خواهم کرد.

من تا روزی که بر مسند قدرت ریاست باقی مانده‌ام نخواهم گذاشت کسی از کارهای پشت پرده من بویی ببرد و اگر شخصی بویی بُرد کاری می‌کنم که بوردن را که هیچ، حتی اسم خود را نیز فراموش کند.

من تا روزی که رئیس هستم نخواهم گذاشت مال غیر منقول یا منقول دیگران در جیب زیر دستانم وارد شود و کاری می‌کنم که تمام این اموال مستقیماً به جیب ریاست ورود پیدا کند.

(: مزایای ازدیاد نسل از نقطه نظر ...

اقتصادی: یک حساب سرانگشتی کافیست تا متوجه سودی بشوید که از این راه نصیبتان می‌شود. هر بچه یک میلیون تومان پیش سالی صد هزار تومان که اگر بیست سال بعدش را حساب کنید می‌شود سه میلیون تومان ... نه ... ببخشید ، احتمالاً اشتباه حساب کردم ... می‌شود ۱۲۰ میلیون تومان! چون تورم هم نداریم بیست سال بعد با حدود ده میلیون تومان از این پول اگر پسر بود دامادش می‌کنید و اگر دختر بود با همین پول می‌فرستیدش خانه شوهر. بقیه‌اش هم می‌ماند برای خودتان و منزل مکرمه‌تان. حالا حساب کنید اگر تعداد فرزندانان دو رقمی شود چه می‌شود!

ورزشی: داشتیم فکر می‌کردم که واقعاً مسئولان سازمان تربیت بدنی هنوز متوجه نشده‌اند که مشکل اصلی نرفتن تیم ملی فوتبال کشورمان به جام جهانی کمبود جمعیت است؟! خُب وقتی جمعیت کم می‌شود تعداد بازیکنان تیم‌های پایه به منظور تقویت تیم بزرگسالان نیز کاهش می‌یابد. با ازدیاد نسل در هر خانواده می‌توان حداقل یک تیم فوتبال کامل در هر دو گروه آقایان و بانوان راه اندازی کرد. همچنین با ادامه این روند در سال‌های آتی می‌توان با همکاری نوه‌ها ، نتیجه‌ها ، نیره‌ها و ندیده‌ها سایر تیم‌های ورزشی گروهی مثل بسکتبال ، والیبال و هندبال را نیز به همین شکل تقویت نمود.

سیاسی: جمعیت بیشتر باعث درآمدن چشمان ابرقدرت‌ها از کاسه می‌شود به طوری که آنها هر چقدر هویج بخورند و هویج نشان بدهند دیگر کارساز نخواهد بود چون با داشتن جمعیتی معادل ۱۵۰ میلیون نفر و ایجاد یک ارتش مردمی که آموزش‌های لازم و ضروری را دیده‌اند می‌توان در مقابل هر نوع جنگ نرم و سختی پیروز شد.

اجتماعی: افزایش جمعیت باعث افزایش تنوع تفکرات می‌شود که این خودش یک معضل است و البته قابل حل. بدین منظور با اضافه کردن دروس جدیدی به مقاطع مختلف تحصیلی از دبستان گرفته تا دانشگاه و همچنین بازبینی قوانین موجود در رابطه با جذب معلمان و اساتید دانشگاه‌ها می‌توان این مشکل را به راحتی حل کرد و افکار تمام این ۱۵۰ میلیون نفر را به مرور زمان یکدست نمود! این یعنی یک موفقیت بزرگ نه تنها در منطقه بلکه در سراسر جهان. آن وقت ببینیم دیگر کسی جرأت می‌کند پیش ما لنگ بیاندازد!

گردش مالی: وقتی جمعیت زیاد شود ، تعداد شعب دانشگاه آزاد زیادتر می‌شود که همین امر باعث ایجاد یک گردش مالی فوق العاده‌ای در جامعه می‌گردد به طوری که والدین دانشجو به همراه خود دانشجو از صبح خروس خوان تا بوق ... چخه ... کار کرده و سپس در ابتدای هر ترم درآمد ناشی از این فعالیت مضاعف را به حساب این دانشگاه واریز می‌کنند. دانشگاه نیز قسمتی از این پول را خرج هزینه‌های دانشگاه نموده و به جامعه تزریق می‌کند. حالا بقیه‌اش کجا می‌رود و آیا راکد می‌ماند و یا مجدداً به آغوش گردش مالی کشورمان یا سایر کشورها باز می‌گردد ، بماند!

جمعیتی: با رسیدن آمار ما به سقف ۱۵۰ میلیون نفر و ادامه سیاست‌های داخلی‌مان مطمئناً تا آن موقع دست کم ۱۵۰ میلیون ایرانی دیگر در کشورهای مختلف جهان خواهیم داشت به طوری که در بعضی از این

کشورهای غیر دوست جمعیت ایرانی‌های مهاجر بیشتر از جمعیت ساکنان اصلی آن کشورها خواهد شد که همین امر باعث می‌شود تعداد استان‌های کشورمان در سراسر جهان افزایش پیدا کند!

فرهنگی: با بالاتر رفتن جمعیت، فرهنگ غنی ما هم از لحاظ کمیت بالاتر خواهد رفت! حتی به جایی خواهیم رسید که قاتلان ما هم دست به کارهای فرهنگی زده و فقط آدم‌های فرهنگی را به قتل خواهند رساند! کما اینکه سارقان عزیز برای جا انداختن این فرهنگ به پیشواز رفته‌اند و از اعمال قبیح خود دست برداشته و برای فرهنگ سازی دست به کارهای فرهنگی از جمله سرقت مجسمه زده‌اند!

هنری: هنگامی که جمعیت مثل مور و ملخ یا بهتر بگوییم مثل دارا و سارا زیاد می‌شود، محدود بودن امکانات باعث ارتقاء و بالا رفتن آمار انواع و اقسام هنرهای مردم می‌گردد به طوری که مردم هر روز کلی از وقتشان را برای کشیدن گونی خود از آب متمرکز این هنرها می‌کنند که چگونه زیر آب کسی را بزنند یا از طریق چه هنرهایی سر دیگران را شیره بمانند و خیلی هنرهای دیگر که به علت طولانی بودن بحث در کتابی به شرح آن خواهیم پرداخت!

مردی فاقد امتیازات اقتصادی: خواب دیدم پنج سال گذشته و طرح تحول اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، ورزشی و ارزشی به پایان رسیده و من بعد از پنج سال صاحب چند خانه، مغازه، زمین، ماشین و مقدار زیادی پول شده‌ام. تعبیر این خواب شیرین چیست؟

اینجانب: خواب دیدی خیر باشه برادر! مطمئناً این خواب شما تنها یک توهم زودگذر بود. به شما توصیه می‌کنم قبل از خواب از قرص‌های توهم‌زا با دوز پایین‌تری استفاده کنید!

یک عاشق سینه چاک ماهواره: چند روز پیش خواب دیدم که علی‌داری قائم مقام سازمان صدا و سیما گفته است که ۴۰ درصد مردم به ماهواره روی آورده‌اند، من تعجب کردم و در جواب ایشان گفتم با وجود برنامه‌های متنوع، پر مخاطب و اعتماد آفرین رسانه ملی در طول این سال‌ها چنین چیزی امکان پذیر نیست. به نظر شما جواب خوبی به ایشان دادم؟

اینجانب: بله، دست شما درد نکند با این جواب دندان شکنتان. کاش در ادامه عرایضاتتان این نکته را هم یادآور می‌شدید که حق دسترسی به ماهواره در کشورمان فقط برای عده‌ای خاص و نخبگان امکان پذیر است و مسلماً با آمار خروج سالیانه ۱۸۰ هزار نخبه و تحصیلکرده از کشور، وجود ۳۰ میلیون نخبه در کشور در حال حاضر امکان پذیر نیست. ما چند نخبه بیشتر در کشور نداریم که خدا را شکر آنها هم چرخ مملکت را در دست گرفته‌اند و با شتاب به تمام جهات اصلی و فرعی می‌کشند. حالا برآیند این کشش چه می‌شود به من و شما ارتباطی ندارد.

یک خانم آفتاب ندیده: پریشب خواب دیدم که دارم در نمایشگاه صنایع دستی شهرمان اراک قدم می‌زنم که فروشنده یکی از غرفه‌ها جلوی من را گرفت و گفت: «خانم بفرمایید از غرفه ما دیدن کنید، تخته نردهای فرد اعلا داریم، خاشخاشی با طعم لیمو!» گفتم: «خدا به دور مردتی که

(: مشاوره اینجانب برای خواب‌های شما

یک کلاغ سرگردان: دیشب خواب دیدم که به علت تولید پارازیت در پایتخت راه خانه‌ام را گم کرده‌ام و هر کاری می‌کردم نمی‌توانستم این امواج لعنتی را از مغزم دور کنم. آخرش هم مجبور شدم به خارج از پایتخت پناهنده شوم. واقعاً نگرانم چون فکر می‌کنم این خواب به واقعیت تبدیل می‌شود. نظر شما چیست؟

اینجانب: تا آنجا که ما شنیده بودیم کلاغ‌ها پرندگان مقاومی هستند، باز اگر شما کبوتر یا گنجشکی بودید یک چیزی. من فکر می‌کنم شما دارید به خودتان تلقین می‌کنید که پارازیت‌ها در مغزتان تاثیر گذاشته است. جناب کلاغ اگر پارازیتی وجود داشت ما آدم‌ها هم، محل کار و زندگی خود را گم می‌کردیم. پس چرا این اتفاق برای ما نیفتاده است؟ همه ما سر و مُر و گنده داریم به فعالیت‌های روزمره خود ادامه می‌دهیم و عین خیالمان هم نیست. پس می‌توان دو حالت برای خواب شما در نظر گرفت. در خوشبینانه‌ترین حالت، شما زیادی وسواس دارید و بهتر است خود را به یک روانپزشک طیور معرفی کنید ولی در بدبینانه‌ترین حالت شما قصد تشویش اذهان عمومی را دارید. در هر دو صورت اگر یک بار دیگر با من تماس بگیرید شما را به جرم تشویش اذهان عمومی و دخالت در امور داخلی پایتخت به مراجع ذی صلاح معرفی می‌کنم.

فلان فلان شده خجالت نمیکشی که تو روز روشن آلات قمار به من تعارف می کنی؟! بزنم چشم و چارت رو در بیارم. « در همین لحظه ساعت زنگ زد تا یادم باشد قرص ساعت ۴ صبحم را بخورم. دیگر فرصت نشد به مأموران انتظامی آمارش را بدهم. وجدان درد گرفتم، چه کنم؟

اینجانپ: اول اینکه شما می بایست همان موقع که خواب بودید به ۱۱۰ زنگ می زدید و موضوع را اطلاع می دادید و چون این کار را نکردید در جرم آن شخص شریک هستید. برای رفع شراکت در جرمی که مرتکب نشده اید می بایست یک قلاده تخته نرد از سر کوچه تهیه کنید و آن را به آتش بکشید تا وجدانتان راحت شود. در ضمن این نکته را هم یادآور می شوم که به شدت مواظب اطرافتان باشید چون قمار با هر چیزی امکان پذیر است حتی هنگامی که دارید گل یا پوچ بازی می کنید، چون اگر حواستان نباشد مجبور می شوید برای راحت کردن وجدانتان دستان خودتان را نیز آتش بزنید!

یک دانشجوی معلوم الحال: دیشب خواب دیدم در سالن دانشگاه علامه طباطبایی نشستم و استادان آقای دکتر مومنی در مورد طرح تحول اقتصادی می گوید که بانک جهانی چهار پیش شرط را برای اجرای برنامه تعدیل ساختاری بیان کرده است. شرط اولش این است که فقط دولتهایی به این جزو از برنامه تعدیل ساختاری متوسل شوند که از نظر مقبولیت سیاسی در بالاترین سطوح باشند. شرط دومش این است که زمانی را انتخاب کنند که نرخ رشد اقتصادی در بالاترین سطوح تجربه شده تاریخی خود قرار داشته باشد. شرط سومش این است که نرخ تورم در پایین ترین میزان تاریخی خودش قرار داشته باشد و بالاخره شرط چهارم این است که نظام تأمین اجتماعی در قله توانمندی و کارایی قرار داشته باشد. در آخر آقای دکتر گفتند که اگر کسی سوالی در این رابطه دارد بپرسد. من تا آمدم سوالم را بپرسم از خواب پریدم. می توانم سوالم را از شما بپرسم؟!

اینجانپ: بله، می توانید. ولی مثل اینکه خیلی هول کرده اید چون سوالی نپرسیدید که من پاسخ دهم، شاید هم مخصوصاً نپرسیدید! خدا عالم است. با این حال من می دانم سوال شما چه بوده است بنابراین قویاً به شما می گویم که شما بیجا می کنید که چنین سوالاتی را حتی در ذهنتان مطرح می کنید! شما به عنوان یک دانشجوی اقتصاد این نکته را باید بدانید که صلاح مملکت خویش نخبگان دادند و این صلاح دیدن به شما و استاد مربوطه شما هیچگونه ارتباط فیزیکی و شیمیایی ندارد. شما با دیدن این خوابها فقط تخم نفاق و جدایی را در جامعه می کارید. از طرف من هم به استاد مربوطه خود بگویید که شما مگر غرب زده اید که به حرفهای یک مشت آدم بی سر و پای غربی و حتی شرقی گوش می دهید؟ آنها اگر بلد بودند یک فکری برای بحران اقتصادی خودشان می کردند تا آمار بیکاریشان از پنجاه درصد بالاتر نرود. شما مگر از بودجه مملکت نمک نمی خورید؟ پس چرا نمکدان می شکنید؟ یکم حیا را از مسئولان یاد بگیرید.

یک آقای چشم و دل پاک: خواب دیدم که به پانزدهمین نمایشگاه بین المللی ال کامپ رفته ام. در این نمایشگاه اغلب غرفه داران خانم با پوششی نامناسب و آرایشهای عجیب و غریب و چه بسا حیرت انگیز مشغول معرفی محصولات شرکت خود بودند، تا جایی که بسیاری از بازدید کنندگان به جای آشنایی با محصولات غرفه بیشتر مشغول تماشای محتویات غرفه و گفت و گو با غرفه داران می شدند. تا آمدم از میان جمعیت خودم را به یکی از غرفه داران عزیز برسانم تا در مورد محصولات شرکتشان مباحثه کنم، از خواب بیدار شدم. خیلی دلم سوخت چون یک بحث کاملاً علمی و فنی را از دست دادم.

اینجانپ: اول اینکه خودتی! دوم اینکه شما به نمایشگاه ال کامپ نرفته بلکه به سالن مد در یکی از نقاط زیر زمینی تهران قدم گذاشته بودید و احتمالاً چون علاقه زیادی به محصولات الکترونیکی داشتید فکر کردید آنجا

نمایشگاه الکامپ است. لازم به ذکر است کسانی حق دیدن این خواب‌ها را دارند که قدرت لازم برای تفکیک و جداسازی خواهران و برادران را از هم داشته باشند و چون شما از این ویژگی محروم هستید حق دیدن چنین خوابی را نداشتید، بنابراین باید کفاره بدهید. کفاره این کار هم این است که باید به نمایشگاه الکامپ بروید و فقط به تماشای محصولات شرکت‌ها بپردازید و چشم و دلتان را در مقابل موارد دیگر درویش کنید.

یک دختر با هفت سال سابقه ترنسی خوری: خواب دیدم که روی میل خانه‌یمان لم داده‌ام و دارم استراحت می‌کنم که ناگهان تلویزیون خودبه‌خود روی شبکه یک روشن شد. یکی از نمایندگان مجلس داشت سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «برای جلوگیری از رواج فساد و فحشا در جامعه باید ازدواج موقت را بین دبیرستانی‌ها رواج داد ...» کنترل تلویزیون را از روی میز برداشتم و زدم کانال دو. یک مسئول دیگر در گفتگوی دیگری می‌گفت: «برای جلوگیری از تحریک غرایز جوانان، دختران و پسران باید تفکیک شوند و می‌بایست دانشگاه‌های دخترانه و پسرانه ایجاد گردد ...» زدم کانال سه. یکی از مسئولان در مسئله نظم اجتماعی می‌گفت: «بیرون ماندن موی یک دختر را تحمل نخواهیم کرد و گشت ارشاد با تمام قدرت به کار خود ادامه خواهد داد ...» زدم شبکه چهار دیدم یکی دیگر از مسئولان می‌گوید: «باید قانون چند همسری را تصویب کنیم ...» همین که خواستم بزنم شبکه پنج، از خواب پریدم. اکنون قلبم دارد از حدقه بیرون می‌زند! چه گلی به سر بگیرم؟! می‌ترسم شوهر بگیرم نیاید.

اینجانب: خواهرم! شما نباید هی این کانال اون کانال می‌کردید. این مسئله نشان می‌دهد که مشکل از مسئولان نیست بلکه مشکل از شماست که هنوز حرف یکی تمام نشده می‌زنید یک شبکه دیگر و باعث می‌شوید این خواب‌های عجیب و غریب شما را آزار دهد. شما مبتلا به خود آزاری هستید پس بهتر است خودتان را به یک دکتر متخصص ترجیحاً فارغ التحصیل از

دانشگاه آکسفورد نشان دهید. در ضمن از ظواهر امر پیداست که همین خواب‌ها را می‌بینید که شوهر گیرتان نمی‌آید و گرنه چیزی که الان زیاد است شوهر پولدار، کاردار، خانه‌دار، ماشین‌دار و تحصیلدار است. مسئولان تمام مشکلات شما را حل کرده‌اند فقط خود شما مانده‌اید که آن هم به امید خدا به زودی حل خواهید شد! پس احتیاجی نیست گِل خاصی به سر بگیرید چون مسئولان این گِل را برای شما خواهند گرفت!

یک شهروند حیران سابق، گریان فعلی: دیشب خواب دیدم در یکی از سالن‌های همایش اصفهان نشسته‌ام و رئیس جمهور محترم ما به ایراد سخنرانی پرداخته و اینچنین می‌گوید: ... ریگان و وزیر امور خارجه وقت آمریکا از بی‌شعوران عالمند ... آمریکا در افغانستان مثل چهارپا گیر کرده است ... آنها بدون ملت ایران در جهان هیچ‌کاره هستند و با این هارت و پورت‌های الکی نمی‌خواهند خود را از تب و تاب بیندازند ... هفت جد و آباد اسرائیل هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند ... و خیلی حرف‌های دیگر که جایش اینجا نیست! از آن وقت به بعد تحت تأثیر قرار گرفته و از حالت حیران به حالت گریان افتاده‌ام. این خواب چه بوده که باعث شده این حالت به من دست دهد؟

اینجانب: شهروند عزیز، این گریه، گریه شوق بوده است نه چیز دیگر. طبق آخرین آمار می‌گوید که به دست ما رسیده اخیراً دیدن اینگونه خواب‌ها در بین مردم زیاد شده است. موضوع بسیار حساسی است. من فکر می‌کنم چون جایزه نوبل ادبیات را امسال به ایران نداده‌اند مردم نسبت به این موضوع نگران و معترض شده‌اند و هی از این جور خواب‌ها می‌بینند و این بد و بیراهی که قرار است خودشان نثار آمریکا و سایر کشورهای جهان بکنند را از زبان مسئولان می‌شنوند. اگر این خواب‌ها همین طور ادامه یابد مطمئناً حقمان را از حلقوم حق خوران عالم بیرون خواهیم کشید.

یک دانشجوی فلک زده: خواب دیدم که آقای احمدی نژاد گفته است که مهم‌ترین منطقه جهان خاورمیانه است و مهم‌ترین کشور این منطقه ایران است، پس می‌توان مهم‌ترین کشور جهان را ایران دانست. این استدلال برای من قابل قبول نیست و هر چه فکر می‌کنم نمی‌توانم منطقی با این موضوع برخورد کنم. می‌شود مثالی در این رابطه بزنید تا من را روشن کرده و به راه راست هدایت کند؟

اینجانب: بله، ایشان استدلال بسیار منطقی و درستی را بیان کرده‌اند. برای روشن شدن ذهن پریشان و غرب زده شما بهتر است مثالی عینی‌تر برایتان بزنم. ببینید بزرگترین قاره جهان آسیاست. درسته؟ و بزرگترین تیم ملی فوتبال آسیا هم ایران است. درسته؟ پس ایران بزرگترین تیم ملی فوتبال جهان است و در جام جهانی اول می‌شود. درسته؟ مثالی از این واضح‌تر می‌خواهید؟ اگر با خواندن این مثال متوجه شدید که هیچ، اگر باز هم متوجه نشدید باید یک فکری به حال خودتان بکنید چون آن وقت معلوم می‌شود اوضاع شما بحرانی است. در این صورت توصیه می‌کنم به کمک برادران خود از سایر ابزارها برای برگشت به راه راست استفاده نمایید.

یک آدم ندید بدید: دیشب خواب دیدم که رئیس سازمان شیلات کشور گفته است که یک تن خاویار پرورشی سال آینده وارد بازار داخلی می‌شود. من در عمرم اسم خاویار هم به گوشم نخورده بود، لطفاً در مورد خاویار و مضمون این خواب بیشتر توضیح دهید.

اینجانب: گرچه ما خودمان هم نمی‌دانیم خاویار چیست ولی از بعضی از شبکه‌های بیگانه شنیدیم که یک چیز خوردنی است و البته گران قیمت. چون گفته می‌شود سال آینده با شروع طرح تحول اقتصادی در کشور وضع مالی تمام مردم توپ می‌شود، تصمیم گرفتند که خاویار پرورشی را وارد بازارهای داخلی کنند تا مردم حسابی خریف شوند. احتمالاً برای دو سال آینده هم که وضع مردم از این رو به آن رو خواهد شد، خاویار غیرپرورشی را نیز وارد بازار

می‌کنند که مردم بتوانند به عنوان یک شام سبک خاویار را با نان بربری میل نمایند و صد هزار مرتبه مسئولان را برای قرار دادن خاویار بر سر سفره‌هایشان دعا کنند.

یک خواهر دانشجوی ترم سومی: خواب دیدم که در کلاس درس برنامه‌نویسی کامپیوتر نشست‌ام و استاد در حال درس دادن است. طبق معمول دخترها در سمت راست کلاس نشسته بودند و پسرها در سمت چپ. چشم و گوشمان متوجه درس بود که ناگهان بدون اینکه کسی در بزند در کلاس باز شد و پنج شش نفر عمه و بنا با فرغون، بیل، کلنگ، ماله، اجر و چند کیسه سیمان به همراه رئیس دانشگاه وارد کلاس شدند. رئیس دانشگاه خطاب به کارگران محترم گفت: «سریع این وسط رو یه تیغه بزنید.» در یک چشم به هم زدن کارگران شروع به کار کردند. استاد عصبانی شد و گفت: «این چه کاریه؟» در جواب رئیس دانشگاه گفت: «داریم کار فرهنگی می‌کنیم، در ضمن شما از این لحظه به بعد فقط باید به دانشجویان سمت چپ کلاس درس بدید، واسه سمت راست بعداً یه فکری می‌کنیم.» تا آدمم چیزی بگویم از خواب پریدم. به نظر شما این خواب بود یا کابوس؟

اینجانب: از این خواب، فرهنگی‌تر هم مگر می‌شود دید؟ شما چطور به خود جرأت می‌دهید که بپرسید این خواب بود یا کابوس؟ اتفاقاً یک خواب کاملاً شیرین و دوست‌داشتنی و رمانتیک بود! من تعجب می‌کنم که برداشتن از این خواب اینقدر خشن است، البته ممکن است شما هم زیاد تقصیری نداشته باشید چون از همان روز اول باید روی شما کار فرهنگی میشد تا کار به اینجا نمی‌کشید. البته شاید هم از قیافه‌های عمه و بنایی که ناگهان وارد کلاستان شدند وحشت کردید، ولی نگران این موضوع نباشید چون اگر تفکیک‌سازی هم در کار باشد کل دانشگاه‌ها را تفکیک می‌کنند و کار به عمه و بنا نمی‌کشد.

یک خانم دو به شک: خواب دیدم که از تلویزیون شنیدم که پیامک‌های تلفن همراه در چین کنترل شده و مشترکان در صورت ارسال پیام‌های کوتاهی که محتوای غیرقانونی یا نامناسب دارند، از ارسال پیامک بازداشته خواهند شد. صبح که بیدار شدم و تلویزیون را روشن کردم دیدم فرمانده نیروی انتظامی خودمان گفته است که ای میل‌ها و اس‌ام‌اس‌ها کنترل می‌شود. به نظر شما آیا این دو اتفاق با هم ارتباطی دارد؟

اینجانب: بله مسلماً ارتباط دارد. مگر نشنیدید که می‌گویند علم را بیاموز حتی اگر در چین باشد. پس این مسئله نشان می‌دهد که ما از قدیم الایام هم با چین تبدلات فرهنگی زیادی داشتیم، داریم و انشالله خواهیم داشت!

یک خوشه سومی: چند روز پیش کابوسی دیدم که امروز بعد از دریافت خوشه‌ام به واقعیت تبدیل شد! خواب دیده بودم که خوشه‌بندی‌های طرح هدفمند کردن یارانه‌ها اعلام شده و من و همسر با درآمد ماهیانه ۵۰۰ هزار تومانی و پرداخت اجاره خانه و اقساط بانک ۴۰۰ هزار تومانی و در حالی که نه خانه‌ای داریم، نه اتومبیلی، نه مغازه‌ای، نه زمینی و نه هیچ چیز دیگر، در خوشه سوم قرار گرفته‌ایم و تازه متوجه شدیم که جزو مرفهین بی‌درد جامعه بودیم و خودمان خبر نداشتیم. می‌خواستیم ببینم هنوز در خواب‌ها یا دارم رویا می‌بینم؟!!

اینجانب: جناب خوشه سومی عزیز، شما نه در خواب هستید و نه در رویا. با این درآمدی که فرمودید شما را باید در خوشه چهارم می‌گذاشتند! حالا که لطف کردند و شما را آدم حساب کردند و در کنار بزرگانی که درآمد میلیاردی دارند یکجا قرار دادند چرا ناشکری می‌کنید؟! عزیز دل برادر، افراد بسیار محتاج تری از شما وجود دارند، نمونش افرادی که در همین بازار تهران هستند و بر اساس فرم‌های پرشده با درآمدهای ماهیانه ۱۰۰ هزار تومانی حدود ۲۰۰ هزار تومان قسط می‌دهند! اصلاً بگذارید مثال جالبی برایتان بزنم که بدانید چقدر وضعتان خوب است. همان طور که می‌دانید بر

اساس مصوبه شورای عالی کار در پایان سال گذشته حداقل حقوق کارگران ۲۶۳ هزار و ۵۲۰ تومان تعیین شده و بر اساس مرکز آمار نیز اگر سرانه درآمد هر فرد خانوار بیش از ۱۳۱ هزار تومان در ماه باشد فرد در خوشه سوم قرار می‌گیرد، پس نتیجه می‌گیریم که اگر یک خانواده دو نفره با سرپرست کارگر حداقل حقوق را دریافت کند در خوشه سوم قرار دارد! مسئله به این واضحی که اینقدر الم شنگه ندارد، خودتان هم می‌توانید حساب کنید.

یک خوشه اولی: سال گذشته درست قبل از پر کردن فرم‌های طرح هدفمند کردن یارانه‌ها، پدربزرگم به خوابم آمد و مرا نصیحت کرد و گفت: «ای نوه گلم، یه وقت خُل بازی در نیاری و بنویسی که روزی یک میلیون از بازار کاسب میشی.» گفتم: «نه بابا، اینقدر هم خُل نیستم بابا بزرگ. می‌خوام بنویسم ماهی ۵۰۰ هزار تومن درآمد بیشتر نیست!» پدربزرگم گفت: «همینه که میگم خُل بازی در نیار دیگه!» گفتم: «منظورتون رو نمی‌گیرم بابابزرگ.» گفت: «احق جان، بنویس ماهیانه ۱۰۰ هزار تومان درآمد داری و ۲۰۰ هزار تومان قسط میدی!» با شنیدن این حرف زدم زیر خنده. با این حال حرف بزرگتر را که نمی‌شد زمین انداخت. ما هم گفتیم جهنم و ضرر و همونی را پر کردیم که پدربزرگ فرمودند. از پارسال تا الان دارم می‌خندم ولی وقتی خوشه‌ام را دریافت کردم خنده‌ام تمام شد و تبدیل شد به قهقهه! به نظر شما ما همیشه باید در خواب به حرف پدربزرگ مرحوممان گوش بدهیم؟!

اینجانب: مسلماً نه همیشه، مگر در موارد اینچنینی که می‌دانید یک سازمان عریض و طویلی هم مأموریت راستی آزمایی شما را بر عهده دارد!

یک خانم روزنامه خوان: دیشب خواب دیدم که روزنامه تهران امروز را خریدم. داشتم ورقش می‌زدم که یهو دیدیم لوگوی آن از روزنامه جدا شد و شروع کرد به رقصیدن! در این لحظه بیخ بلندی کشیدم که باعث شد از خواب بپریم. نظر شما در مورد این خواب چیست؟

اینجانب: همان طور که می‌دانید از دید بعضی نخبگان لوگوی روزنامه تهران امروز نشان دهنده رقص باله یک بانوی ایرانی است که با توجه به تذکرات متعدد وزارت ارشاد مبنی بر اجرای طرح امنیت اجتماعی روی لوگوهای مورد دار ، تاکنون روزنامه مذکور اقداماتی را برای رعایت شئونات این بانوی نیمه محترم انجام نداده است. این خواب شما دلیل محکمی برای اثبات این نظریه نخبگان فعلی جامعه است که امیدوارم به گوش مسئولان برسد و شما را به عنوان شاهد ماجرا به پرونده پیوست نمایند!

یک خوشه‌دار اهل تفکر: دیروز خواب دیدم که چند گاو نر به مزرعه من حمله کردند و تمام گندم‌های من را با خوشه بلعیدن! یک ماه بعد از دیدن این خواب متوجه شدم که در هیچ خوشه‌ای قرار نگرفته‌ام. به نظر شما این خواب بنده با این مسئله ارتباطی دارد؟ آیا تقصیر دولت است یا تقصیر خود من؟!

اینجانب: جناب خوشه‌دار ، شما که خودتان این همه خوشه دارید دیگر خوشه می‌خواهید چی کار. یکم مغزتان را به کار بیاندازید ، آخر خوشه چه به کار دولت می‌آید که می‌خواهید تقصیر را بیاندازید گردن آنها؟! شما باید تشریف ببرید یقه همان گاوی را که در خواب دیدید بگیرید!

یک معترض خیابانی از خدا بی‌خبر: دیشب خواب دیدم که سخنگوی هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات شوراهای شهر گفته است که انتخابات دوره چهارم شورای شهر برای دوره دو ساله خواهد بود تا از دوره‌های بعد با انتخابات ریاست جمهوری به طور همزمان برگزار شود. صبح که از خواب بیدار شدم هم‌سلولی‌هایم گفتند که بابا کجای کاری این مطلب را ما قبلاً در خیرها خوانده بودیم! اصلاً دیدن این خواب چه ضرورتی داشت؟!

اینجانب: برادر یا خواهر عزیز ، مهم مشارکت حداکثری در انتخابات است نه دوساله یا چهارساله یا مادام‌العمر بودن دوره آن! مسلماً با این کار

مردم از صمیم قلب مجبور خواهند بود لاقلاً برای شهر خودشان هم که شده مشارکت بیشتری کنند که این مسئله باعث می‌شود که آمار ما نه تنها کاهش پیدا نکند بلکه به بالای صد و پنجاه درصد هم افزایش یابد!

یک مرد خانواده دوست : نمی‌دانم در خواب دیدم یا بیداری که مسئولان سهمیه بنزین نوروزی در سال ۸۹ را بیست لیتر اعلام کرده‌اند. از آن هنگام تا الان احساس می‌کنم به من توهین شده است. به نظر شما احساس من منطقی است؟

اینجانب: جناب خانواده دوست ، قرار نیست که همه چیز را دو دستی به شما بدهند. مسئولان سر نخ را به شما دادند و این شما باید که باید تا ته نخ گازش را بگیرید و بروید. اصلاً اگر دست من بود همین بیسیسیسیست لیتر را هم به شما نمی‌دادم تا شما احساس سبکی نکنید! پس بروید خدا را شکر کنید که من جزو مسئولان شما نیستم!

یک خواهر جوان: خواب دیدم که در یک روزنامه هم نام خودم نوشته است که بعد از دستگیری عبدالمالک ریگی ، گروه جندالله با حضور برادر ریگی جلسه‌ای تشکیل دادند و به بررسی وضعیت گروهک خود پرداخته‌اند. در این جلسه حاضران با بهت نسبت به دستگیری عبدالمالک با تاکید بر اینکه دستگیری ریگی روحیه برخی از اعضای این گروهک را به شدت کاهش داده از احتمال بازگشت و کناره گیری بعضی از آنان سخن به میان آمده است. در این جلسه همچنین یکی از اعضای جلسه به نام اسحاق ریگی با اشاره به تلاش خود برای تشکیل دو گروه ۲۰ نفره نظامی موضوع انجام چند عملیات جدید را پیشنهاد می‌دهد اما با اشاره به عدم تمایل برخی از عناصر این گروهک و تاکید بر عدم حمایت برخی سیستم‌های اطلاعاتی کشورهای حامی آنها در شرایط کنونی ، این مساله فعلاً منتفی شده است." به نظر شما این اخبار و اطلاعات موثق چطور به دست این روزنامه افزاده است؟

اینجانب: همه چیز را که نمی‌شود به همه گفت. شما با این سئوالات می‌خواهید ترفندهای مسئولان را برای شما رو کنم؟! مطمئن باشید من این کار را نمی‌کنم فقط به یک نکته اشاره می‌کنم که بدانید از خیلی چیزها بی‌خبرید. بعضی از مسئولان ما از تکنولوژی نوین و بومی طی الارضی استفاده و به صورت نامحسوس در چینی جلساتی شرکت می‌کنند و چنین اطلاعات ارزشمندی را بدست می‌آورند. کمی قوه تخیلتان را از آکبندی در بیاورید بد نیست.

یک دکترای اقتصاد بیکار: خواب دیدم که آقای احمدی‌نژاد گفته است که با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها تعداد سفرهای مردم زیاد می‌شود. بنده با این همه تحقیقات در این سال‌ها برایم قابل درک نیست که با چند برابر شدن قیمت بنزین و کالاهای اساسی و غیر اساسی دیگر، چطور تعداد سفرهای مردم بیشتر خواهد شد. نظر شما چیست؟!

اینجانب: شما مثل اینکه واقعاً بیکارید که از این خواب‌ها می‌بینید. شما مدرکتان را از کدام دانشگاه گرفتید؟ همین شما هستید که چوب لای گاری می‌گذارید و نمی‌گذارید مسئولان کارشان را انجام دهند. این مطلب را که یک دانش‌آموز دبستانی هم به راحتی درک می‌کند که با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها تعداد سفرها به آن دنیا زیاد می‌شود، این که دیگر سؤال ندارد!

یک نماینده مجلس: خواب دیدم که دولت دهم در مورد مسئله هدفمند کردن یارانه‌ها از عدم اختصاص ۴۰ هزار میلیارد دلار بسیار ناراضی است و حتی صراحتاً اعلام کرده است که قانون هدفمندی را اجرا نمی‌کند و می‌خواهد در قالب ارائه متمم بودجه به هدف خود برسد. در صورتی که این امر صورت بگیرد اتفاقی نادر در طول تاریخ بودجه نویسی صورت می‌گیرد، یعنی با گذشت چند هفته از تصویب بودجه سال، متمم بودجه همان سال به

مجلس ارائه می‌شود. به نظر شما ما در ایام عید هم نباید آسایش داشته باشیم؟!

اینجانب: نماینده عزیز، از قدیم گفته‌اند سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند. شما اگر مثل یک بچه خوب و حرف گوش کن تمامی درخواست دولت را بدون کم و کاست تصویب می‌کردید دیگر در ایام عید نوروز از این جور خواب‌ها نمی‌دیدید. شما که بالاخره باید به تمامی درخواست‌های دولت تن دهید، خُب چرا اینقدر خودتان را اذیت می‌کنید. برای جلوگیری از دیدن مجدد این قبیل خواب‌ها کفایت هر چی دولت گفت از همان اول فقط بگویید چشم، همین.

یک کارگر شرمندگی خانواده: دیشب خواب دیدم که سهمیه نوروزی بنزین ما بیست لیتر تعیین شده است. از آن هنگام تا الان دچار استرس شدیدی شده‌ام. آخر من زن و بچه‌ام را با این بیست لیتر کجا ببرم؟!

اینجانب: برادر عزیز، هر کجا که دلتان بخواهد می‌توانید ببرید. کفایت در ابتدا مقصدتان را مشخص کنید پس بیست لیتر را داخل باک اتومبیلتان ریخته و سفر خود را آغاز کنید. هر جا که بنزینتان تمام شد به منظور ایجاد شور و نشاط بیشتر و انجام حرکات ورزشی به منظور قهرمان پروری و همچنین آب شدن یک عدد پسته‌ای که به اتفاق خانم بچه‌ها نوش جان کرده‌اید، شروع کنید به هل دادن اتومبیل. حالا اگر مشکل هل دادن دارید می‌توانید مقصدتان را بر اساس زورتان تعیین کنید.

یک خیر خرده پا: خواب دیدم که معاون مشارکت‌های کمیته امداد گفته است که کمیته امداد آمادگی به کارگیری صندوق صدقات دیجیتالی را در کشور دارد. به نظر شما این کار چه لزومی می‌تواند داشته باشد؟

اینجانب: مسلماً با روند رو به رشد تکنولوژی در جامعه، صندوق‌های صدقه هم باید هوشمند شوند تا مردم بتوانند در صورت نداشتن پول خرد با

دادن چک مسافرتی، مابقی پول خود را دریافت کنند. البته ناگفته پیداست که چون این دستگاه‌ها در داخل ساخته می‌شود، باید احتمال‌هایی مثل قورت دادن هم برای این صندوق‌ها در نظر گرفت که همین امر باعث افزایش چشمگیر کمک‌های مردمی خواهد شد!

یک زوج جوان: دیشب من و همسر من به اتفاق هم خواب دیدیم که یکی از مسئولان گفته است که شعارهایی همچون "فرزند کمتر، زندگی بهتر" و "تنها دو فرزند کافست" از مصادیق اندیشه‌های غربی است و باعث سست شدن بنیان خانواده‌ها می‌شود. به نظر شما مسئولان توانایی اداره کشور با جمعیتی بیش از جمعیت فعلی را دارند و برای فراهم کردن زیر ساخت‌ها و امکانات بیشتر برای جمعیت بیشتر در کشور فکری کرده‌اند. بالاخره تکلیف ما چیست، چند تا بچه بیاوریم کفایت می‌کند؟

اینجانب: زوج عزیز، لپ کلام را که ایشان در خواب به هر دو شما فرمودند. دیگر چرا از من سؤال می‌کنید؟! شما باید تا می‌توانید بچه‌دار شوید و اصلاً و ابداً به فکر آینده، ازدواج، اشتغال، مسکن و تأمین هزینه‌های فرزندان‌تان نباشید چون دولت مسلماً مثل سایر مسائل دیگر که ما داریم مشاهده می‌کنیم برنامه‌های زیادی دارد و فکر عاقبت آن را کرده است. اگر هم بر فرض محال فکر آخر و عاقبت این کار را نکرده باشد باز به من و شما ربطی ندارد. شما فقط به وظیفه‌تان که همانا بچه‌دار شدن مداوم است، عمل کنید و کاری به این کارها نداشته باشید!

یک کشته مرده اینترنت: دیشب خواب دیدم که در روزنامه‌ای نوشته بود که در مقوله ارایه اینترنت پرسرعت، قیمت استفاده از آن، میزان دسترسی مردم به خطوط پرسرعت اینترنتی و سطح خدمات آموزشی الکترونیکی، ایران در بین کشورهای جهان سریع‌ترین خدمات اینترنتی را با ارزان‌ترین قیمت به دست مردم می‌رساند. به نظر شما این خواب کی تعبیر می‌شود؟

اینجانب: عزیز دل برادر، شما خیال می‌کنید مدرک من متعلق به دانشگاه آکسفورد است که این طور ناشیانه دارید سر من کلاه می‌گذارید و می‌گویید که چنین خوابی را دیده‌اید. نه، خودتان بگویید اصلاً ممکن است که یک ایرانی بتواند چنین خوابی را ببیند؟ آن وقت شما از من زمان تعبیر آن را سؤال می‌کنید؟ خدا روزیتان را جای دیگری بدهد.

یک دانشجوی از مَح تعطیل: سه شب پیش خواب دیدم که هیأت دولت به مناسبت برگزاری اجلاس گروه ۱۵ در تهران ادارات، مدارس و دانشگاه‌های تهران را در روزهای شنبه و یکشنبه تعطیل اعلام کرده است. پریشب خواب دیدم که همان هیأت دولت اعلام کرده است که فقط مدارس و دانشگاه‌ها تعطیل است. دیشب مجدداً خواب دیدم که گفته‌اند فقط مدارس تعطیل است. امشب هم در خواب فرمودند که اصلاً هیچ‌جا تعطیل نیست! فردا شب هم حتماً دوباره خواب می‌بینم که ادارات، مدارس و دانشگاه‌ها تعطیل است! بالاخره من نفهمیدم ادارات تعطیل‌اند یا مدارس یا دانشگاه‌ها یا خود من یا چیزهای دیگر! تو رو خدا تکلیف ما رو روشن کنید.

اینجانب: خدا به شما صبر بدهد. امیدوارم که در شب‌های آتی خواب تعطیلی جاهای دیگر را ببینید، چون در این صورت واجب می‌شود که خودتان را به یک روان‌پزشک خارجی نشان دهید چون مطمئناً روان‌پزشکان داخلی هم به درد شما دچار هستند و اگر می‌توانستند لااقل در ابتدا فکری به حال خودشان می‌کردند! در ضمن اگر روان‌پزشک خوبی با قیمت مناسب پیدا کردید آدرس و شماره تلفن ایشان را نیز برای بنده ارسال نمایید.

یک کارگر عسلویه: دیشب وقتی که در خواب اخراجم کردند، نگران شدم. بنابراین با دوستان و همکاران تماس گرفتم تا برایم این خواب را تعبیر کنند ولی در نهایت تعجب متوجه شدم که همین خواب را ۵۱۹۹۹ نفر دیگر هم در همان شب دیده‌اند. بنابراین این خواب را با مسئولان در میان گذاشتیم

ولی آنها به ما گفتند که اصلاً جای نگرانی نیست چون پروژه‌های متعددی در این منطقه در حال راه‌اندازی است. با این حال همگی دچار استرس شدیدی شده‌ایم، در نتیجه تصمیم گرفتیم دسته‌جمعی از شما خواهش کنیم که این خواب را تعبیر کنید.

اینجانب: کارگران عزیز، این خواب شما نشانه پیشرفت است. ببینید، اگر بخواهیم پیشرفت را خیلی ساده معنی کنیم یعنی چیزی که قبلاً نداشتیم ولی حالا داریم. خُب ۵۲ هزار بیکار در عسلویه قبلاً نداشتیم ولی حالا خواهیم داشت. پیشرفت از این واضح‌تر؟ پس اصلاً نگران نباشید چون بر فرض هم اگر خوابتان تعبیر شود به پیشرفت مملکت‌تان کمک کرده‌اید و راه دوری نرفته است.

یک متخلف اطلاعات خانوار: دیشب خواب دیدم که وزیر رفاه و تأمین اجتماعی گفته که با اینکه مطمئنیم اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران حاضر به ارائه اطلاعات نادرست به خاطر دریافت یارانه بیشتر نیستند، ولی در صورت شناسایی افراد متخلف و اثبات این مسئله، کل وجوهی که در طول مدت زمان معین تحت عنوان یارانه به آنها پرداخت شده، بازپس گرفته خواهد شد. از دیشب تا الان دچار عذاب وجدان شده‌ام. چی کار کنم؟

اینجانب: اصلاً نگران نباشید چون تنها شما به عذاب وجدان دچار نشدید، بلکه مسئولان قبل از شما دچار چنین عذاب وجدانی شده و از گرفتن یارانه نقدی انصراف داده‌اند! شما نیز هر چه زودتر به جمع این دوستان بپیوندید.

یک دانشجوی بی‌حجاب: با وجود اینکه تمام امتحانات پایان ترم را بسیار خوب داده‌ام ولی چند شب پیش خواب دیدم که تمام نمراتم یک رد شده است! وقتی موضوع را پیگیری کردم متوجه شدم که ۱۹ نمره از آن

درس را برای رعایت حجاب قرار داده و مابقی را به امتحان پایانی اختصاص داده‌اند. به نظر شما این خواب چه چیزی را می‌خواهد به من بگوید؟

اینجانب: خواهر بی‌حجاب من، منطق به شما می‌گوید که رعایت حجاب ۱۹ برابر درس خواندن ارزش دارد پس به جای اینکه بنشینید و از صبح تا شب هی درس بخوانید، کافیس کمی آن مقنعتان را بکشید جلو تا دچار این کابوس‌ها نشوید.

یک دختر ۳۰ ساله مجرد: پریشب در خواب دیدم که در یک عروسی حضور دارم. از بقل دستی‌ام پرسیدم که عروسی کیست؟ در جواب من گفت عروسی دو تن از سه آمریکایی هست که سال گذشته بازداشت و زندانی شده بودند. از آن موقع تا الان دارم از حسادت می‌میرم. به نظر شما باید چه کار کنم؟

اینجانب: دوشیزه محترمه، بهترین راه برای حل مشکل شما این است که بنشینید در خانه و دعا کنید که بالاخره بیایند و شما را هم بگیرند و ببرند تا به مصلحت در زندان یکی از شما خوشش بیاید و بعد از آن نامزد بازی، عروسی و غیره که خودتان بهتر می‌دانید و بعدش هم یک دو سه قلوبی بیاورید و در همان زندان چند میلیون کاسب شوید. تازه خورد و خوراک هم که مجانی در اختیارتان قرار می‌دهند و شاید در همانجا یک شعبه از مسکن مهر هم احداث کردند و شما صاحبخانه هم شدید. البته این نکته را هم فراموش نکنید که چنین مواردی معمولاً در رابطه با زندانیان خارجی اتفاق می‌افتد و برای زندانیان داخلی احتمال اجرای موارد دیگر بسیار بیشتر از موارد فوق وجود دارد! پس تا آنجا که می‌توانید دست به چنین ریسکی نزنید!

یک جوان موقشنگ: دیروز خواب دیدم که در خیابان جلوی من را گرفتند. ازشان پرسیدم: «شما گشت ارشاد هستید؟» گفتند: «نه» گفتم: «گشت نسبت؟» گفتند: «نه» گفتم: «گشت مبارزه با ناامیس؟» گفتند: «نه»

گفتم: «پس کی هستید؟» گفتند: «مأموران طرح مبارزه با موارد تأیید نشده وزارت فرهنگ و ارشاد!» پرسیدم: «این دیگر چه صیغه‌ایست؟» گفتند: «صیغه مقابله!» گفتم: «حالا امرتان را بفرمایید» گفتند: «عرضی نیست، فقط موهائیتان از نظر این وزارتخانه مورد تأیید نیست! در نتیجه می‌بایست مجوز تردد شما باطل شود!» گفتم: «کدام مجوز، کدام کشک؟» گفتند: «همینی که هست» گفتم: «خُب حالا موهائیم چه شکلی باید باشد؟» آلبومی را نشانم دادند و گفتند: «این شکلی» گفتم: «اینکه همه‌اش یک عکس است با زوایای مختلف» گفتند: «همین یک مورد هم به زور تأیید شده است» خلاصه هی داشتم می‌گفتم و می‌گفتند که بکپو از خواب پریدم. به نظر شما مشکل ما جوانان موی سر است یا اشتغال، مسکن و ازدواج؟

اینجانب: بین جوان عزیز، شما می‌بایست خود را با شرایط وفق دهید. من یک مدلی به شما پیشنهاد می‌کنم که هم مورد تأیید وزارت ارشاد باشد و هم مورد تأیید سایر طرح‌های فعلی و طرح‌هایی که در آینده نزدیک و دور تصویب و اجرا خواهد شد. کفایت موارد زیر را عیناً در هنگام خروج از منزل روی خود پیاده کنید تا هیچگاه دچار چنین مشکلاتی حتی در خواب نشوید:

۱. تراشیدن موی سر با نمره صفر یا حداکثر چهار ۲. گذاشتن محاسن به میزان لازم ۳. پوشیده پیرزومه راه راه با فاق زیر سینه ۴. بریدن یقه پیراهن و بستن تمام دکمه‌های آن حتی در صورت خفه شدن ۵. پوشیدن دمپایی پلاستیکی یا حداکثر گیوه به همراه جوراب‌هایی که سر انگشت‌های آن سوراخ باشد. شما اگر با این وضعی که بنده توصیف کردم بیرون بروید نه تنها کسی با شما کاری نخواهد داشت بلکه ممکن است در طرح‌های آتی قسمتی از جرائم را به صورت تشویقی به همراه لوح تقدیر و تندیس شهروند نمونه به شما نیز اهداء نمایند. خدا را چه دیدید شاید مشکل اشتغال، مسکن و ازدواج شما هم از همین طریق حل شد!

* نظر به اینکه هزینه کفن و دفن رو به افزایش است و همچنین به گفته مسئولین ، بهشت زهرا نیز به زودی پر می شود، پیشنهاد می گردد کسانی که تاکنون موفق به خرید مسکن نشده اند حداقل فرصت را غنیمت شمرده و هر چه سریعتر نسبت به خرید قبر اقدام نمایند . چون در چند ماه آینده ممکن است کل پس انداز چند سالشان برای خرید همین یک مورد هم کفاف ندهد!

* نظر به اینکه ساعات خاموشی برق در بعضی نقاط، روز به روز در حال افزایش است، اینجانب پیشنهاد می کنم در روزهای آتی مسئولان وزارت نیرو به جای اعلام جدول خاموشی، جدول روشنایی را به مردم اعلام کنند تا لاقط مردم بدانند در روز چند ساعت برق دارند!

* نظر به اینکه مدیر کل آموزش و پرورش راهنمایی، از حذف نمره کمی انضباط در مقطع راهنمایی و ارزشیابی انضباط دانش آموزان این مقطع به صورت کیفی و توصیفی خبر داده است، لذا پیشنهاد می شود ازین پس به جای نمره کمی از دو واژه زیر برای نمره کیفی و توصیفی انضباط استفاده گردد: آفرین ، صد آفرین ، هزار و سیصد آفرین! بابا تو دیگه کی هستی ، دست شیطونو بستی!

* نظر به اینکه در مسابقات فوتبال، مربیان، بازیکنان و تماشاچیان تیم بازنده همواره داور را مقصر اصلی معرفی می کنند، اینجانب پیشنهاد می کنم برای پر کردن اوقات فراغت داوران، مسئولان محترم خاموشی های ناشی از کمبود برق در تابستان را به گردن داوران فوتبال بیاندازند!

* نظر به اینکه برای جذب بیشتر گردشگر زمستانی به سویس، هتل داران این کشور اقدام به ایجاد گونه جدیدی از هتل تحت عنوان «هتل صفر ستاره» با استفاده از تانکرهای سوختی کرده اند ، لذا پیشنهاد می شود هتلداران داخلی از این نوآوری استفاده کرده و هتل های خود را به «هتل منفی یک ستاره»، «هتل منفی دو ستاره»، «هتل منفی سه ستاره» و ...

(: پیشنهادات اینجانب

* نظر به اینکه وزیر بازرگانی اعلام فرموده که به زودی موج ارزانی در راه است ، اینجانب پیشنهاد می کنم مسئولان حوادث غیر مترقبه در حالت آماده باش کامل قرار بگیرند تا خدای نکرده این موج های ارزانی که قرار است به زودی و به صورت ناگهانی خودش را نشان دهد ، به یکباره تبدیل به سونامی نگردد!

* نظر به اینکه بعد از کشف یک مغز با قدمت دوهزار سال در انگلیس ، دانشمندان نسبت به سالم ماندن آن ابراز شگفتی کرده اند ، اینجانب پیشنهاد می کنم دانشمندان آینده (دو هزار سال دیگر) سری به قبرستان های مدیران ارشد خودمان بزنند تا بدانند کشف این چیزها در ایران اصلاً جای شگفتی ندارد!

* نظر به اینکه دانشگاه اصفهان دکترای افتخاری خود را به سید حسن نصرالله اعطا نموده است ، اینجانب پیشنهاد می کنم تمام مدارک لازم جهت ثبت این مدرک در دانشگاه اصفهان جمع آوری گردد تا هنگام استعلام این مدرک از سوی نمایندگان مجلس لبنان ، قضیه تاریخی دانشگاه آکسفورد برای این دانشگاه تکرار نشود!

* نظر به اینکه سازمان خواروبار سازمان ملل متحد اعلام کرده است که ۴۰ میلیون نفر به گرسنگان جهان اضافه شده است، اینجانب پیشنهاد می کنم جهت رفع این مشکل جهانی، از طرح تحول اقتصادی ما الگوبرداری کنند!

تغییر نام دهند تا حداقل امکانات هتل‌هایشان با نامشان هم خوانی لازم را داشته باشد!

* نظر به اینکه دبیرکل اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان گفته است نفوذ اینترنت در خانه‌های ایرانی مانند گرگ است و دانش‌آموزان هم در این قصه نقش سنگول و منگول را دارند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دانش‌آموزان عزیز برای به دام نیفتادن به دست این گرگ بدرشت به جای استفاده از روش سنتی دیدن دست از زیر در و شنیدن صدای شخص از پشت در، از آیفون تصویری استفاده کنند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که پسر جوانی با ربودن فردی قصد به دست آوردن فرمول شیشه را داشت، اینجانب پیشنهاد می‌کنم کیفیت دانشگاه‌ها را همراه با کمیت آن بالا برده تا دانشجویان تمامی فرمول‌های ریاضی، فیزیک و شیمی را به طور کامل در طول تحصیل خود فرا گیرند تا بعد از فراغت از تحصیل برای به دست آوردن یک فرمول ناقابل آدم نزدند!

* نظر به اینکه در چاپ جدید دفترچه‌های نکاحیه، دو شرط ۱۳ و ۱۴ به ترتیب با عنوان «مهریه به صورت عندالمطالبه می‌باشد» و «مهریه به صورت عندالاستطاعه می‌باشد» جهت امضای یکی از این موارد به انتخاب زوجین درج شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت اطمینان خاطر بیشتر دامادان شرط‌های زیر نیز به این دفترچه اضافه شود: مهریه به صورت عندالدرجا می‌باشد. / مهریه به صورت عندالقسطی می‌باشد. / مهریه به صورت عندالنقد می‌باشد. / مهریه به صورت عندالمصالحه می‌باشد. / مهریه به صورت عندالشیرحلال و عندالجان‌آزاد می‌باشد. / مهریه اصلاً موجود نمی‌باشد!

* نظر به اینکه یکی از نمایندگان به دلیل دیر رسیدن به هواپیما جلوی پرواز هواپیما را گرفته و خواستار سوار شدن به هواپیما شده و دلیل تأخیر خود را رفع قضای حاجت بیان کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مخترعان ما وسیله‌ای سیار برای رفع قضای حاجت اختراع کنند تا دیگر هیچ مسئول

محترمی به خاطر این مسئله کوچک دیر به هواپیمای خود نرسد و باعث نشود کارهای مردم روی زمین بماند!

* نظر به اینکه یکی از مسئولان عنوان کرده است که زنان بی‌حجاب مانند اتوبوسی هستند که هر کس می‌تواند سوار آنها شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به علت مهارت ایشان در کشف اینگونه مسائل پیچیده، برای روشن تر شدن اذهان عمومی، راننده آن اتوبوس را نیز معرفی کند. چون مطمئناً ایشان با این همه زکاوتی که دارند راننده اتوبوس را هم به خوبی می‌شناسند!

* نظر به اینکه شورای شهر لیسبون در یک اقدام جالب و ستودنی با صدور بیانیه‌ای ضمن اعلام همبستگی با مردم غزه، شهر لیسبون را به عنوان خواهر خوانده غزه اعلام کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز وقت را از دست ندهند و هر چه سریعتر نسبت به ثبت سایر فک و فامیل‌های غزه اقدامات لازم را مبذول نمایند وگرنه ممکن است این مورد را هم مثل سایر موارد قبل، کشورهای همسایه و غیر همسایه از چنگمان در بیاورند!

* نظر به اینکه مدیر اداره کشاورزی استان هرات در غرب افغانستان اعلام کرده که دست کم هزار کشاورز در این استان به جای خشخاش زعفران کشت می‌کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مصرف کنندگان عزیز مواظب مصرف اینگونه زعفران‌ها باشند چون ممکن است به علت استفاده از همان خاک دُر نشاط آوری زعفران مذکور زیادی بالا باشد!

* نظر به اینکه مدیر عامل شرکت پشتیبانی امور دام کشور گفته است ذخیره گوشت قرمز در کشور امسال در مقایسه با ۳۰ سال گذشته بی‌سابقه است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز برای ذخیره سازی گوشت زیاد زحمت نکشند و به دنبال کارهای مهم تری بروند چون با بالا بودن قیمت گوشت و نداشتن توان خرید، گوشت‌های مربوطه خود به خود در انبارها و قصابی‌ها ذخیره می‌شود!

* نظر به اینکه محققان آلمانی کفش جدیدی اختراع کرده‌اند که قابلیت بزرگ شدن تا دو سانتی متر را دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم

محققان ایرانی صندلی جدیدی اختراع کنند که قابلیت بزرگ شدن تا دو متر را داشته باشد تا مدیران محترم برای هر بار تعویض سمت، احتیاج نداشته باشند یک صندلی بزرگتر بخرند!

* نظر به اینکه رئیس جمهور سابق کشورمان آقای خاتمی گفته‌اند که من سال‌های سال است بر یک اصل تکیه کرده‌ام و آن اینکه محور و مدار زندگی امروز، سیاست است و سیاست بر پایه زور، دروغ و فریب است که این مشکل بزرگ بشریت می‌باشد و کار بزرگ اصلاحی این است که سیاست اخلاقی شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان برای جلوگیری از تشویش اذهان عمومی من بعد قبل از ایراد چنین سخنانی یک بلانسبت خشک و خالی هم که شده به سخنانشان اضافه کنند!

* نظر به اینکه دیدگاه‌های گوناگونی در خصوص آمار ۳۰ هزار نفری مدیران دو شغله وجود دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای راحتی کار از سر شاخه‌ها شروع کنند بدین صورت که در ابتدا مدیران پنج شغله سپس مدیران چهار شغله و ... تا کار روند سریعتری را دنبال کند. (البته ممکن است این روند سریعتر نباشد چون طبق آمارهای غیر کارشناسی شایعه پراکن‌ها، تعداد مدیران بالای پنج شغل از دو شغله‌ها بیشتر است!)

* نظر به اینکه میر حسین موسوی اعلام کرده که کشور در شرایط خوبی نیست، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان در بنیاد نخبگان کشور اسم نویسی کنند چون این اولین بار است که در این دوره کسی به این نکته مهم و جالب توجه پی برده است!

* نظر به اینکه کارشناسانی که نیمه پر لیوان را می‌نگرند در مورد طرح تحول اقتصادی اعلام کرده‌اند که با اجرای این طرح در سال آینده کشور تنها یک جهش توری حدود ۳۰ درصدی پیدا می‌کند و پس از آن تورم به شدت کاهش پیدا می‌کند و یک رقمی می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این کارشناسان زیاد مخشان را خسته نکنند چون فرضاً هم اگر بعد از تورم ۳۰ درصدی گفته شده تورم کاهش پیدا نکند به حال این مردم فرقی نمی‌کند

چون در این چند سال یاد گرفته‌اند که یک گوششان در باشد و یک گوششان دروازه!

* نظر به اینکه مدیر عامل بهشت زهرا گفته است که به متوفیان مرگ مغزی که اعضای بدنشان پیش از فوت اهدا شود، قبر رایگان تعلق می‌گیرد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم که شهرداری تهران هم آستین‌ها را بالا زده و به این افراد بعد از فوتشان یک آپارتمان ۳۰ متری اهدا کند تا از زحمات آنها قدردانی کرده باشد!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود استاندار یکی از استان‌های مهم کشور در مورد بازدید رئیس جمهور از پیشرفت ۱۰۵ درصدی پروژه‌های تحت نظارتش سخن گفته است و سپس مورد انتقاد قرار گرفته است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم زیاد به این مسائل حاشیه‌ای پرداخته نشود چون مهم نیست که پیشرفت یک درصدی باشد یا ۱۰۵ درصدی، مهم این است که پاستوریزه باشد! (راستی مدرک این استاندار مال آکسفورد نیست؟!)

* نظر به اینکه اعلام شده به زودی قیمت بنزین و دیگر مشتقات آن معادل بهای بین‌المللی محاسبه می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان محترم تبعیض قائل نشده و علاوه بر قیمت‌ها، دستمزدها و حقوق کارکنان را نیز به نرخ بین‌المللی پرداخت نمایند!

* نظر به اینکه سایت شخصی همسر سخنگوی دولت و وزیر دادگستری نیز فیلتر شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به منظور جلوگیری از اینگونه اشتباهات و کارکرد هر چه بهتر فیلترینگ در ایران ازین پس وزارتی به نام وزارت فیلترینگ راه اندازی شود تا در دولتهای بعدی یک وزیر و یک سخن‌گو برای فیلترینگ‌ها داشته باشیم!

* نظر به اینکه دبیرکل حزب مردم‌سالاری گفته است که اگر پای منافع کشور در میان باشد، دست دادن با زنان اجنبی هم ضروری است و برخی فقها این کار را قبیح نمی‌شمارند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان در

تفسیر این مسئله رویکرد دست دادن زنان با مردان اجنبی را نیز به طور واضح و شفاف بیان نمایند!

* نظر به اینکه قائم مقام وزیر علوم، تحقیقات و فناوری گفته است که از سال آینده تمامی شرکت کنندگان در کنکور سراسری وارد دانشگاه می‌شوند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ازین پس مسئولان به جای واژه تعداد دانشجویان از واژه ضریب نفوذ دانشجو در کشور استفاده کنند چون ممکن است به زودی با ازدیاد ظرفیت‌ها به ازای هر ایرانی ۲ دانشجو داشته باشیم!

* نظر به اینکه دانشمندان انگلیسی داروی جدیدی تولید کرده‌اند که خاطرات منفی را از ذهن انسان می‌زدای، اینجانب پیشنهاد می‌کنم شهروندان گرامی به هیچ عنوان از این دارو استفاده نکنند چون ممکن است تمام خاطرات زندگی خود حتی اسم خودشان را نیز به فراموشی بسپارند!

* نظر به اینکه معمر قذافی رهبر لیبی در سخنانی در بین سران عرب گفته است که من رهبر رهبران عرب هستم، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولین محترم حواسشان را جمع کنند چون ممکن است ایشان حق انحصاری رهبری و مدیریت جهان را که قرار است توسط ما انجام بگیرد به زودی به نام خود ثبت کند!

* نظر به اینکه فرمانده نیروی انتظامی اعلام کرده است که در ایام نوروز ماموران پلیس ۱۰ هزار و ۸۰۰ راننده را که مظنون به اعتیاد بودند مورد تست اعتیاد قرار دادند که از این میان ۳۹ درصد این تست‌ها مثبت بوده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم حساسیت دستگاه‌های مربوط به تست اعتیاد را پایین بیاورند تا آمار این مقوله هم مثل آمار سایر موارد منفی در دولت نهم کاهش پیدا کند!

* نظر به اینکه در ۱۵ فروردین یک جوان ۲۷ ساله بیش از یک کیلومتر از مسیر اتوبان همت را با خودرو پژو ۲۰۶ به صورت خلاف جهت رانندگی کرده و در بازجویی‌ها عنوان کرده قصد داشته اعتماد به نفسش را نشان دهد و به غربی‌ها بفهماند از آنها بهتر است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در

راستای بالا بردن حس اعتماد به نفس جوانان مملکت و زدن مشت محکمی بر دهان استکبار جهانی و نشان دادن عزم و جزم ملی برای پیشرفت در تمامی عرصه‌ها، مانند بعضی کشورها جهت تمامی اتوبان‌ها را برعکس کنند!

* نظر به اینکه بانک مرکزی اعلام کرده است که نرخ تورم در دوازده ماه منتهی به بهمن ماه ۱۳۸۷ نسبت به دوازده ماه منتهی به بهمن ماه ۱۳۸۶ نیم درصد کاهش داشته اس، اینجانب این بار پیشنهاد نمی‌کنم بلکه به این مسئولان عزیز تبریک و خسته نباشید عرض می‌کنم چون توانسته‌اند با زحمات شبانه روزی و ریختن عرق جبین خود این کاهش قابل توجه را در نرخ تورم ایجاد کنند!

* نظر به اینکه محمدرضا شجریان گفته است: «می‌گویند فتیله موسیقی را پایین بکشید اما معتقدم این فتیله باید همواره روشن بماند تا همه از نور آن بهره مند شوند»، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان مواظب این جور فتیله‌ها باشند (خیلی خطرناکه علیرضا!) به این علت که معمولاً در این جور مواقع هنگام پایین کشیدن فتیله، چراغ، نفت و سایر مخلفات اطرافش یکجا پایین کشیده می‌شود!

* نظر به اینکه مجلس شورای اسلامی در اقدامی غیرمنتظره اقدام به مسدود کردن تمام سایت‌هایی که تا پیش از این نمایندگان به آنها دسترسی داشتند کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم آقایان جو را سیاسی نکنند چون تنها دلیل این کار احساس همدردی زورکی نمایندگان با سایر مردم در جهت استفاده از اینترنت بوده است!

* نظر به اینکه معاون اول رئیس جمهور گفته است در دولت نهم بنا بر آمار موجود هر ساله تقریباً شش برابر دولت‌های گذشته کار شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان یک بار دیگر سری به سایت آمار ایران بزنند چون جدیداً بعضی از هکرهای استکبار اینگونه سایت‌های دولتی را هک کرده و آمارها را دستکاری می‌کنند!

* نظر به اینکه در کمتر از دو ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری، سبب زمینی رایگان بین مردم توزیع شده و وزیر کشاورزی با برگزار کردن یک نشست مطبوعاتی گفته است از توزیع سببزمینی رایگان سوء استفاده سیاسی نکنید، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت رفع سوء تفاهم به وجود آمده همه کالاها را به طور رایگان بین مردم توزیع کنند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود کبوتری که در محوطه حیاط زندان مرکزی قزوین اقدام به انتقال مقادیری مواد مخدر می‌کرده به دام ماموران افتاده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان مربوطه برای رفاه حال معتادان عزیز و جلوگیری از بیماری‌هایی مثل ایدز به پای دیگر کبوترهای مذکور سرنگ بهداشتی رایگان ببندند!

* نظر به اینکه آقای احمدی نژاد گفته است که امروز به دنیا اعلام می‌کنم که قطار پیشرفت ملت ایران نه ترمز دارد و نه دنده عقب و این حرکت با شتاب هر چه بیشتر رو به جلو ادامه دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان فکری برای موانع سر راه این قطار بکنند و گر نه قطاری که سرعتش زیاد باشد و ترمز هم نداشته باشد در برخورد با موانع نه تنها چپ خواهد کرد بلکه تلفات جانی و مالی هم به دنبال خواهد داشت!

* نظر به اینکه ایران طی چهار سال گذشته به طور متوسط سالانه ۱۶ رتبه در خصوص فساد مالی نزول کرده به طوری که در سال ۲۰۰۸ با ۱۰ رتبه سقوط نسبت به سال قبل در رتبه ۱۴۱ در میان ۱۸۰ کشور جهان قرار گرفته است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در یک ضرب الاجل، تمام ادارات، سازمان‌ها، شرکت‌ها و ... را تا ۲۲ خرداد ماه تعطیل کنند تا هم مردم بتوانند هنگام رفتن به مسافرت و استفاده از این تعطیلات فرد اصلح خود را برای چهار سال دیگر انتخاب کنند و هم آمار فساد مالی لااقل کمی کاهش یابد!

* نظر به اینکه محمدرضا رضازاده استاندار فارس گفته است که عده ای قطع شدن پیامک‌های تلفن همراه را دلیل بر تشکیک در سلامت انتخابات می‌دانند و اگر این دلیل را پذیرفته بدانیم یعنی تمام انتخاباتی که در

سالهای گذشته پیش از اختراع تلفن همراه و پیامک در کشور برگزار شده بود نیز ناسالم است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم بر اساس این ادله محکم و منطقی من بعد سعی شود آمارهای جالب اینچنینی را که مثلاً تا قبل از انقلاب ما صفر خط تلفن همراه داشتیم ولی الان ۴۰ میلیون خط داریم نیز اعلام نگردد!

* نظر به اینکه روزنامه «جوان» در مطلبی با تیتراژ «مستند بی بی سی و قتل یک انسان» مدعی شد: «خبرنگار بی بی سی، مستقر در تهران که اخیراً از ایران اخراج شده است در اقدامی غیرانسانی با اجیر کردن یکی از ارادل و اوباش و دادن مبلغی به وی خواستار کشتن دختر جوانی به نام ندا آقا سلطان برای تهیه فیلم مستند خود شده است»، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولین محترم هر چه سریع‌تر نسبت به بررسی سایر کشته‌شدگان تظاهرات اخیر اقدام کنند چون اینطور که منابع آگاه می‌گویند سایر افراد نیز توسط خبرنگاران خبرگزاری‌های دیگری مثل CCN، العربی، الجزیره و ... کشته شده‌اند!

* نظر به اینکه عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی قزوین گفته است ۹۰ درصد رانندگان کامیون مواد مصرف می‌کنند تا شب بتوانند بیدار بمانند و رانندگی کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت بیداری هر چه بیشتر مردم مواد مخدر را در جامعه گسترش دهیم تا آمار بیداری ۸ میلیونی ما به بیداری ۷۰ میلیون ایرانی منجر شود!

* نظر به اینکه با وجود نرخ بیکاری ۱۷ درصدی، خط فقر ۸۵۰ هزار تومانی و نرخ تورم ۲۳ درصدی، کمیته امداد اقدام به تهیه جهیزیه برای دختران دم بخت پنج کشور فقیر همچون کومور نموده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جوانان غیور و همیشه در صحنه ما جهت احقاق قسمتی از حق خود به این پنج کشور فقیر مهاجرت کنند تا بتوانند از تسهیلاتی همچون جهیزیه رایگان استفاده نمایند!

* نظر به اینکه سرپرست کمیته امداد در توجیه خبر قبلی به رسانه‌ها گفته است که هدف از اهدای جهیزیه به زوج‌های کشورهای دیگر توسط

کمیته امداد، مقابله با تهدیدهای خارجی، جلوگیری از فساد اخلاقی، ترویج ازدواج و ... است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز این نهاد از روی جمله «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» صد صفحه بنویسند!

* نظر به اینکه سرپرست کمیته امداد گفته است که جهیزیه‌دادن کمیته امداد به دختران دم‌بخت برخی از کشورها نه تنها هزینه نیست بلکه سرمایه‌گذاری برای کشور به حساب می‌آید زیرا با هدف انتقال فرهنگ و الگوی جمهوری اسلامی به این کشورها انجام شده و دیپلماسی رسمی از آن سود می‌برد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ازین پس به جای واژه «کمیته امداد» از واژه «کمیته سیاست خارجی» استفاده گردد!

* نظر به اینکه بعد از اعلام این خبر که دولت نهم تا آغاز سال ۸۸ نزدیک به پنج میلیارد دلار به کنیا و میلیاردها دلار دیگر به کشورهای همچون لبنان، افغانستان، نیکاراگوئه، سریلانکا، بولیوی و ... کمک مالی کرده، انتقاداتی صورت گرفته است، اینجانب به منتقدان پیشنهاد می‌کنم این گونه انتقادات را کنار بگذارند و حسادت نورزند، چون خدا را شکر ما در کشورمان نه فقیری داریم نه محتاجی و نه مستضعفی. پس لااقل بگذارید مردم کومور، لبنان، بولیوی و ... با این پول‌ها کمی حال کنند!

* نظر به اینکه دکتر مجید ابهری آسیب‌شناس اجتماعی و متخصص علوم رفتاری از کاهش ۲۰ درصدی قیمت مواد مخدر و روان‌گردان‌ها در بازار خبر داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم برای پدر و مادر بانی این کار دعای خیر کنند چون بالاخره موفق شدند در این بحران اقتصادی جهانی و وطنی قیمت لااقل یک کالای مصرفی را کاهش دهند!

* نظر به اینکه گروه واژه‌گزینی تخصصی مخابرات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه «رایانامه» را به عنوان کلمه جایگزین «ایمیل» به تصویب رسانده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم اعضای فرهنگستان کمتر از سلول‌های خاکستری خود جهت این کارها استفاده نکنند و آنها را برای مصارف بهتری خرج نمایند!

* نظر به اینکه روزنامه جوان خبر داده که سعید حجاریان متهم بازداشتی در جریان رخدادهای پس از انتخابات، به دلیل امکانات مناسب پزشکی در زندان حاضر نیست به خانه برگردد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم عزیزان دلسوز و علاقه‌مندی که می‌خواهند در مردم ایجاد شور و نشاط کنند، به جای استفاده از اینگونه خبرها، به تهیه و ساخت سریال‌های ۹۰ قسمتی طنز اقدام نمایند!

* نظر به اینکه در چند سال اخیر راهنمایی و رانندگی شهر تهران اقدام به آموزش فرهنگ رانندگی به کودکان و نوجوانان نموده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در نسخه جدید این آموزش‌ها علاوه بر نگاه کردن به چپ و راست خیابان‌ها هنگام عبور از خطوط عابر پیاده، نگاهی هم به بالای سرشان که محل سقوط هواپیماهاست بیاندازند تا مطمئن پا به خیابان بگذارند!

* نظر به اینکه یک موسسه ژاپنی به نام هاجیماشی‌تای برای تأمین یک دوست برای شرکت در مهمانی‌ها ۱۰۰ یورو از مشتریان دریافت می‌کند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم چنین شرکت‌هایی نیز در ایران تأسیس شود ولی به این علت که در ایران دوست به وفور یافت می‌شود و تنها چیزی که نیاز آن روزه‌روز بیشتر حس می‌شود پیدا کردن دشمن است، این مؤسسات در ایران به ازای تأمین هر دشمن ۱۰۰ یورو دریافت کنند!

* نظر به اینکه ژرویس پلیسیر مدیر مالی شرکت فرانس تله کام اظهار داشته است که ۲۲ کارمند این شرکت به دلیل دریافت تعداد زیادی ایمیل از راه تلفن‌های همراه هوشمند دچار استرس شدید شده و دست به خودکشی زده‌اند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز از شرکت مخابرات ایران عذرخواهی کرده و از آنها نهایت تشکر و قدردانی را بنمایند چون تازه برایمان روشن شد که این شرکت برای جلوگیری از وارد شدن استرس شدید به مردم و جلوگیری از اینگونه خودکشی‌ها، چهل روزی پیامک‌ها را قطع کرده بود!

* نظر به اینکه حمید رسایی عضو فراکسیون رایحه خوش در مجلس که با آقای احمدی‌نژاد عازم نیویورک شده بود در وبلاگش نوشته است " ... در

برخی از مصاحبه‌های آقای احمدی‌نژاد با خبرنگاران شناخته شده آمریکایی که حضور داشتم، از همان ابتدا شاهد ضربه فنی شدن این خبرنگاران کار کشته بودم ... " ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم منبعد به منظور کسب مقام قهرمانی جهان در رشته کشتی، ایشان نیز به عنوان یکی از مربیان، این تیم را همراهی نماید!

* نظر به اینکه رئیس سازمان پدافند غیر عامل از حمله ماهواره‌ای دشمنان نظام در ایام انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به صدا و سیما خبر داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم رجوعی به ایام بعد از انتخابات داشته باشیم تا متوجه شویم که این موضوع صحت داشته به طوری که دشمن از هولش به کانال‌های ماهواره‌ای خودش نیز حمله و آنها را مختل کرده بود!

* نظر به اینکه پزشکان ژاپنی معتقدند که تندتر تکان دادن آرواره‌ها در حین جویدن آدامس در دراز مدت سبب بروز تیک عصبی می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم تولید آدامس در کشور متوقف شود چون شواهد امر نشان می‌دهد که اکثر مردم بعد از انتخابات ریاست جمهوری بدجوری تیک عصبی گرفته‌اند!

* نظر به اینکه یک شرکت هواپیمایی ژاپنی برای کاهش انتقال گاز کربنیک به جو زمین به مسافران توصیه کرده قبل از سوار شدن به هواپیما به دستشویی بروند و مثانه خود را تخلیه کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ازین به بعد مسئولان عزیز بعد از سقوط هواپیماهای توپولوف و غیر توپولوف خود، برای تنوع هم که شده علت سقوط هواپیما را به جای "اشتباه خلبان"، "مثانه پر مسافران" اعلام کنند!

* نظر به اینکه چندی پیش رئیس شرکت تویوتای ژاپن در برنامه‌ای رسمی نسبت به مرگ چهار شهروند آمریکایی در اثر تصادف و به علت نقص فنی خودروشان که ساخت این شرکت ژاپنی بود، اظهار تأسف و رسماً از آنها عذرخواهی کرده بود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز هیئتی را برای

آموزش اینگونه مدیران به ژاپن اعزام کنند تا به آنها نحوه بیان و مدیریت صحیح را آموزش دهند!

* نظر به اینکه وزیر راه و ترابری گفته است که امروزه حتی یک چوپان در بیابان بهتر از من وزیر می‌تواند تحلیل سیاسی کند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم چوپانان عزیز از همینک خود را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری چهار سال دیگر آماده کنند!

* نظر به اینکه دانشمندان ناسا احتمال دادند که زمین در سال ۲۰۳۶ میلادی در معرض برخورد با یک سیارک موسوم به آپوفیس قرار می‌گیرد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان مربوطه برای حل این مسئله جهانی یک کمیته بحران تشکیل دهند چون با توجه با تجاری که در این مدت کسب کرده‌اند مطمئناً تنها مسئولان حال حاضر می‌تواند این بحران جهانی را مثل سایر بحران‌های داخلی حل کنند!

* نظر به اینکه باراک اوباما بعد از انتخابش برای دریافت جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۹ گفته است که احساس نمی‌کنم که استحقاق دریافت چنین جایزه‌ای را داشته باشم، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به علت اینکه ایشان به این اشتباه پی برده‌اند هر چه سریعتر این جایزه را با پست پیشتاز و یک نامه عذرخواهی به صورت رسمی به تهران واصل نمایند!

* نظر به اینکه در گزارشی عنوان شده است که نود درصد ایرانی‌ها دچار کمبود کلسیوم هستند و به موجب آن سن پوکی استخوان در ایران ۲۵ سال از متوسط جهانی پایین‌تر است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز برای جلوگیری از ابتلاء به پوکی استخوان به جای ایستادن در صف‌های طولیل شیر، منبعد سیمان سفید رقیق شده میل نمایند!

* نظر به اینکه شرکت مسئول تولید مدالهای المپیک ۲۰۱۰ قصد دارد فلز مورد نیاز برای تولید مدالهای المپیک را از فلزات به دست آمده از زباله‌های الکترونیک تهیه کند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم زیاد به ایده خود افتخار نکنند

* نظر به اینکه مؤسسه مطالعاتی لگاتوم با معرفی شاخصی به نام رونق ، رتبه ایران در میان ۱۰۴ کشور در این شاخص را ۹۴ اعلام کرده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم الگوی خودمان را برای سایر کشورها ارسال نمایم تا لااقل برای کشورهای دیگر مفید واقع شده و درس عبرتی برایشان بشود!

* نظر به اینکه رضا مهماندوست سرمربی تیم ملی تکواندو بعد از حذف تکواندوکاران دختر تیم ملی ایران در مسابقات جهانی دانمارک ، علت آن را نداشتن حریف تمرینی قوی عنوان نمود و پیشنهاد کرد که دختران تکواندو کار ایرانی با حریفان تمرینی مرد تمرین کنند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان جهت رفع خارش تنشان به دلاک سر کوچه مراجعه نمایند و منتظر خاراندا نشان توسط مسئولان امر نمانند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود چاق ترین مرد ایرانی از پارسال به علت وزن ۳۴۰ کیلوگرمی‌اش، کار خود را از دست داده و خانه نشین شده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان امر شکم ایشان را سیتی اسکن کنند چون احتمال می‌دهم مکان یک میلیارد پول گم شده را کشف کرده‌ام!

* نظر به اینکه برای پرداخت ۲۰ درصدی بلوک ۵۰ درصد بعلاوه یک سهم مخابرات ، کنسرسیوم اعتماد مبین چکی به ارزش هزار و ۵۶۳ میلیارد تومان صادر نمود و در قسمت "در وجه" عبارت "خودتان" نوشته شده است که این امر باعث تعجب مردم گردیده ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم کسانی که تاکنون عبارت در وجه خودتان را در عمرشان ندیده‌اند ، یک مقدار بیشتر دقت کنند تا بفهمند که این عبارت گیج کننده ولی پر معنی را می‌توان با ضرب‌المثل "از این جیب به آن جیب" جایگزین نمود!

* نظر به اینکه بعد از تصویب نهایی "لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها" توسط مجلس ، بر خلاف ادعای دولت بحث‌های زیادی مبنی بر ایجاد تورم‌های افسار گسیخته هنگام اجرای طرح تحول اقتصادی بیان می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مجلس محترم در این مورد خاص عبارت "لایحه" را به عبارت "فاتحه" تغییر نام دهد!

* نظر به اینکه رئیس جمهور ما آقای احمدی نژاد خواستار تغییر مدیریت متروی تهران شده و گفته است که متروی تهران را از شهرداری می‌گیریم و خودمان مدیریتش را تعیین می‌کنیم ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان تغییرات مدیریت در سطوح مختلف را اولویت بندی نمایند چون در حال حاضر تغییر مدیریت جهان از تمام تغییرات مدیریتی دیگر واجب‌تر است!

* نظر به اینکه پخش آهنگ‌های برخی از خوانندگان و نیز برخی ترانه‌ها که تعداد آنها هم کم نیست به خاطر آنچه که پاره‌ای از دلایل نامبرده می‌شود در رادیو ممنوع اعلام شده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم از این پس مسئولان رادیو ترانه‌ها را به صورت صامت از رادیو پخش کنند!

* نظر به اینکه بر اساس گزارشات صندوق بین‌المللی پول ، ایران رتبه اول را در آمار مهاجرت نخبگان از میان ۹۱ کشور در حال توسعه یا توسعه نیافته دنیا کسب کرده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در ازای این صادرات ، از کشور امارات ۵۴ هزار دسته بیل دیگر وارد کشور کنیم!

* نظر به اینکه استاندار تهران گفته است که در صدد ایجاد چهار قبرستان در تهران هستیم ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این کار را هر چه سریعتر انجام دهند چون با شروع طرح تحول اقتصادی ممکن است همین چهار قبرستان جدیدی الاحداث هم کفاف شهروندان عزیز تهرانی را ندهد!

* نظر به اینکه در آمریکا کودکی که با ۲۴ انگشت به دنیا آمده بود تحت عمل جراحی قرار گرفت تا انگشتان اضافه‌اش را قطع کنند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم اگر چنین مواردی روی نوع مونث آن در ایران اتفاق بیفتد این عمل صورت نگیرد چون مطمئناً به علت داشتن نسبت مستقیم هنر با تعداد انگشتان در ایران ، این کودک بعد از بزرگ شدنش به علت داشتن هنرهای بیشتر در این بحران بی‌شوهری زودتر شوهر گیرش می‌آید!

* نظر به اینکه بر اساس آخرین گزارش سازمان جهانی گمرک که حاصل گزارش‌های دوره‌ای کشورهای عضو WCO می‌باشد ، چین ، هنگ کنگ و هند به ترتیب سه کشور اول در مبدا کالاها و محموله‌های تقلبی معرفی شده‌اند ،

اینجانب پیشنهاد می‌کنم آمار مقصد این کالاها را هم اعلام فرمایند تا ما افتخاری دیگر را با کسب مقام اول در این رده‌بندی کسب نماییم!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که در لبنان بر سر محل توقف خودرو درگیری مسلحانه با مسلسل و آرپی جی بین دو طایفه ایجاد شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم ما خدا را شکر کنند چون ما مشکلات خیلی بزرگتر از این را بی سر و صدا حل می‌کنیم به طوری که کسی کوچکترین بویی از ماجرا نمی‌برد!

* نظر به اینکه علیرضا منادی نماینده مجلس هشتم در دفاع از صادق محصولی برای تصدی وزارت رفاه گفته است که بنده امروز برای موافقت با آقای محصولی استخاره کردم که خوب آمد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان لااقل در این مورد خاص به جای استخاره کمی تأمل می‌کردند زیرا اگر به استخاره کردن باشد تمام هفتاد میلیون ایرانی بلدند استخاره کنند و بنا بر قوانین احتمال هم پنجاه درصد آن خوب از آب در می‌آید!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که کلاس‌های رقص روز به روز در حال افزایش است و مسئولان امر توجه خاصی برای جلوگیری از این قبیل کلاس‌ها نمی‌کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان نه تنها از برگزاری اینگونه کلاس‌ها ممانعت نکنند بلکه از آنها حمایت نمایند، چون بعد از این همه مدت، مردم می‌بایست یاد بگیرند که به ساز هر کسی چه مدلی باید برقصند!

* نظر به اینکه یکی از مسئولان گفته است که تحصیل دانشجویان دختر و پسر به صورت مختلط در دانشگاه‌ها باعث به وجود آمدن دوستی‌هایی می‌شود که عوارض خطرناکی به دنبال دارد و البته این عوارض اجتناب‌ناپذیر است زیرا اگر گوشت را جلوی گربه بیندازی غیرممکن است که گربه گوشت را نخورد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم طی بخشنامه‌ای به تمام سازمان‌ها و ارگان‌ها اعلام شود که منبع در فرم‌های خود به جای استفاده از دو گزینه‌ی زن یا مرد، از دو واژه گوشت یا گربه استفاده کنند!

* نظر به اینکه مدیر کل سلامت آموزش و پرورش اعلام کرده است که ۳۰ میلیارد تومان بودجه برای واکسینه کردن همه دانش‌آموزان کشور در برابر آنفلوآنزای نوع آ نیاز داریم ولی دولت تاکنون دو میلیارد تومان برای مقابله با شیوع این بیماری در سطح مدارس اختصاص داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این دو میلیارد را هم برای کشف موارد نقض حقوق دانش‌آموزی در زمینه لوله‌کشی صابون مایع در سرویس‌های بهداشتی مدارس آمریکا اختصاص دهند!

* نظر به اینکه دبیرکل انجمن صادرکنندگان لوازم خانگی کشور عنوان کرده است که کشور ایتالیا از ایران آبرگرمکن وارد می‌کند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در ازای این صادرات از ایتالیا آب سردکن وارد کنیم تا لااقل مردم داغ کرده و داغ دیده در جریانات اخیر، کمی خنک شوند!

* نظر به اینکه دادستان عمومی و انقلاب تهران گفته است که براساس اظهار نظر پزشکی قانونی علت مرگ پزشک کهریزک مسمومیت دارویی بوده است و همچنین در خبری دیگر آمده بود که واکسن تقلبی آنفلوآنزای نوع آ در ناصر خسرو به فروش می‌رسد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم پزشکان محترم منبع برای تهیه دارو مخصوصاً تهیه واکسن آنفلوآنزای نوع آ به ناصر خسرو مراجعه نمایند!

* نظر به اینکه مسئولی در یکی از بنیادهای کشور با اشاره به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم گفته است که ما غرق در نعمت هستیم، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت غرق نشدن مردم لباس‌های ضد غریق بین مردم توزیع گردد و در صورت کمبود اینگونه لباس‌ها مسئولان فداکاری کنند و خودشان داوطلبانه غرق در این نعمت‌ها شوند تا مردم از این غرق شدگی‌ها نجات پیدا کنند!

* نظر به اینکه وزیر صنایع اکوادور در بازدید از کارخانه تراکتورسازی تبریز با حالت ذوق زده گفته است که فکر نمی‌کردم که ایران بتواند کارخانه‌ای با این امکانات داشته و بتواند یک تراکتور کامل بسازد، اینجانب پیشنهاد

می‌کنم قبل از دعوت از دوستان جهانیان و بازدیدشان از کارخانجات کشور ، لااقل کاتالوگ کالاهای مدرنمان را به آنها نشان دهیم تا یک وقت خدای نکرده از ذوق زیادی ذوق مرگ نشوند!

* نظر به اینکه رئیس سازمان صدا و سیما اظهار داشته است که حجم موسیقی در همه برنامه‌ها زیاد است و باید کم شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای کم کردن حجم موسیقی در این سازمان منبع تمام برنامه‌ها در صدا و سیما به صورت صامت اجرا شود!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که بعضی از نمایندگان مجلس از طرح تک جنسیتی کردن دانشگاه‌ها استقبال کرده و با دلایل مختلف سعی در دفاع از این طرح برآمده‌اند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به علت الگوبرداری قشر جوان از مسئولان و بزرگان ، نمایندگان مجلس لطف کنند و این طرح را در ابتدا در خود مجلس پیاده سازی نمایند!

* نظر به اینکه آقای احمدی‌نژاد گفته است که آمریکا در افغانستان مثل چهارپا گیر کرده و همچنین در ادامه صحبت‌هایشان اعلام کرده که ریگان و وزیر امور خارجه وقت آمریکا از بی‌شعوران عالمند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جایزه نوبل ادبیات را به ایشان اهدا کنند چون توانسته ادبیات جدیدی را وارد سیاست جهانی نماید!

* نظر به اینکه دبیر کل خانه کارگر در مورد اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها گفته است که با این قانون مردم رسماً گدایی نان می‌کنند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان نگران نان مردم نباشند چون بعد از اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها مردم عزیز می‌توانند به جای نان از برنج دانه بلند محسن استفاده کنند!

* نظر به اینکه آقای احمدی‌نژاد گفته که مهم‌ترین منطقه جهان خاورمیانه است و مهم‌ترین کشور این منطقه ایران می‌باشد ، پس می‌توان مهم‌ترین کشور جهان را ایران دانست ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز سرانه

مصرف نوشابه را در کشور پایین بیاورند چون ظاهراً مصرف نوشابه در بین مسئولان کشور بدجوری بالا رفته است!

* نظر به اینکه در خبرها آمده است که ژاپن برای بالا بردن میزان ازدواج در بین جوانان این کشور، قطار آشنایی دختران و پسران جوان را به راه انداخته است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دولت برای کمک به ازدواج جوانان به جای انجام کارهای عجیب و غریب ، هر چه سریعتر بودجه مترو را در اختیار شهرداری تهران قرار دهد تا شهرداری تهران هم بتواند هر چه زودتر قطارهای آشنایی دختران و پسران را گسترده‌تر کند!

* نظر به اینکه مسئولان شرکت فناوری اطلاعات از اجرای طرح ایمیل ملی خبر داده‌اند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز هنگام استفاده از ایمیل ملی حواسشان را حسابی جمع کنند چون ممکن است بعد از دو روز بیایند دم در منزلشان و بگویند: « این عکس چیه تو ایمیلت! »

* نظر به اینکه دادستان دیوان محاسبات کشور در مورد آخرین وضعیت پرونده یک میلیاردی دلاری دولت در این دیوان گفته است که این پرونده مرده‌ای است که دفن شده و کفن آن نیز پوسیده است پس نبش قبر نکنید ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز هر چه سریعتر یک بهشت زهرا را اختصاصی برای این مردگان عزیز بسازند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده است که گاز سی‌ان‌جی هم کارتی می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان برای جلوگیری از هدر رفتن انرژی‌های خدادادی کشور به فکر سهمیه بندی اکسیژن هوا هم باشند و برای هر شهروند سهمیه‌ای مشخص کنند و در طول یک زمان بندی پنج ساله به آرامی سهمیه آن را کاهش دهند تا در نهایت شهروندان از هوای آزاد برای تنفس استفاده نمایند!

* نظر به اینکه عده‌ای به دنبال اجرایی کردن طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها هستند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به علت محدودیت دانشگاه‌ها از لحاظ فضای آموزشی منبع تمام دانشگاه‌های سطح کشور از طرح زوج و فرد

الگوبرداری کنند به طوری که روزهای زوج مخصوص خانمها و روزهای فرد مخصوص آقایان باشد!

* نظر به اینکه رئیس کمیته روابط خارجی مجلس شورای اسلامی اعلام کرده است که بر اساس برآورد سازمان ملل متحد جمهوری اسلامی ایران یک هزار میلیارد دلار بواسطه خسارات جنگی از عراق طلبکار است و در ادامه گفت که ایران کشوری است که از بسیاری از مسائل عراق گذشت کرده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان از منابع مالی شخصی خود گذشت کنند نه از جیب هفتاد میلیون نفر!

* نظر به اینکه وزیر آموزش و پرورش گفته است که در طرح جدید کتاب‌های درسی دختران و پسران از ۹ سالگی متفاوت می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای کاهش هزینه‌ها یک کتاب تالیف شود و وسط کتاب مربوطه را یک پرده بزنند تا پسران یک طرف پرده را بخوانند و دختران طرف دیگر را!

* نظر به اینکه مدیر عامل شرکت مخابرات استان تهران اعلام کرده است که به زودی فراخوان تبلیغات در ۱۱۸ به منظور فراهم آوردن امکان تبلیغات پس از اعلام شماره برای متقاضیان منتشر می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت درآمدزایی بیشتر از روش صدا و سیما استفاده کرده و تبلیغات مربوطه را وسط اعلام شماره تلفن پخش کنند تا مردم نتوانند گوشی خود را قبل از شنیدن کامل تبلیغات قطع کنند!

* نظر به اینکه استاندار تهران با ذکر این که از این پس سه نوع قبض گاز به رنگ‌های زرد، آبی و قرمز به مشترکان خانگی گاز در استان تهران ارسال می‌شود ، یادآور شده است که قبض به رنگ زرد به معنی رعایت کامل الگوی مصرف ، آبی به معنی رعایت در رمز الگوی مصرف و قبض‌های به رنگ قرمز به معنی اخطار به مشترکان است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم رنگ‌های متنوع دیگر را نیز برای بالا بردن روحیه شور و نشاط در مردم به این ۳ رنگ

اصلی اضافه کنند تا هموطنان عزیز با روحیه‌ای سرشار از خوشبختی قبض مربوطه را پرداخت نمایند!

* نظر به اینکه سید حسین یحیوی معاون علوم پزشکی دانشگاه آزاد درباره کمبود جسد برای واحد تشریح دانشجویان رشته پزشکی گفته است که به ما می‌گویند برای خرید جسد باید ابتدا مبلغی حدود ۱۰ میلیون تومان به حساب سازمان پزشکی قانونی بریزید ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم حالا که بحث اجساد بی‌نام و نشان داغ است چند جسد محترم را هم به عنوان اشانسیون به دانشگاه آزاد تقدیم کنند تا لااقل دانشجویان چیزهایی را که لازم است خوب یاد بگیرند تا خدای نکرده ناپخته فارغ التحصیل نشوند!

* نظر به اینکه در آستانه سال نو میلادی اوپاما در مصاحبه با شبکه تلویزیونی پی‌بی‌اس گفته است که به علت نرخ بالای بیکاری ده درصدی در نخستین سال ریاست جمهوری نمی‌تواند به خودش تبریک بگوید، اینجانب پیشنهاد می‌کنم آقای اوپاما از مسئولان ما یاد بگیرند که با وجود بیکاری و تورم و سایر مسائل موجود هنوز هم که هنوز نه تنها به خودشان ، نه تنها به مردم ایران بلکه به کل دنیا تبریک می‌گویند!

* نظر به اینکه یکی از مسئولان فیلترینگ در ایران گفته است که حجم بالایی از نرم‌افزارهای فیلترشکن به دنبال جاسوسی از کاربران هستند و استفاده از آنها باعث انتشار محتوای خصوصی کاربران می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان که اینقدر به فکر کاربران اینترنت هستند زحمت بکشند و خودشان یک فیلترشکن امن برای کاربران ایرانی بسازند و در اختیار آنها قرار دهند!

* نظر به اینکه با وجود قطع مکرر سیستم پیام کوتاه در روزهای خاص در تهران ، یکی از مسئولان شرکت مخابرات به خبرنگار ایسنا گفته است که نمی‌توان زمان مشخصی را برای رفع این مشکل عنوان کرد و ما نیز اطلاع درستی از علت آن نداریم ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای آگاهی از این موضوع ایشان به مدت یک دقیقه دم در شرکت مخابرات بایستند و از

رهگذران علت این اختلالات را سوال نمایند ، چون این طور که معلوم است همه مردم حتی بچه‌های دبستانی هم از علت این امر خبر دارند غیر از ایشان!

* نظر به اینکه معاون سیما گفته است که براساس علایقی که در دولت هست تا پشتیبانی نسبت به رسانه ملی بیشتر شود و خدمات بیشتری به مردم ارائه شود، تا پایان سال ۸۸ حداقل یک شبکه جدید و سال آینده، دوتای دیگر را افتتاح خواهیم کرد ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به جای این همه زحمت و تلاش وصف ناپذیر برای پر کردن اوقات فراغت مردم و ارائه خدمات بیشتر به آنها ، کفایت از انداختن پارازیت روی ماهواره‌ها دست بکشند تا با این کار بتوانند خدمات بیشتری به مردم ارائه نمایند!

* نظر به اینکه یکی از مسئولان کشور گفته است که دشمن در مواد غذایی و در همه چیز ما دخالت می‌کند، مثلاً برای مواد غذایی «ایزو» گذاشته‌اند و آنان به ما می‌گویند که چه چیز استاندارد است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم نگاهی به میانگین سن مرگ و میر در ایران و کشورهای دیگر بیاندازیم تا ببینیم استاندارد ما چقدر بالاتر از ایزوی عوامل خارجی است!

* نظر به اینکه وزیر بهداشت گفته است که در طی ده سال آینده شیوع بیماری دیابت در کشور ۲ برابر می‌شود و بیماری سرطان نیز در طی ده سال آینده ۳ برابر افزایش پیدا می‌کند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان با بیان اینگونه خبرها تلفات ناشی از اجرای طرح تحول اقتصادی را گردن بیماری‌های بخت برگشته نیاندازند!

* نظر به اینکه عضو کمیسیون بهداشت مجلس در پاسخ به این سوال که چرا مجلس به دنبال منبع اصلی ارسال کننده پارازیت‌ها نمی‌گردد ، گفته است که مخابرات از خود سلب مسئولیت کرد و برخی ارگان‌ها به عنوان دستگاه‌های دیگر در مجلس مطرح شدند اما با ایجاد شدن بحث‌های دیگر در مجلس ، بررسی مجدد پارازیت‌ها به تأخیر افتاد ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این مقوله را در نظر بگیرید که پارازیت‌ها نمی‌توانند هیچ اثر قابل ملاحظه‌ای

بر زندگی ایرانیان ایجاد کنند چون فساد ، فقر ، بیکاری ، برنامه‌های اعتماد آفرین صدا و سیما و ... هزاران مرتبه کارسازتر از این پارازیت‌ها هستند!

* نظر به اینکه علی اکبر جوانفکر مشاور مطبوعاتی رئیس جمهور ، طرح سئوالات پیش و پا افتاده را دلیل لغو مصاحبه‌های هفتگی اعضای هیئت دولت با خبرنگاران در دوره دولت دهم عنوان کرده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم منبع قبل از هر مصاحبه سئوالات از قبل تعیین شده‌ای را بین خبرنگاران توزیع کنند تا خبرنگاران با آزادی کامل و به سلیقه خود یکی از آن سئوالات را انتخاب و مطرح کنند!

* نظر به اینکه رئیس سازمان جوانان جمعیت هلال احمر ایران از چاپ کتاب تصویری دلجویی این جمعیت از خانواده‌های کشته شدگان حوادث اخیر خبر داده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم کشورهایی هم که در جنگ جهانی اول و دوم به ایران خسارت وارد کرده‌اند با چاپ کتاب تصویری پول‌های غرامت جنگ جهانی اول و دوم ، این قضیه را فیصله دهند!

* نظر به اینکه وزیر بهداشت خبر داده است که در جلسه‌ای با وزارت اطلاعات به این نتیجه رسیده‌اند که مضر بودن پارازیت‌ها هنوز به طور قطع ثابت نشده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به علت اهمیت ندادن این موضوع توسط وزارت بهداشت و مهم نبودن تأثیر پارازیت‌ها روی انسان‌ها ، لااقل سازمان محیط زیست پا پیش بگذارد و تأثیر پارازیت‌ها را روی حیوانات بررسی کند تا شاید بتوانند به مضر بودن آن پی ببرند!

* نظر به اینکه فرمانده نیروی انتظامی گفته است که ای‌میل‌ها و اس‌ام‌اس‌ها کنترل می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم با قرار دادن وبکم به صورت اجباری برای هر کاربر اینترنتی در ایران وضعیت ظاهری آنها را نیز در حین کار با اینترنت در منزل شان مورد بررسی قرار دهند و با افرادی که این مسئله را بر نمی‌تابند برخورد شود!

* نظر به اینکه رئیس قوه قضائیه با اشاره به افزایش ترجمه کتاب‌های فلسفی به فارسی گفته است که باید موج ترجمه کتاب‌های غربی در کشور

مهار شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان با توجه به مهار موفقیت آمیز گرانی ، تورم ، فقر و فساد ، کتاب‌های فلسفی را نیز مهار نمایند!

* نظر به اینکه مدیر عامل بهشت زهرای تهران گفته است که در آینده نزدیک اجساد آقایان با تابوت سبز کم‌رنگ و اجساد خانم‌ها با تابوت آبی حمل می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان بهشت زهرا از رنگ‌های سیاه و سفید برای این کار استفاده کنند تا شائبه حمایت مردگان از جناح خاصی به وجود نیاید!

* نظر به اینکه دبیر شورای فرهنگ عمومی کشور گفته است که کارشناسان این شورا وضعیت پوشش و آرایش مترددین در سطح شهر تهران را هر ۶ ماه رصد می‌کنند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت تقویت بیشتر چشم کارشناسان و رصد هرچه بهتر و دقیق تر مترددین بدحجاب از تلسکوپ هابل برای این کار استفاده نمایند!

* نظر به اینکه در تازه ترین ارزیابی‌ها از ارزش برابری واحد پول کشورهای مختلف جهان در برابر دلار آمریکا حاکیست که ریال ایران تنها از واحد پول سائوتام و ویتنام با ارزش تر است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم روند پیشرفت فعلی را ادامه دهیم تا هرچه سریعتر از این دو کشور کوچک هم سبقت بگیریم!

* نظر به اینکه یک آسیب شناس اجتماعی از مصرف یک میلیارد و ۹۸ میلیون قرص استامینوفن کدئین دار در سال در کشور خبر داده است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز برای رفع سردردهایشان به جای استفاده از قرص‌های استامینوفن از باتوم برای درمان سردردهای مزمنشان استفاده کنند!

* نظر به اینکه محمدعلی رامین معاون مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گفته است که وقتی یک روزنامه بسته می‌شود صددرصد ناراحت می‌شویم ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم بر اساس ضرب المثل مرگ یک بار شیون هم یک بار ، با بستن تمامی روزنامه‌ها یکدفعه خودشان

را راحت کنند تا بتوانند سالیان سال بدون کوچکترین ناراحتی به زندگی شان ادامه دهند!

* نظر به اینکه اداره مبارزه با جرائم رایانه‌یی پلیس آگاهی اعلام کرده است که استفاده از نرم افزارهای فیلترشکن در دسته جرائم رایانه‌یی قرار دارد و دارای مجازات است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مترادف با این مسئله ، قانونی هم برای ممنوعیت استفاده از ماسک در روزهایی که آلودگی شهر تهران چند برابر حد مجاز جهانی است در نظر گرفته شود!

* نظر به اینکه با شروع اعلام خوشه‌بندی‌های صورت گرفته توسط دولت در طرح هدفمند کردن یارانه‌ها سیل عظیم شکایات و اعتراضات مردمی نسبت به تقسیم بندی این خوشه‌بندی‌ها سرازیر شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز منبعده به جای استفاده از عبارت " طرح هدفمند کردن یارانه‌ها" از عبارت " طرح هدف منگ کردن مردم" استفاده نمایند!

* نظر به اینکه مسئولان دلیل انتقال مسعود باستانی به زندان رایجی شهر کرج را آموزش روزنامه نگاری برای زندانیان بند ۳۵۰ عنوان کرده‌اند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان زیاد به خودشان زحمت ندهند چون در نهایت اگر این زندانیان عزیز که با جرائم سنگینی مانند تجاوز و قتل روبرو هستند یک روزنامه نگار حرفه‌ای بشوند باز جایگاهشان نسبت به جایگاه فعلی تغییر چندانی نخواهد کرد!

* نظر به اینکه محققان به این نتیجه رسیدند که کم خوابی باعث گرفتن تصمیمات غلط می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این خبر را به گوش مسئولان عزیز برسانند تا اگر به فکر سلامتی خود نیستند لاقلاً کمی به فکر مردم باشند و سعی کنند حداقل روزی یک ساعت بخوابند!

* نظر به اینکه به طور رسمی اعلام شده است که مشروبات الکلی در رتبه اول واردات کالاهای قاچاق به ایران جای دارد ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز زیاد نگران نباشند چون در عوض به اندازه کافی صادرات قاچاقی مغز داریم که جبران این واردات را بکند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که کپسول زیستی ایران که به فضا رفت و بازگشت حاوی موش، لاک پشت، کرم خاکی و سلول‌های زنده مختلف بوده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان به جای ارسال این موجودات بخت برگشته به فضا، فعلاً موجودات زنده‌ی روی زمین را دریابند!

* نظر به اینکه محمد رضا تاجیک، استاد دانشگاه و مشاور ارشد یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری دور دهم بلافاصله بعد از آزادی از زندان در گفت و گو ویژه خبری شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران حاضر شد و با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای تمام حرف‌ها و عقاید قبلی خود و اصلاح‌طلبان را به طور کامل زیر سؤال برد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جهت تحقیق بیشتر روی اثرات چرخشی زندان، چند نفر از جناح این طرف را داوطلبانه چند ماهی به زندان ببندند تا ببینند آیا آنها هم بعد از چند ماه زندانی به عقاید فعلی خود پایبند می‌مانند یا خیر!

* نظر به اینکه دانشمندان استرالیایی گفته‌اند که مصرف چاشنی زعفران از ناپینایی جلوگیری می‌کند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این دانشمندان روی اثرات سوء شنیدن قیمت زعفران برای خریدار هم تحقیقاتی بکنند، چون ممکن است طرف بعد از شنیدن قیمت فعلی زعفران و قبل از جلوگیری از ناپینایی به طور کامل از زندگی ساقط شود!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که غسالخانه معراج قزوین که مجهز به دستگاه شستشوی اموات به صورت مکانیزه است توانسته است باعث اشتغال ۴۷ نفر بشود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای افزایش اشتغال جوانان از این غسالخانه‌ها بیشتر بسازند، چون مسلماً بعداً لازم خواهد شد!

* نظر به اینکه یکی از پاسخ‌های وزیر ارتباطات دولت نهم به منتقدان سرعت پایین اینترنت در ایران این بود که کاربران خانگی در ایران فقط می‌خواهند پت کنند پس نیازی به اینترنت با سرعت بیشتر از ۱۲۸ کیلوبایت را ندارند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان هیچگاه دیگران را با خودشان مقایسه نکنند!

* نظر به اینکه معاونت برون مرزی صدا و سیما اعلام کرده است که در تازه‌ترین اقدام خود مقدمات راه‌اندازی شبکه فیلم سریال عربی ۲۴ ساعته با نام I Film را فراهم آورده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز کشورهای عربی لطف کنند و این فیلم‌ها را ببینند، سپس سر فرصت هنگامی که ایرانی‌ها به کشورشان می‌روند برای آنها تعریف نمایند!

* نظر به اینکه آقای احمدی نژاد در مصاحبه مطبوعاتی خود گفته است که آقای مشایی اندیشه زلالی دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان منبعده به جای آینه از اندیشه ایشان برای دیدن خود استفاده نمایند!

* نظر به اینکه دانشمندان با طراحی یک برنامه جدید توانسته‌اند گریه نوزادان را ترجمه کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دانشمندان مذکور لطف کنند و برای ما ایرانیان هم دستگاهی بسازند تا گریه بزرگسالان را برای مسئولان ترجمه نماید!

* نظر به اینکه انتخابات بیست و ششمین دوره هیات مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز در ۲۰ اسفند ماه در شرایطی برگزار می‌شود که دادگاه عالی انتظامی قضات صلاحیت ۳۶ نفر از وکلا از جمله رییس فعلی و رییس سابق هیات مدیره کانون وکلای دادگستری مرکز را رد کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به این علت که در دادگاه‌های موجود پرونده هم پر نمی‌زند چه برسد به پرونده، کانون وکلای دادگستری به طور کامل برداشته شود تا هم خیال وکلا راحت شود و هم خیال ما!

* نظر به اینکه مدیرعامل بزرگ‌ترین خودروساز ژاپن و جهان که به آمریکا سفر کرده بود در ملاقات با فروشندگان آمریکایی و کارمندان تویوتا در این کشور به گریه افتاد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به مقاومت و ایستادگی مدیران خودروسازیمان افتخار کنیم چون در مقابله با مشکلات نه تنها گریه نمی‌کنند بلکه با اعتماد به نفس بالایی که دارند گریه بقیه را هم در می‌آورند!

* نظر به اینکه حسین رحیم پور عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی گفته است که ما اکنون در دنیا علوم انسانی نداریم و این مباحثی که مطرح می‌شود

در واقع علوم حیوانی است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان با حفظ سمت به عنوان رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز انتخاب شوند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که نادر قاضی پور نماینده ارومیه با ساخت موشک کاغذی از کاغذهایی که روی میزش قرار داشت، آن را به سوی حسین نجابت نماینده تهران پرتاب کرد که این عضو ارشد فراکسیون اکثریت هم در اقدامی با مزه‌تر موشک به پرواز درآمده در صحن مجلس را به سوی محمدرضا تابش دبیر کل فراکسیون رقیب خود پرتاب کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم از سطحی نگری بپرهیزیم و به عمق این مطلب نگاه کنیم تا متوجه شویم که تکنولوژی ما به جایی رسیده که نمایندگان مجلس هم مثل آب خوردن موشک از زمین به هوا می‌فرستند!

* نظر به اینکه شرکت یوتلست فرانسه هشدار داد که در صورت ادامه ارسال پارانیت از سوی ایران دسترسی کشورمان به تمام ارتباطات و امکانات ماهواره‌ای را قطع خواهد کرد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان ما در تقابل با این درخواست بی‌شرمانه فرانسویان از پخش برنامه‌های جذاب و مخاطب‌پسند شبکه‌های ماهواره‌ای و ملی خودمان برای فرانسویان جلوگیری کنند!

* نظر به اینکه کمیته حمایت از روزنامه نگاران جهان (CPJ) طی گزارشی اعلام کرده است که ایران با تقدیر از ۵۲ روزنامه نگار داخلی، بزرگترین مشوق روزنامه نگاران در جهان محسوب می‌شود به طوری که هم اکنون یک سوم روزنامه نگاران تشویق شده جهان در ایران بسر می‌برند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم روزنامه نگاران عزیز برای دریافت مشوق‌های بیشتر اول سال، میان سال و آخر سال، خود را هر چه سریعتر به جایی که خودشان می‌دانند معرفی کنند!

* نظر به اینکه سازمان ملی جوانان از اجرای طرح ارائه گواهینامه ازدواج خبر داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای کارکرد بهتر این طرح این

گواهینامه را بر اساس هیكل عروس خانم در دو نوع پایه یک و پایه دو صادر نمایند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده است که پوشیدن شلوارهای فاق کوتاه که جلوه بسیار زننده ای دارد در آمریکا به معضلی اجتماعی تبدیل شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان ما برای مقابله با این مسئله تعدادی بیلبرد تبلیغاتی در شهرهای مختلف آمریکا اجاره کنند و در آنها جوانان آمریکایی را تشویق نمایند که شلوارهای خود را کمی بالاتر بکشند!

* نظر به اینکه هیأت قانونگذاری رادیویی اتحادیه جهانی مخابرات از ایران خواسته که به ارسال پارانیت روی عملیات ماهواره‌ای یوتلست پایان دهد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم حالا که قرار نیست مسئولان از ارسال پارانیت‌ها دست بر دارند، لاقل عدالت را رعایت کنند و پارانیت‌ها را هم مثل بنزین طوری سهمیه بندی کنند که به طور مساوی به همه برسد!

* نظر به اینکه نایب رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس گفته است که بر خلاف قوانین حاکم بر کشور برای عدم استفاده از ماهواره شاهد رشد ۳۰ درصدی در استفاده از ماهواره هستیم، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان برای بالا بردن آمار بینندگان صدا و سیما، تلویزیون ملی را روی تمام ماهواره‌ها نیز پخش کنند تا مردم لاقل هنگام بالا و پایین کردن کانال‌های ماهواره‌ای آن را برای چند ثانیه هم که شده به صورت گذری ببینند!

* نظر به اینکه آقای احمدی‌نژاد در جمع مردم ارومیه در مورد برگزاری انتخابات در غرب گفته است که در اروپا و آمریکا به جای انتخابات خیمه شب بازی برگزار می‌کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان هر چه سریعتر جلوی این خیمه شب بازی را بگیرند چون تا آنجا که می‌دانم خیمه شب بازی یکی از قدیمی‌ترین هنر ما ایرانیان است و کشور دیگری حق ندارد آن را مثل سایر شخصیت‌ها و رسوم دیگر به نفع خود مصادره کند!

* نظر به اینکه محققان بریتانیایی در یک نظر سنجی به این نتیجه رسیدند که رایج‌ترین دروغی که بریتانیایی‌ها می‌گویند جمله "بیخسید،

موبایلم آنتن نداد" است ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم محققان داخلی بدون نظر سنجی اعلام کنند که رایج‌ترین سخن راستی که ایرانیان می‌گویند این جمله است که "بخشید ، موبایلم آنتن نداد"!

* نظر به اینکه آقای احمدی‌نژاد در سفری که به ارومیه داشت خطاب به مستکبران گفته است که شما خودتان را هم نمی‌توانید اداره کنید آن وقت می‌خواهید دنیا را اداره کنید ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم تا کار دنیا بیش از این بیخ پیدا نکرده عوامل استکبار هر چه سریعتر مدیریت دنیا را با زبان خوش به ما واگذار کنند!

* نظر به اینکه آقای احمدی‌نژاد گفته است که از اول سال ۸۹ هر فرزندی که در ایران به دنیا می‌آید برای او حسابی یک میلیونی افتتاح خواهد کرد و هر سال از طرف دولت صد هزار تومان به آن اضافه خواهد شد ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم نمایندگان مجلس قانونی را تصویب کنند که منبهد نوزادان نیز در انتخابات آتی حق رأی داشته باشند!

* نظر به اینکه وزیرعلوم ، تحقیقات و فناوری گفته است که افزایش پذیرش دانشجویان کارشناسی در دانشگاه‌های شهرستان‌ها سیاست وزارت علوم است که با سیاست دولت در خصوص کاهش جمعیت تهران به دلیل کاستن از تبعات زلزله احتمالی با هماهنگی و جدیت بیشتری دنبال خواهد شد ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان کمی موضوع را باز کنند و بگویند منظورشان تبعات چه نوع زلزله‌ای هست طبیعی یا نوع دیگر آن؟!

* نظر به اینکه معاون اداری و مالی وزارت علوم تحقیقات و فناوری گفته است که دانشگاه‌ها از مسائل دولت جدا نیستند و باید با سیاست‌های دولت هماهنگ باشند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به این علت که ایران کشوری زلزله خیز است ، کل دانشگاه‌ها را به کشورهای دوست و همسایه منتقل کنند تا دیگر دانشجویی در کشور نباشد که باعث ایجاد زلزله‌ای هرچند خفیف گردد!

* نظر به اینکه یکی از مقامات مسئول گفته است که ناوهای هواپیمابر آمریکا لگنی بیش نیست ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم اگر راست می‌گوییم ما هم چند ناو از این لگن‌ها بسازیم و به آب بیاندازیم تا آمریکایی‌ها بفهمند که لگن ساختن هم همچین کار شاقی نیست!

* نظر به اینکه روزنامه‌ها یکی پس از دیگری در حال توقیف شدن هستند و روزنامه بهار هم به جرگه این روزنامه‌ها پیوسته ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم منبهد تمام روزنامه‌های موجود از روزنامه کیهان فتوکپی بگیرند و با قرار دادن لوگو خود در بالای روزنامه ، آن را منتشر کنند تا مطمئن باشند که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی روزنامه‌هایشان توقیف نخواهد شد!

* نظر به اینکه اختلاف میان نمایندگان مجلس اوکراین بر سر لایحه تمدید پایگاه دریایی روسیه در اوکراین به زد و خورد و پرتاب تخم مرغ انجامید ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان اوکراینی در دوره‌های بعدی انتخابات تمام پرتاب کنندگان تخم مرغ را رد صلاحیت کنند چون یک ضرب المثل اوکراینی هست که می‌گوید تخم مرغ پرتاب کن عاقبت شتر پرتاب کن می‌شود!

* نظر به اینکه یک زوج چینی در شهر نینگبوسیتی در شرق چین در یک هفته سه بار طلاق گرفتند و دو بار ازدواج کردند و با این کار در سال گذشته رکورد جدید طلاق را در کتاب رکوردهای گینس بجای گذاشتند ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جوانان ما یک وقت به فکر ثبت اسمشان در کتاب گینس نیتند چون مطمئناً با همان طلاق اول کار تمام می‌شود و به ازدواج مجدد نمی‌کشد!

* نظر به اینکه مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب استان تهران گفته است که به زودی آب‌های بسته‌بندی ارزان قیمتی در حدود یک دهم قیمت آب‌های بسته‌بندی شده کنونی تولید و توزیع می‌شود ، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان کمی موضوع را باز کنند و بگویند که ایشان دقیقاً مدیرعامل شرکت آب هستند یا مدیرعامل شرکت فاضلاب؟!

* نظر به اینکه رییس اداره سلامت دهان و دندان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی گفته است که بر اساس طرح وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی بزودی تمام نوزادان متولد فروردین ماه ۸۹ تحت پوشش مادام العمر بیمه دندانپزشکی قرار می‌گیرند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان فعلاً آدم‌هایی را که دندان دارند تحت پوشش قرار بدهند بعد بروند سراغ کسانی که هنوز دندان در نیاوردند!

* نظر به اینکه رییس کمیسیون فرهنگی، اجتماعی شوراهای مراکز استان‌ها و کلانشهرها گفته است که متأسفانه افزایش جمعیت که در دهه ۶۰ با افزایش زاد و ولد اتفاق افتاد، کشور ما را در دهه ۷۰ با بحران پوشک، شیر خشک و شلوعی کلاس‌های ابتدایی مواجه کرد که هنوز فراموش نشده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان هر چه زودتر این مسائل را فراموش کنند و به جای تفکر در جهت حل بحران ازدواج، اشتغال و مسکن جوانان، به فکر چاره‌ای برای تأمین پوشک و شیر خشک نوزادان سال ۸۹ به بعد باشند!

* نظر به اینکه مسئولان خوابگاه‌های دانشگاه تهران طی اطلاعیه‌ای اعلام داشتند که به هر دانشجویی که در محوطه خوابگاه، گربه‌ای را بگیرد مبلغ هفت هزار تومان پاداش پرداخت خواهند کرد و همچنین چندی پیش شهرداری بوشهر از پرداخت ۱۵۰۰ تومان به ازای تحویل هر موش در شهر بوشهر خبر داده بود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم جوانان جویای کار به عنوان یک شغل نان و آبدار پرورش موش و گربه راه بیاندازند و آنها را به بوشهر و خوابگاه‌های تهران صادر نمایند!

* نظر به اینکه گروهی از پژوهشگران چینی ابزار ویژه‌ای را توسعه دادند که به کاربران اجازه می‌دهد از طریق اینترنت به صورت فیزیکی با یکدیگر دست دهند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم پژوهشگران ایرانی نرم افزار ویژه‌ای طراحی کنند تا نوع جنسیت کاربران را هم در هنگام دست دادن مشخص نماید!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که یک پیرمرد هشتاد ساله فلسطینی در جنوب نوار غزه چهارصد و سی فرزند و نوه دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان جهت نشان دادن یک نمونه و الگوی کامل ایشان را در صدا و سیما و رسانه‌های دولتی نشان دهند تا مردم یاد بگیرند که چطور باید به شعار "کی گفته دو بچه کافست" جامعه عمل ببوشانند!

* نظر به اینکه به تازگی مجسمه‌های میادین، پارک‌ها، بلوارها و خلاصه هر جایی که به عقل جن هم نمی‌رسد در شهر تهران به سرقت رفته است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز زیاد نگران نباشند چون مسئولان به زودی مفاخر گمنام جدیدی را معرفی و مجسمه‌هایشان را به جای مجسمه‌های مسروقه نصب می‌کنند تا مردم با آنها بیشتر آشنا شوند!

* نظر به اینکه مشاور فرهنگی و امور ایثارگران سازمان هواشناسی اظهار کرده است که افزایش گناه با افزایش بلایای طبیعی از جمله زلزله ارتباط مستقیم دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان حرفشان را پس بگیرند چون اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد و همچنین اگر دروغ را جزو گناهان کبیره به شمار آوریم، پس باید نتیجه بگیریم که در حال حاضر کل ایران باید روی ویریه باشد!

* نظر به اینکه نتایج یک تحقیق در دانشگاه والنسیا نشان می‌دهد که ملاقات با یک زن زیبا باعث افزایش هورمون استرس موسوم به کورتیزول در بدن انسان می‌شود که این هورمون می‌تواند در نهایت منجر به بیماری‌های قلبی شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای جلوگیری از کاهش سن بیماران قلبی در ایران مسئولان هر چه سریع‌تر نسبت به اجرای طرح عفاف و حجاب اقدام و با عاملان بروز سکنه قلبی به شدت برخورد نمایند و آنها را سکنه دهند تا مزه سکنه دادن دیگران را بچشند!

* نظر به اینکه به تازگی دو مورد چاقو کشی در دانشگاه‌های امیرکبیر و علوم پزشکی تهران به وقوع پیوسته که یکی منجر به مجروح شدن وزیر سابق ارتباطات و دیگری منجر به مجروحیت یک دانشجوی علوم پزشکی

شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان، مردم را روشن کنند زیرا از ظواهر امر پیداست که بعضی‌ها پیشنهاد تأسیس رشته چاقو سازی در دانشگاه زنجان را با رشته چاقو کشی در سایر دانشگاه‌های ایران اشتباه گرفته‌اند!

* نظر به اینکه عضو کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران گفته است که در مدیریت شهری باید سعی شود به جای تدبیرهای دزدیده شده آثار هنری دیگری با حفظ موازین هنری و ملی گذاشته شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم حالا که دارند زحمت این کار را می‌کشند سعی نمایند از چهره‌های تمدن‌ساز و اعتمادآفرین سال‌های اخیر استفاده نمایند تا لااقل بعد از سرفشان مردم اینقدر شاکمی نشوند!

* نظر به اینکه معاون اول کشور در تالار وزارت کشور از تمبر بوسه محمود احمدی‌نژاد بر دستان معلمش موسوم به بوسه عشق رونمایی کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در ادامه این روند میمون و مبارک تمبرهای بوسه عشق ۲ و ۳ و ۴ و ... هم به همت این نهاد در اسرع وقت چاپ و منتشر شود!

* نظر به اینکه وزارت کشور در گزارشی عجیب و قابل تأمل اعلام کرده است که سال ۸۸ بهترین سال در حوزه عفاف و حجاب بوده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان برای جلوگیری از زلزله راهکارهای دیگری را آزمایش کنند چون با این ترفندها نمی‌شود سر خدا را کلاه گذاشت!

* نظر به اینکه بر اساس مصوبه هیئت دولت، روزهای شنبه و یکشنبه ۲۵ و ۲۶ اردیبهشت، مراکز دولتی و آموزشی در تهران تعطیل خواهند بود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برادران، مسئولان دولت را روشن کنند که امسال سال همت و کار مضاعف است نه تعطیلی مضاعف!

* نظر به اینکه یک مقام مسئول در استان چهارمحال و بختیاری از نصب دیش ماهواره در برخی از سیاه چادرهای عشایری مناطق محروم این استان خبر داده است و گفته است که تعدادی از عشایر کوچ‌رو مناطق محروم و دورافتاده این استان که حتی از روشنایی برق نیز محروم هستند، مبادرت به

استفاده از دستگاه گیرنده ماهواره با موتور برق می‌کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان هر چه سریعتر نسبت به برق کشی به این مناطق محروم اقدام نمایند تا عشایر عزیز بیشتر از این خودشان را به زحمت نیندازند!

* نظر به اینکه عضو هیئت علمی موسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور گفته است که آبی که ایرانیان در طول ۳۰ سال گذشته از منابع آب زیرزمینی برداشت کرده‌اند برابر با ذخیره آب سفره‌های زیر زمینی در هزار سال گذشته است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان منابع تولید شده فاضلاب را نیز در این ۳۰ سال برآورد کرده و به اطلاع مردم برسانند!

* نظر به اینکه اسفندیار رحیم مشایی ضمن نپذیرفتن چند شغله بودنش گفته است که مسئولیت‌هایی که من دارم شغل نیست و من انتخاب شده‌ام تا شغلی ایجاد نشود و تنها کارها تسریع گردد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان تمام امور مملکتی را در دست بگیرند تا کلیه کارمندان و کارگران بتوانند با خیال راحت بروند خانه‌هایشان تخت بخوابند!

* نظر به اینکه محققان به این نتیجه رسیدند که در آینده می‌توان با استفاده از تراشه‌های رادیویی که توانایی ساطع کردن فرکانس‌های ویژه بارکد هر انسان را دارند، امکان دستیابی به انسانها را در سراسر جهان تسهیل کرد و جان بسیاری از افراد را از مرگ نجات داد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم چنین امری هیچگاه صورت نگیرد چون درصد کسانی که از این طریق ممکن است نجات پیدا کنند به مراتب کمتر از کسانی خواهد بود که از همین طریق کشته می‌شوند!

* نظر به اینکه باستان‌شناسان فرانسوی، موفق به کشف نیم تنه‌ای از سزار روم شدند که در اعماق دریاچه‌ای در جنوب این کشور مدفون شده بود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم نیروی انتظامی هم سری به آب‌های جنوب کشور ما بزند، زیرا ممکن است مجسمه‌های سرقت شده اخیر ما هم در انتهای خلیج فارس پیدا شود!

* نظر به اینکه سید شمس الدین حسینی وزیر امور اقتصادی و دارایی و سخنگوی اقتصادی دولت اعلام کرده است که با وجود آنکه فرم اطلاعات اقتصادی خانوار را پر کرده اما از دریافت نقدی یارانه انصراف داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مردم عزیز نیز به ایشان اقتداء کرده و همگی به صورت دسته جمعی از گرفتن یارانه نقدی انصراف دهند تا این پول برای جاهای مهمتری که خودشان می‌دانند هزینه شود!

* نظر به اینکه رئیس مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی از ارائه پیشنهاد جایزه جهانی حقوق بشر کوروش به هیأت دولت خبر داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم هیأت دولت با این پیشنهاد موافقت کرده و هر سال این جایزه را بین اعضای خود دست به دست کند!

* نظر به اینکه هیأت دولت وزارت صنایع و معادن را مکلف کرده است که همزمان با هدفمند شدن یارانه‌ها در طرحی لوازم برقی پرمصرف و فرسوده خانوارها را از رده خارج کرده و لوازم نو و کم مصرف را جایگزین آنها نماید، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دولت از هم اکنون به فکر تنظیم بازار زغال و واردات آن از کشورهای زغال فروش باشد چون مردم برای تأمین سوخت سماور، اتو، بخاری و سایر لوازم خانگی نوبشان، مطمئناً به زغال احتیاج پیدا خواهند کرد!

* نظر به اینکه مدیرعامل شرکت مخابرات ایران، مراجعه کاربران به سایتهای خارجی برای دریافت اطلاعات را موجب کاهش سرعت اینترنت در کشور عنوان کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم تمشک زرین اطلاعات و ارتباطات را به ایشان تقدیم کنند چون توانسته نظریه‌ای بدهد که حتی به عقل یک بچه دبستانی هم نمی‌رسد!

* نظر به اینکه آقا احمدی‌نژاد گفته است که در داخل کشور امید ملت به دولت در حد بالایی قرار دارد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان دقیق‌تر بیان کنند که منظورشان از حد بالا، حد بالای نقطه جوش است یا حد بالای نقطه انجماد؟!

* نظر به اینکه محققان در یک پژوهش جدید ادعا کرده‌اند که شادی از سن ۵۰ سالگی آغاز می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم این محققان بیشتر تحقیق کنند چون تا جایی که آمار ما نشان می‌دهد نوزادان ما با دریافت یک میلیون تومان پول نقد از همان ابتدای به دنیا آمدنشان با شادی زندگی خود را آغاز می‌کنند!

* نظر به اینکه رئیس گروه پژوهشی حفاظت خاک و آبخیزداری کشور گفته است که پدیده گردوغبار که از عراق شکل می‌گیرد حاوی آلودگی از جمله اورانیوم است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم محققان جوان ما سانترافیوژهایی درست کنند که بتوانند خلوص این ذرات معلق اورانیوم در هوا را به بیست درصد برسانند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که محمود احمدی‌نژاد برای چندمین بار برای دیدار با هوگو چاوز همتای ونزوئلایی خود به این کشور سفر خواهد کرد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به منظور حفظ هر چه بیشتر این روابط حسنه به جای این همه رفت و آمدهای خسته کننده، بهتر است که ایشان شش ماه در ونزوئلا ساکن شوند و سپس به اتفاق هوگو چاوز به ایران بازگشته و شش ماه دیگر را در ایران و در کنار هم سپری کنند!

* نظر به اینکه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تأکید کرده است که هم اکنون ۳ هزار شبکه تلویزیونی و ۴۵ هزار شبکه فارسی‌زبان در فضای مجازی بر علیه کشور در حال فعالیت هستند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان لطف کنند و تعداد شبکه‌های تلویزیونی دوست که برنامه‌هایش مطابق با استانداردهای ماست را نیز ذکر نمایند تا مردم برای درک هر چه بهتر این مسئله بتوانند یک مقیاس خوبی داشته باشند!

* نظر به اینکه رئیس مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن با اشاره به دستیابی به دانش فنی تشخیص زلزله گفته است که در حال حاضر با نصب سیستم تشخیص زلزله در ۶ استان کشور، زلزله ۲۴ ساعت قبل از وقوع قابل پیش بینی شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان شکسته نفسی نکنند

چون تا آنجا که ما از خبرها می‌شنویم تکنولوژی حال حاضر ما تا جایی پیش رفته است که وقوع زلزله را از چند سال جلوتر پیش بینی می‌کند!

* نظر به اینکه یک ریاضیدان اسپانیایی اعلام کرده است که معادله‌ای ریاضی را ارائه کرده که به کمک آن می‌توان در خصوص دوام عشق توضیح داد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان معادله‌اش را بگذارد دم کوزه آبش را بخورد، چون در اینجا سالهاست که معادله عشق کشف شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد و تنها تعداد سکه‌های این معادله با هم کمی فرق می‌کند!

* نظر به اینکه دو تن از سه کوهنورد آمریکایی که سال گذشته در ایران دستگیر و زندانی شده‌اند اعلام کرده‌اند که قصد دارند پس از آزادی با یکدیگر ازدواج کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان عزیز برای ازدواج هر چه سریعتر جوانان مجرد، از این روش استفاده نمایند!

* نظر به اینکه یکی از مسئولان، سیاست کنترل جمعیت را یک سیاست صهیونیستی عنوان کرده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان برای کوری چشم این رژیم هم شده چندین هزار ماشین بچه‌کشی در کشور راه اندازی نمایند!

* نظر به اینکه محققان آلمانی با استفاده از حيله‌ای حسی توانستند لارو مگس سرکه را به سوی نور جذب کنند و باعث شوند که این حشرات به این باور برسند که نور آبی طعم موز می‌دهد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم محققان ما هم تحقیقی انجام دهند تا ببینند نورهای ساطع شده از بعضی از افراد مزه چه نوع آب میوه‌ای را می‌دهد که می‌تواند دیگران را مجذوب خود نمایند!

* نظر به اینکه عزت اله ضرغامی، رئیس سازمان صدا و سیما، جشنواره کن را غیر حرفه‌ای دانسته است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان با رایزنی‌های گسترده و حرفه‌ای خود با دولت غربی منبع جشنواره فیلم فجر را جایگزین جشنواره در پیت کن نمایند!

* نظر به اینکه به گفته روزنامه سیاست روز، مبلغان فرقه بهائیت با مراجعه به منازل برخی شهروندان و دادن وعده‌های مادی مانند اهدای خودرو

و منزل مسکونی به آنها به خصوص جوانان، آنها را برای گرویدن به این فرقه دعوت می‌کنند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان ما هم با اجرای طرح‌هایی مثل طرح نسبیت، مبارزه با بد حجابی، مبارزه با مزاحمین نوامیس، اهدای گواهینامه ازدواج و هزاران طرح و برنامه دیگر، جوانان را از گرایش به این فرقه‌ها باز دارند!

* نظر به اینکه مدیر کل درمان و پیشگیری ستاد مبارزه با مواد مخدر کشور درباره نتایج طرح آزمایشی نصب دستگاههای خودپرداز سرنگ گفته است که از نظر ما اجرای این طرح مثبت است چرا که بر پایه یک طرح تحقیقاتی بیش از ۹۰ درصد معتادان از ایجاد چنین امکانی اعلام رضایت کرده‌اند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم به منظور راضی نگه داشتن این معتادان عزیز و سایر معتادانی که هنوز رضایت خود را اعلام نکرده‌اند، در کنار این خودپردازها، تعدادی خودپرداز مواد هم قرار دهند تا تمام معتادان عزیز به میزان ۱۰۰ درصد رضایت کامل خود را از مسئولان ابراز نمایند!

* نظر به اینکه نماینده ویژه احمدی‌نژاد در امور چای از برگزاری همایش آبدارچی‌ها با هدف آشنایی با دم کردن چای ایرانی در شمال کشور خبر داده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در این همایش مسئولان عزیز در کنار چگونگی دم کردن چایی، چگونگی دریافت پول چایی را نیز به آبدارچی‌ها آموزش دهند!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که یک خبرنگار ۸۹ ساله، که قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین خبرنگار کاخ سفید بود و ریاست خبرنگاران این نهاد را بر عهده داشت، پس از حمله لفظی به اسرائیل اجباراً بازنشسته و در واقع اخراج شد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان کاخ سفید انتقادپذیری را از مسئولان ما یاد بگیرند و ببینند که در آزادترین کشور دنیا چگونه می‌بایست با یک خبرنگار منتقد با رأفت برخورد کرد!

* نظر به اینکه در خبرها آمده بود که گوسفند چینی هم وارد ایران شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم بزغاله‌های عزیز حواسشان را حسابی جمع

کنند چون تا قبل از این شاید می‌توانستند از پس بعضی از گوسفندهای ایرانی بر بیابند ولی منبعد برای سر شاخ شدن با این گوسفندانی که هیکلشان به اندازه یک گوساله است، باید محتاط تر عمل کنند!

* نظر به اینکه روزنامه جمهوری نوشته است که زائرانی که از عربستان برگشته‌اند می‌گویند وضع حجاب عده‌ای از زنان ایرانی که برای عمره به این کشور سفر کرده‌اند بسیار زنده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم بعد از موفقیت چشم گیر طرح‌های امنیت اجتماعی از جمله راه‌اندازی گشت‌های ارشاد، مبارزه با مزاحمین نوامیس، طرح نسبیت و سایر طرح‌ها و گشت و گذارهای دیگر، مسئولان مربوطه یک گشت حجاج هم در عربستان دائر کنند تا علاوه بر ارشاد خانم‌های ایرانی در آنجا، باعث آشنایی و گسترش این قبیل طرح‌ها در سایر کشورهای جهان نیز بشوند!

* نظر به اینکه نایب رئیس کمیته حمایت از فلسطین مجلس، تأکید کرده است که حدود ۷۰ نماینده متقاضی اعزام به غزه هستند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم برای بهتر برگزار شدن جلسات مجلس، سایر نمایندگان نیز همکاری کرده و به طور دسته جمعی به غزه بروند و منبعد تمام جلسات خود را در آنجا برگزار کنند!

* نظر به اینکه یکی از دانشجویان واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی ابراز داشته است که با توجه به پایان‌پذیری و تجدید ناپذیری منابع فسیلی و حرکت به سمت انرژی‌های جایگزین در تلاش هستند با بهره‌مندی از آب پنیر به عنوان کاتالیزور در پیل سوختی میکروبی انرژی زیستی تولید کنند تا امکان تولید انرژی از منابع ارزان قیمت فراهم شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دانشجویان این واحد روی چگونگی تولید انرژی از ساندیس هم تحقیقاتی انجام دهند چون مسلماً مشکلات زیست محیطی ساندیس بسیار بیشتر از آب پنیر است!

* نظر به اینکه روزنامه انگلیسی ایندپندنت در صفحه ورزشی خود با اشاره به اظهارات وزیر خارجه ایران نوشت که انگلیس، فرانسه و آمریکا به دلیل

مخالفت با پرونده هسته‌ای ایران دچار حذف زود هنگام از جام جهانی شدند، اینجانب پیشنهاد می‌کنم آقای متکی بر اساس این ادله عقلانی و منطقی هر چه سریعتر علت عدم صعود ایران به جام جهانی را نیز مشخص نماید!

* نظر به اینکه در جشنواره عفاف و حجاب از مدل‌های موی ایرانی برای جوانان که با تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رسیده است پرده برداری شده است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم در ادامه و تکمیل زحمات وزارت ارشاد، این وزارتخانه مرحمت نموده و مدل‌های مورد تأیید دماغ، دست، پا، دهن، لب، گونه و خلاصه سایر اعضا و جوارح بدن را هم ارائه فرمایند تا جوانان این مرز و بوم با موارد مورد تأیید این وزارتخانه آشنایی کامل پیدا کنند!

* نظر به اینکه وزیر کشور با اشاره به قطعنامه اخیر شورای امنیت بر علیه ایران گفته است که این قطعنامه آبکی است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم ایشان دستور بدهند که مسئولان امر منبعد در مخزن هواپیماها و اتومبیل‌های ایرانی به جای سوخت، آب این قطعنامه را بریزند!

* نظر به اینکه مدیر عامل سازمان زیباسازی شهر تهران از انتقال مجسمه امیرکبیر که توسط استاد صدیقی در ایتالیا ساخته شده بود، به ایران خبر داده و گفته است که این مجسمه در حال حاضر وارد ایران شده و بزودی پس از جانمایی آن را در بهترین نقطه نصب خواهیم کرد، اینجانب پیشنهاد می‌کنم قبل از نصب این مجسمه ابتدا صدها بدل از آن را درست کنند تا بتوانند هر هفته یکی از آنها را بعد از سرقت در جای قبلی خود نصب نمایند!

* نظر به اینکه مهرداد بذریاش در مراسم اختتامیه بخش جوان کشاورز جشنواره ملی جوان برتر ایرانی گفته است که ابرقدرت بودن در دنیا تنها به دارا بودن تکنولوژی، فناوری اطلاعات، صنایع موشکی و دفاعی نیست بلکه ایران هم اکنون یک ابرقدرت محسوب می‌شود چرا که هر زمان تلویزیون را روشن می‌کنیم نامی از ایران برده می‌شود، اینجانب پیشنهاد می‌کنم منبعد کشورهای کره شمالی، افغانستان و عراق را نیز جزو ابر قدرت‌های جهان به

شمار آوریم چون بحث آنها نیز هر روزه در صدر خبرهای خبرگزاری‌های جهان قرار دارد و به وفور در تلویزیون ملی ما نیز دیده می‌شوند!

* نظر به اینکه هیأت دولت در اطلاعیه‌ای اعلام کرده است که به دلیل گرمای شدید و بی‌سابقه هوا در تعدادی از استانهای کشور و به منظور رفاه حال هم میهنان عزیز و صرفه جویی در مصرف انرژی، ادارات دولتی و نهادها و سازمانها در روزهای یکشنبه و دوشنبه ۲۰ و ۲۱ تیرماه ۸۹ در ۲۰ استان تعطیل است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم دولت به جای برگزاری جلسات متعدد برای تعطیل کردن کشور، در اطلاعیه‌ای اعلام کند که فصل‌های بهار و تابستان به علت گرمی هوا و صرفه‌جویی در مصرف برق و فصل‌های پاییز و زمستان نیز به علت سردی هوا و صرفه‌جویی در مصرف گاز، کل کشور همراه با مسئولانش تعطیل خواهند بود!

* نظر به اینکه وزیر نفت گفته است که تحریم بنزین شوخی است، اینجانب پیشنهاد می‌کنم مسئولان ما اینقدر با ابرقدرت‌های کوچک شوخی‌های بیجا نکنند زیرا آن وقت آنها مجبور می‌شوند برای تلافی هم که شده از این قبیل شوخی‌های بی‌مزه با ملت ایران بکنند!

داستان طنز

صغرا خانم: «من که سر در نمی‌ارم، البته خودشم تیپ و قیافش بد نیستا.»
 صمدآقا: «باور کن اگر مشکل مالی نداشته باشه اگه بتونیم دخترمون رو به
 همینم بدیم باید کلامون رو بندازیم هوا. بابا دختری رو که بیشتر ازین
 نمی‌خوای ترشی بندازی؟!»
 صغرا خانم: «حالا این حرفا رو ولش کن، بریم بشینیم. بده، خیلی منتظر
 مونده.»

صمدآقا و صغرا خانم در حالی که ظرف میوه و شیرینی دستشان هست به
 طرف سالن پذیرایی می‌روند و میوه و شیرینی را روی میز می‌گذارند.
 صمدآقا: «بفرمایید دهننون رو شیرین کنید، ناقابله.»
 آقای یحیوی: «زیاد نمی‌خوام مزاحمتون بشم. گفتم برای مقدمات کار یه
 صحبت اولیه داشته باشیم بد نیست.»
 صمدآقا: «پس به خاطر همین تنها تشریف آوردید؟»
 آقای یحیوی: «خوب لازم هم نبود کس دیگه‌ای بیاد، بالاخره خودمون
 میتونیم به نتیجه برسیم، البته اگر شما مایل باشید.»
 صمدآقا: «خواهش میکنم، این چه حرفیه، شما لطف دارید. پس با
 اجازتون بریم سر اصل مطلب.»
 آقای یحیوی: «بله اگر امکانش هست، چون من به خاطر مشغله کاریم
 وقتم خیلی کمه.»
 صمدآقا: «پس شما شغل پر مشغله‌ای دارید، درسته؟ میشه پیرسم شغل
 شریفتون چیه؟»
 آقای یحیوی: «بله، من معاون علوم پزشکی دانشگاه آزادم.»
 صغرا خانم: «به به، واقعاً برزندتون هم هست.»
 صمدآقا: «پس شما دکتر هستید؟»
 آقای یحیوی: «بله با اجازتون.»
 صمدآقا: «آقای دکتر زودتر می‌گفتید ما دکتر صداتون می‌کردیم.»
 صمدآقا با لبخندی حاکی از رضایت به صغرا خانم اشاره می‌کند.

(: امر خیر

زنگ در به صدا در می‌آید. صمدآقا در را باز می‌کند. پشت در آقای یحیوی
 با یک دسته گل بزرگ گلابول ایستاده است و با لبخندی به صمدآقا سلام
 می‌کند.
 صمدآقا: «خوش اومدید، صفا آوردید، بفرمایید بشینید.»
 صغرا خانم: «خیلی لطف کردید اومدید، بفرمایید تو، دم در بده.»
 آقای یحیوی کفش‌هایش را در می‌آورد و داخل خانه می‌شود.
 صمدآقا: «کت تون رو بدید به من آویزون کنم.»
 آقای یحیوی در حالی که کتش را به صمدآقا می‌دهد، می‌گوید: «دستتون
 درد نکنه.»
 صغرا خانم آقای یحیوی را به داخل سالن پذیرایی راهنمایی می‌کند و
 می‌گوید: «بفرمایید بشینید، الان خدمت می‌رسم.»
 صغرا خانم به سمت آشپزخانه می‌رود و به صمدآقا اشاره‌ای می‌کند تا وی
 نیز به آشپزخانه برود.
 صغرا خانم: «ببینم مرد، این که سنش خیلی زیاده، کسی هم همراهش
 نیاورده، مگه نگفتی طرف زنگ زده گفته واسه یه امر خیر می‌خوایم
 مزاحمتون بشیم؟»
 صمدآقا: «چرا بابا، پشت تلفن دقیقاً همین رو گفته بود، منم فکر کردم
 مادر داماده. اصلاً شاید این پدره باشه، پسرش چند دقیقه دیگه بیاد، از کجا
 معلوم. زود قضاوت نکن.»

آقای یحیوی: «شما هر طور راحتید همون رو بگید.»

صمدآقا: «خوب عرضم به حضورتون که شما چه طور با دختر ما آشنا شدید؟»

آقای یحیوی: «خیلی اتفاقی، ما یه لیستی تهیه کردیم که تو اون لیست اسم دختر شما هم بود!»

صغرا خانم: «وا، یعنی ما چندمین نفریم که شما پیششون میاید؟!»

آقای یحیوی: «بله، البته. فکر نکنم مشکلی باشه.»

صمدآقا به نشانه سکوت به صغرا خانم اشاره می کند.

صمدآقا: «نه، صغرا خانم همین طوری گفتند. بالاخره همه همین طور

عمل می کنند، اول یه لیستی تهیه می کنند بعد میرن جلو.»

آقای یحیوی: «همه؟! یعنی قبل از من کس دیگه ای هم بابت این قضیه اینجا اومده؟!»

صمدآقا برای اینکه کلاسشان را ببرند بالا می گوید: «بله، چند نفری اومده بودند ولی ما جوابشون کردیم.»

آقای یحیوی: «تعجب می کنم، تا الان فکر می کردم من اولین نفر هستم. حالا برای چی اونا رو رد کردید؟»

صمدآقا: «راستش رو بخواید به خاطر مسائل مالیش بود.»

آقای یحیوی: «آهان، منظورتون رو الان گرفتم. البته خودتون این مسئله رو هم باید در نظر بگیرید که ما هم مثل بقیه بودجه مون محدوده.»

صمدآقا با تعجب: «مثلاً چقدر؟!»

آقای یحیوی: «خونه پرش هفت هشت میلیون.»

صمدآقا: «البته ما بیشتر دوست داریم سکه باشه تا پول. خودتون که میدونید پول ارزشش زود میاد پایین.»

آقای یحیوی: «باشه مسئله ای نیست. معادلش سکه میدیم بهتون.»

صغرا خانم: «پس یعنی همون اول سکه ها رو میدید؟»

آقای یحیوی: «بله، هر وقت شما بخواید.»

صغرا خانم خودش رو به سمت صمدآقا متمایل می کند و به آرامی می گوید: «فکر کنم این به چیزیش میشه ها.»

صمدآقا یواشکی می گوید: «بیخود نیست رفته چند جا بعد اومده اینجا پیش ما. تازه این که خوبه مهریه رو همون اول نقداً می خواد بده.»

صغرا خانم بیج بیج کنان: «آره ولی خوب خیلی کم میشه اونوقت.»

صمدآقا با صدای ضعیفی می گوید: «بابا اون مهریه رو کی داده کی گرفته، این طوری جهیزیه دخترمون رو هم میتونیم ابرومندونش کنیم.»

آقای یحیوی: «بخشید مشکلی پیش اومده؟»

صمدآقا از جا می پرد و می گوید: «نه نه مشکلی نیست. فقط جهیزیش یکم کم و کسری داره که اون هم سریع ردیفش می کنیم.»

آقای یحیوی: «جهیزیه می خوایم چی کار پدر جان.»

صغرا خانم: «نه نمیشه، ما دخترمون رو بدون جهیزیه نمیدیم.»

آقای یحیوی: «باشه حرفی نیست ولی گفتم که جهیزیه لازم نیست بذارید لااقل واسه دختر دیگه تون.»

صمدآقا: «ما دختر دیگه ای که نداریم، یکیش که تازگی عمرش رو داد به شما، این یکی هم آخرین دخترمونه.»

سپس صغرا خانم با صدای بلند می گوید: «دخترم، یلدا جان، چایی بیار.»

یلدا سینی چایی را می آورد و به آقای یحیوی تعارف می کند.

آقای یحیوی: «دست شما درد نکنه، ایشالله عمر خواهرتون بقای عمر شما باشه.»

صمدآقا: «ممنونم آقای دکتر. راستی قرارمون رو کی بذاریم؟»

آقای یحیوی به ساعتش نگاه می کند و می گوید: «من دیرم شده باید زودتر برم، فردا خوبه؟»

صمدآقا با تعجب زیاد می پرسد: «فردا؟»

آقای یحیوی: «بله خوب، فکر نکنم مشکلی باشه. اون سکه ها رو هم میگم تا فردا واستون آماده کنند.»

صمدآقا: «آخه ما هنوز تحقیق نکرده که نمی‌تونیم اجازه بدیم دخترمون رو فردا ببرید عقدش کنید.»

آقای یحیوی: «چی؟ متوجه منظورتون نمیشم. عقد؟ صبر کنید ببینم، مگه منشی من باهاتون تماس نگرفت؟»

صمدآقا: «منشی؟ آهان همون خانمی که گفت واسه به امر خیر می‌خوایم مزاحمتون بشیم؟»

آقای یحیوی: «آره، چیز دیگه نگفت؟»

صمدآقا: «نه مگه باید چی می‌گفت؟»

آقای یحیوی: «ای بابا، من تا الان فکر می‌کردم شما در جریانید، پس تعجب من و شما هم بی دلیل نبوده، شرمنده اگه سوء تفاهمی این وسط به وجود اومد تقصیر منشیمه که شما رو قبل از اومدن من آماده نکرده بود.»

صغرا خانم: «وا، یعنی چی؟»

آقای یحیوی: «ببینید خانم من یحیوی معاون علوم پزشکی دانشگاه آزاد هستم که مأموریت داشتم طبق لیستی که به دست من دادند به خانواده‌هایی که به تازگی نزدیکانشون رو از دست دادن سر بزنم و اون‌ها رو مجاب کنم که در صورت تمایل جسدشون رو به واحد تشریح دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه آزاد بدن و در عوضش برای قدردانی از این کار خیرخواهانه مبلغی هم جهت قدردانی تقدیم خانواده داغ دیده بکنم!»

صغرا خانم جیغ بلندی می‌کشد و غش می‌کند.

صمدآقا در حالی که به شدت عصبانی شده، می‌گوید: «مردتیکه، خوب جسد می‌خوای برو پزشکی قانونی، اینجا چه غلطی می‌کنی؟!»

آقای یحیوی: «شرمنده به خدا، آخه پزشکی قانونی از ما بابت هر جسد ده میلیون می‌خواد. من هم که گفتم بودجمون محدوده ...»

صمدآقا آقای یحیوی را دنبال می‌کند. آقای یحیوی به سرعت در خروجی را باز کرده و پابرهنه به سمت انتهای کوچه می‌دود!

امیر گوشی رو قطع می‌کند و بعد از تماس با خانواده رضا به سرعت خودش را به بیمارستان می‌رساند. هنگامی که امیر به بیمارستان می‌رسد، از بخش اطلاعات بیمارستان سراغ رضا مودت را می‌گیرد. منشی می‌گوید: «طبقه دوم، اتاق ۲۰۹» امیر به سرعت از پله‌ها بالا می‌رود و خود را به اتاق ۲۰۹ می‌رساند. نفس عمیقی می‌کشد و در را باز می‌کند. دکتر را می‌بیند که در حال معاینه بیمار است. جلو می‌رود و بعد از سلام از دکتر می‌پرسد: «بخشید آقای دکتر، حالش چگونه؟»

دکتر مکسی می‌کند، سپس می‌گوید: «شما چه نسبتی باهاش دارید؟»
 امیر: «دوست صمیمیم هستش.»

دکتر: والا چه عرض کنم. چند ساعت پیش که آوردنش اینجا اوضاعش خیلی خراب بود. ما فقط تونستیم زنده نگه‌اش داریم. ظاهراً اعصاب قسمت اعظم بدنش از کار افتاده به طوری که فقط دستاش کمی حرکت داره، قدرت تکلمش رو هم که از دست داده. صورتش هم به قدری آسیب دیده که فعلاً مقدمات کار رو انجام دادیم و باندپیچیش کردیم تا هر وقت حال عمومی‌ش بهتر شد روش جراحی پلاستیک انجام بدیم ... بخشید، من باید برم بیمارای دیگه رو ویزیت کنم، امیدوارم حال دوستتون هر چه زودتر خوب بشه. «

دکتر می‌رود و در را پشت سرش می‌بندد. امیر به آرامی به طرف رضا می‌رود، یک صندلی پیدا می‌کند و در کنار تخت رضا می‌گذارد. روی صندلی می‌نشیند و می‌گوید: «رضا جان، کدوم نامردی تو رو به این حال و روز درآورده، آخه چرا امروز که بعد این همه مدت قرار گذاشتیم باید این اتفاق برات می‌افتاد؟»

در این لحظه رضا که حالش در حال دگرگون شدن بود با اشاره ضعیف دستش قلم و کاغذی درخواست می‌کند تا مطلبی را بنویسد. امیر سریع از جیبش قلم و کاغذی در می‌آورد و به رضا می‌دهد. رضا در حالی که چشمانش به شدت قرمز شده بود با زحمت زیاد سعی می‌کند جمله‌ای روی کاغذ بنویسد. امیر نگران می‌شود و می‌گوید: «چی شده؟ می‌خواهی پرستار رو

(: ملاقات

گوشی همراه امیر زنگ می‌خورد و تصویر دوستش رضا روی گوشی‌اش نمایان می‌شود. کلید سبز گوشی‌اش را می‌زند و می‌گوید: «سلام. تو رو خدا باز نگو که نمیتونی سر قرار بیایی.»

از آن طرف خط خانمی می‌گوید: «بخشید، شما آقای رضا مودت رو می‌شناسید؟!»

امیر با تعجب می‌گوید: «بله، می‌شناسمش. گوشی رضا دست شما چی کار میکنه؟!»

خانم جوان می‌گوید: «من محمدی هستم، پرستار بخش اورژانس بیمارستان مهر. شما با آقای رضا مودت چه نسبتی دارید؟»

امیر: «من دوست صمیمیم. اتفاقی واسش افتاده؟ تو رو خدا به من بگید.»

پرستار: «نگران نشید، ایشون تصادف کردند و به شدت زخمی شدند. شماره شما آخرین شماره‌ای بود که با موبایلش تماس گرفته بود. اگر امکانش هست شما به خانوادش اطلاع بدید.»

امیر: «الان حالش چگونه؟»

پرستار: «دکترها هر کاری که می‌تونستند واسش انجام دادند، ولی متأسفانه حالش زیاد رضایت بخش نیست.»

امیر: «من الان نزدیک بیمارستانم، خودم رو سریع می‌رسونم. به خانوادش هم اطلاع میدم. خداحافظ.»

صداش کنم؟» جمله امیر هنوز تمام نشده بود که بوق ممتدی به گوشش می‌رسد. امیر از جایش بلند می‌شود، قلم و کاغذ را از دست رضا می‌گیرد و سریع پرستار را صدا می‌زند. پرستار به همراه دکتر بخش خودشان را به سرعت به اتاق ۲۰۹ می‌رسانند. دکتر بعد از معاینه می‌گوید: «زود باشید دستگاه شوک رو بیارید.» پرستار دستگاه شوک را آماده می‌کند. دو پرستار دیگر هم وارد اتاق می‌شوند و رضا را از اتاق خارج می‌کنند. دستگاه شوک را چند بار به کار می‌گیرند ولی با تمام تلاشی که به خرج می‌دهند نمی‌توانند رضا را به این دنیا برگردانند. امیر که از لای در شاهد ماجرا بود به گریه می‌افتد. سپس تکه کاغذی که دوستش در آخرین لحظات زندگی‌اش روی دفترچه او نوشته بود را از جیبش در می‌آورد و این جمله را به آرامی می‌خواند:

«پایه صندلی رو از روی لوله اکسیژن بردار، دارم خفه میشم!»

امیر خشکش می‌زند. نگاهی به اطرافش می‌کند و بعد از مچاله کردن تکه کاغذ نوشته شده آن را در جیبش می‌گذارد. در این لحظه تلفن همراهش زنگ می‌زند. گوشی را روشن می‌کند و به آرامی می‌گوید: «بله، بفرمایید.» از آن طرف خط شخصی می‌گوید: «شرمنده، می‌خواستم بگم که من امروز نمی‌تونم پیام سر قرار.» امیر متعجب می‌شود و می‌گوید: «شما؟!» شخص مربوطه از آن طرف خط جواب می‌دهد: «بابا، من رضام دیگه! آخه یک ساعت پیش موبایلم رو با تمام مدارکم از ماشینم دزدیدن، الان تو کلاتریم!»

(: از ماست که بر ماست

یکی بود یکی نبود. در سرزمینی نزدیک یک پادشاهی بود که در قلمرو خودش حکومت می‌کرد. این پادشاه جوان بر خلاف تمام پادشاه‌های دیگر که پدرسوخته و خشن بودند، آدم خوبی بود و همیشه می‌خندید. (باور کنید راست می‌گویم، چون اگر این طور نبود الان شما نمی‌توانستید داستانش را بخوانید) این جناب پادشاه (لعت الله علیه) با اینکه پادشاه خوبی به نظر می‌رسید ولی چون اسم پادشاه رو یدک می‌کشید مردم همیشه لعن و نفرینش می‌کردند و فحش‌های بالای هیجده سال بهش می‌دادند. پادشاه قصه ما چون دیگر از دست بد و بیراه‌های الکی مردم سرزمینش که پشت سرش و جلوی رویش می‌گفتند خسته شده بود، تصمیم گرفت مدتی استراحت کند و امور سرزمینش را به وزیرش بسپارد. بنابراین به وزیر خود گفت که من می‌خواهم به همراه یکی از خدمتکاران قسم خورده‌ام برای گردش به سرزمین غرب بروم و تا موقعی که برگردم تو امور سرزمین را بر عهده بگیر. وزیر هم از خدا خواسته گفت چشم قربان، شما بروید سفر من شش‌دانگ حواسم به اینجا هست. پادشاه چمدان‌هایش را بست و راهی شد. وزیر که تمام امور به وی تفویض شده بود با خودش گفت حالا بهترین فرصت است که بارم را تا هفت جد و آبادم بندم. بنابراین به یک روز نکشید که به جارچیان دستور داد در سراسر سرزمین پخش شوند و جار بزنند که پادشاه پدرسوخته رفته غرب تا شما را بفروشد! مردم هم تا این خبر را شنیدند به تشویش افتادند و گفتند حالا باید چه خاکی به سرمان کنیم؟ یکی گفت باید پادشاه را پیدا کنیم و

دارش بزنیم، دیگری گفت باید تیربارانش کنیم، یکی دیگر گفت من خودم ترورش می‌کنم، یکی گفت با بمب کنترل از راه دور ترتیبش را می‌دهم، یکی دیگر گفت من خودم با یک عملیات انتحاری خلاصش می‌کنم. خلاصه هر کسی یک حرفی برای خودش می‌زد.

مردم با ذهن‌های مشوش جلوی کاخ تجمع کردند و خواستار اجرای مجازات‌های گوناگون بر علیه پادشاه شدند. وزیر روی ایوان رفت و با دست اشاره‌ای کرد تا جو را کمی آرام کند و بعد از سکوت نسبی حضار، گفت: «عزیران من، دلبندان من، میدونید که من همتون رو دوست دارم و تمام این کارهایی رو هم که تا الان انجام دادم فقط برای گل روی ماه شما بوده نه چیز دیگه‌ای. قبول دارم که پادشاه باید به سزای اعمالش برسه ولی حالا ما مشکل بزرگتری از سر به نیست کردن پادشاه داریم به نام دشمن. بر اساس اطلاعات رسیده، هر آن ممکنه دشمن با تمام تجهیزات به ما حمله کنه. پس ما باید آماده دفاع از سرزمینمون باشیم.» تمام تجمع‌کنندگان با شعارهای خود از سخنان وزیر حمایت کردند. وزیر در ادامه سخنانش گفت: «گرچه قیمت بشکه‌های ما خیلی بالا رفته ولی برای تولید و ساخت ابزارهای دفاعی در حال حاضر پول کافی نداریم. پس شما باید به ما در این کار کمک کنید.» همه تجمع‌کنندگان هر چی در جیبشان بود درآوردند و ریختند جلوی در کاخ. وزیر گفت: «نه، با این پول‌ها به جایی نمی‌رسیم، شما باید خیلی بیشتر از این‌ها به ما کمک کنید.» این وسط یکی داد زد من خونم رو می‌فروشم، اون یکی گفت من گاریمو می‌فروشم، یکی دیگه گفت من طلاهای زنم رو می‌فروشم. خلاصه قرار شد همه یک چیزی را بفروشند. وزیر گفت: «الحق که شما مردم فهیم، دلیر و شجاعی هستید! البته باز ممکنه این وسط پول کم بیاریم. پس مجبوریم این کمک‌های مالی که به شما می‌کردیم رو برداریم و صرف ابزارهای دفاعی مان کنیم.» مردم یکصدا به شعارهای خود مهر تأییدی بر این حرف زدند. وزیر گفت: «من مخلص شما هم هستم و برای

خدمت به شما از جان و دل مایه میذارم. پس برید تا یه هفته دیگه هرچی تونستید رو بفروشید و بیارید به خزانه تحویل بدید.»

یک هفته گذشت و در این مدت مردم از گوشه کنار سرزمین کرور کرور پول و طلا تحویل خزانه می دادند. وزیر که می دید توانسته ثروت زیادی بهم بزند، همه دارایی های مردم را جمع کرد و با آن یک سری آدم خرید. گروهی از این آدم ها را مسلح کرد و بهشان دستور داد تا تمام مرزهای بین سرزمینشان با سرزمین های دیگر را ببندند و به کسی حق ورود و خروج ندهند. به گروهی دیگر چاقو، قمه و زنجیر داد و بهشان دستور داد تا در سطح شهر دور بزنند و هر جا را که حس کردند تجمع دو نفری میشد سه نفر، تجمعشان را بر هم بزنند! به گروهی دیگر مأموریت داد که با لباس هایی از پوست کرگردن در سطح شهر گشت زنی کنند و در ضد و خوردها به گروه دوم کمک نمایند. این شد که بازارها کساد شد و مردم روز به روز فقیرتر شدند. ولی در عوض وزیر و دار و دستاش روز به روز ثروتمندتر و پولدارتر گشتند و تمام ثروت مردم را بین خودشان تقسیم کردند. کار به جایی رسید که اندک پس اندازی هم که مردم داشتند با گران کردن کالاهای اساسی از جیب مردم در آوردند. مرزها را هم که بسته بودند و کسی حق ورود و خروج نداشت و این وسط اگر کسی هم موفق به فرار میشد زود جارچی ها را خبر می کردند و بهشان می گفتند که بروید جار بزنید که طرف از جاسوسان غرب بوده و رفته پیش پادشاه مکار و حقه باز و پدرسوخته. کسانی که فرار کرده بودند به نزد پادشاه رفتند و ابراز پشیمانی کردند و خواستار بازگشت وی به سرزمینشان شدند. ولی پادشاه هر چه قدر فکر کرد دید راهی برای بازگشت وجود ندارد. چون جناب وزیر آدم های زیادی اجیر کرده بود و به وسیله آنها توانسته بود بر مرزها، بازارها، مکتبخانه ها و خلاصه هر جایی که فکرش را بکنید نفوذ کند و آنجا را به سیطره خود در آورد. به همین علت مردم دیگر جرأت نفس کشیدن نداشتند چه برسد به حرف زدن! مدت ها گذشت و آمار تلفات ناشی از فقر و نداری مردم عادی به فلک رسید. عده ای در صدد مبارزه با نوجه های

وزیر برآمدند ولی مگر یکی دو تا بودند، در نتیجه این عده هم یکی یکی از پا در آمدند. مردم که بالاخره طاقتشان طاق شده بود به اتفاق هم تصمیم گرفتند که همگی از آن سرزمین کوچ کنند و به سرزمین همسایه که قبلاً سرزمین فقیری تلقی می شد ولی اکنون با گسترش صنعت گردشگری سرزمینی ثروتمند شده بود، بروند. مردم با هم به راه افتادند و چون عده شان بسیار زیاد بود توانستند بر تعداد اندک مرزبانان چیره شده و به سرزمین همسایه مهاجرت کنند. با شنیدن این خبر خوش، پادشاه هم از غرب به سرزمین همسایه آمد و به جمع مردمش پیوست.

وزیر از شنیدن این خبر و سرپیچی اکثریت مردم ابتدا برآشفته ولی بعد از کمی مکث با خودش گفت: «خُب به جهنم، بذار بروند، بهتر. خودمان می مانیم و خودمان.» در روزهای آینده وزیر برای تأمین مایحتاج خودش و گروه هایی را که دور خودش جمع کرده بود مجبور شد از سرزمین های همسایه اقلام خوراکی و غیر خوراکی وارد کند. با این کارش روز به روز خزانه را خالی تر از گذشته میدید تا اینکه یکروز دید که خزانه به طور کامل خالی شده است. با رسیدن این خبر به اطرافیان وزیر، این اشخاص یکی یکی از وی بریدند و به سمت سرزمین همسایه که مردم در آنجا اسکان پیدا کرده بودند رفتند. ولی مردم، دیگر آنها را که باعث بدبختی و فلاکتشان شده بود نپذیرفتند و همه شان را طرد کردند. وزیر هم که خورش به جوش آمده بود دستور قتل عام تمام اطرافیانش را که خیانت کرده و وی را ترک کرده بودند، صادر کرد. این اتفاق آنقدر ادامه یافت که بالاخره وزیر ماند و معاونش. معاون وزیر که دید در این سرزمین به این بزرگی فقط خودش مانده و یک وزیر دیکتاتور، تصمیم گرفت آنجا را ترک کند ولی چون وزیر از این تصمیم وی مطلع شد او را هم کشت تا در سرزمینی حکومت کند که جمعیت آن به یک نفر تقلیل پیدا کرده بود. یعنی خودش مانده بود و خودش می توانست به خودش حکومت کند و بس! چون وزیر قصه ما نمی توانست تحمل کند که کسی به وی دستور دهد ولو خودش به خودش، تصمیم گرفت کسی را که

حاضر به اجرای دستوراتش نبود را بکشد. این شد که وزیر خودش را کشت تا جمعیت سرزمین به صفر برسد! در این میان پادشاه که میدید دیگر کسی در مرزها نگهبانی نمی‌دهد کسانی را مأمور کرد که به داخل سرزمینش بروند و از سرنوشت وزیر و دار و دسته‌اش خبر بیاورند. بعد از گذشت چند روز برای پادشاه خبر آوردند که وزیر خودکشی کرده و دیگر هیچ کسی نیست که بخواهد جلوی آنها را برای رفتن به سرزمینمان بگیرد. این شد که همه مردم به همراه پادشاه به موطن خود بازگشتند و مشغول بازسازی و درست کردن ویرانه‌ها شدند. قصه در همین جا تمام نشد چون چندی نگذشت که دوباره همان مردم شروع کردند به بد و بیراه گفتن به پادشاه و دادن فحش‌های بالای هیجده سال!

(: علمک‌های شیطانی

زنگ در به صدا درآمد. از پشت در پرسیدم: «کیه؟» شخصی جواب داد: «مهمان ناخوانده!» تو دلم گفتم: «چه جالب، تو این دور و زومنه چیزی که کمه مهمون ناخوانده هستش، این حتماً یکی از دوستان قدیمیه که یادی از رفیق شفیقتش کرده.» بنابراین لبخندی بر لب زدم و در را باز کردم. در نگاه اول خیلی جا خوردم چون هر چقدر فکر کردم چهره‌اش اصلاً برایم آشنا نیامد. با تعجب گفتم: «ببخشید، شما رو به جا نیاوردم.» طرف گفت: «بنده یک مهمان ناخوانده هستم که آمدم...» وسط حرفش پریدم و گفتم: «ببخشید نکنه شما از مریخ تشریف آوردید؟!» طرف سگرمه‌هاش درهم رفت و گفت: «تخیر آقا، بنده حمید مأموری هستم و مأمورم و معذورا!» گفتم: «خوشبختم، من هم حتماً مجرم هستم و محجور؟!» گفت: «بله، احسنت. پس خودتون می‌دونید جرمتون چیه؟!» کمی فکر کردم و گفتم: «والا تنها جرمی که من در طول دوران سر به فلک کشیده زندگی خودم مرتکب شدم دو چیزه. یکی کیش رفتن پاکن بقل دستیم تو کلاس سوم دبستان و یکی هم نصب و راه‌اندازی یک عدد ناقابل علمک شیطانی یک متری! شما برای کدومش تشریف آوردید؟!» آقای مأموری گفت: «برای گزیننه دوم!» گفتم: «آخیش خیالم رو راحت کردید. من فکر کردم رفیق گرمابه و گلستان کلاس سوم دبستانم از من شکایت کرده! خوب حالا بفرمایید گزارشگر این بازی کیه؟ فردوسی پور یا خیابانی؟» آقای مأموری گفت: «مثل اینکه حالتون خوش نیست، هیچ گزارشی در کار نبوده. امروز قرعه به نام آپارتمان شما افتاده،

همین!» با خونسردی گفتم: «اِ پس قرعه کشیه. خوب اطلاع رسانی می‌کردید تا زودتر تو قرعه‌کشی شرکت می‌کردیم! راستی سکه بهار آزادی هم میدن؟!» آقای مأموری گفت: «آقا ما رو مسخره میکنی؟» با قیافه حق به جانبی گفتم: «نه قربان، مسخره چیه، ما ارادت داریم به شما. آخه شما گفتید قرعه‌کشی من یاد قرعه‌کشی رب تبرک افتادم!» آقای مأموری نگاهی عاقل‌اندر سفیه به من انداخت و گفت: «ازین حرف‌ها بگذریم. دستگاره مربوط به علمک شیطانیتون را زود بدید کلی کار داریم، باید صد جای دیگم بریم!» چون لباس شخصی به تن داشت گفتم: «ببخشید واقعاً عذر می‌خوام ولی تو این رادیو و تلویزیون هی میگن در این جور مواقع کارت شناسایی و حکم بازرسی رو از مأمور درخواست کنید.» آقای مأموری گفت: «بله مسئله‌ای نیست. این کارتم، این هم حکم.» حکم را گرفتم و خواندم. بعد از مکثی گفتم: «شما خوب فکری کردید.» گفت: «چطور؟» گفتم: «آخه یه مجوز گرفتید دستتون واسه همه جا استفاده می‌کنید. خوب تو مصرف کاغذ صرفه جویی میشه اون هم با این گرونی کاغذ که امثال من واسه چاپ یک کتاب هم مشکل دارن! به هر حال جناب ما الان ازین دستگاه‌ها نداریم. چند ماه پیش سوخت دیگه هم نخریدیم!» آقای مأموری گفت: «ببین، همون طور که گفتم ما وقت نداریم. به ما هم گفتن در مصرف وقت صرفه جویی کنید، پس زود همون دستگاهی که اون زیر قایم کردی رو بده و گرنه...» دیدم نه، کار دارد به جاهای باریک می‌کشد گفتم: «چشم قربان، شما امر بفرمایید اصلاً هر مدلی می‌خوایید دستور بدید واستون تهیه کنم!» آقای مأموری گفت: «یعنی چی آقا، مواظب حرف زدنت باش. ما در حین مأموریتیم.» گفتم: «شرمنده، قصد جسارت نداشتم. گفتم کمکی اگر از دست این حقیر بر میاد انجام بدم.» گفت: «خُب خُب، حالا برو همون یه دستگاه رو وردار بیار.» من هم گفتم چشم و رفتم همان یک دستگاه نفتی‌ای که داشتیم آوردم و تقدیم کردم و گفتم: «دیگه ببخشید که کاغذ کادو نداشتم. شرمنده، به بزرگواری خودتون ببخشید.» آقای مأموری دوباره چپ‌چپ نگاه کرد و گفت: «من میرم

بالا پشت‌بوم ببینیم بچه‌ها کارشون تموم شده یا نه!!» گفتیم: «احسنت. پس شما هم گروهی کار می‌کنید. من همیشه اعتقاد دارم برای پیشرفت در کارها باید در هر شرایطی آدم گروهی کار بکنه تا هم کارها سریعتر انجام بشه و هم با هم فکری بین اعضاء گروه کیفیت کار بره بالا» آقای مأموری گفت: «با این حرفا به جایی نمی‌رسی، این جا رو امضاء کن.» گفتیم: «این چیه؟» گفت: «صورت جلسه.» گفتیم: «مگه میزگردی تشکیل شده که صورت جلسه تنظیم شده باشه؟!» گفت: «میزگرداش بالاست، فعلاً جلسه شما تموم شده، بالا امضاء کن.» من هم برگه‌ای که معلوم نبود سر و تهش کجاست را امضاء کردم و گفتیم: «شما تشریف ببرید بالای پشت‌بوم، من هم الان خدمت می‌رسم تا کاری باری داشتید انجام بدم.» آقای مأموری سوار آسانسور شد و رفت بالا. من هم سریع لباس مناسب تری پوشیدم، آخرین دکمه یقه‌ام را بستم و با دمپایی رفتم بالا. بالای پشت‌بام پر بود از صحنه‌های دلپذیر (با سس دلپذیر و قضیه قرعه‌کشی و جایزه اشتباه نگیرید). همان طور که این صحنه‌ها یکی‌یکی از جلوی چشمانم رد می‌شد به یکی از همکاران آقای مأموری گفتیم: «هی آقا، اون بشقاب یه متری رو که اوراق کردی، دیگه قابل استفاده نیست، پس چرا دیگه تاش میکنی؟» طرف جواب داد: «می‌خواهیم تو صندوق عقب پرایدمون جا بشه. تا الان ۳۰۰ تا رو با همین روش جا کردیم!» گفتیم: «ماشاله، خدا انشالله بچه‌هاتون رو واستون زیاد کنه!» آن طرف‌تر آقای مأموری داشت تجهیزات میانی بشقاب‌ها را در جیب کاپشنش قرار می‌داد ولی هر کاری می‌کرد همه این تجهیزات در جیبهایش جا نمی‌شد! رو کردم به آقای مأموری و گفتیم: «جناب، اگر تو جیباتون جا نمیشه می‌خواهید واستون نایلونی، ساکی، چمدونی، چیزی بیارم که اینقدر تو زحمت نیفتید.» دیدم چیزی نگفت. گفتیم: «ببخشید میتونم یک سوال فنی بکنم؟!» گفت: «بپرسم» گفتیم: «ببخشید یک سوالی ذهن منو خیلی به خودش مشغول کرده. شما چرا جفت‌پا میرید روی این بشقاب‌های زنگ زده ولی تجهیزات وسط همین بشقاب‌ها و دستگاه‌های مربوطه رو با احتیاط باز

می‌کنید؟! در ضمن میشه بدونم این تجهیزات جمع‌آوری شده بعداً کجا استفاده میشه؟!» آقای مأموری انگار داشت از حرفهای من کلافه می‌شد، با حالتی مردد گفت: «ما فقط جمع می‌کنیم، بقیش به ما ربطی نداره! خُب، حالا من یه سوالی ازتون می‌پرسم!» گفتیم: «بپرسید، اصلاً من برای همین اومدم بالا پشت‌بوم!» پرسید: «این علمک‌های شیطانی چرا ۱۱ تان؟!» گفتیم: «چطور، مگه ایرادی داره؟!» گفت: «آخه این آپارتمان ۱۰ واحدیه.» گفتیم: «اتفاقاً به نکته خوبی اشاره کردید! آخه می‌دونید چیه، تو این آپارتمان از ۱۰ واحد ۱۱ واحد علمک شیطانی دارن! ما خودمون هم چند وقتی بود دنبال این مسئله بودیم که این یازدهمی مال کیه. هنوز که هنوزه هم نتونستیم این مسئله رو کشف کنیم ولی الان که شما دارید همه رو جمع می‌کنید این مسئله هم که مثل خوره افتاده بود به جونمون، داره حل میشه! در اصل شما دارید زحمت می‌کشید و صورت مسئله‌ای که برای ما دیگه داشت تبدیل به یک معضل می‌شد رو پاک می‌کنید. واقعاً از زحمات بی‌دریغتون ممنون و متشکرم.» آقای مأموری گفت: «قابلی نداره!» بعد شروع کرد به دید زدن از بالای پشت‌بام ما تا سایر آپارتمان‌های اطراف را چک کند. رفتم کنارش و گفتیم: «اصلاً چرا به خودتان اینقدر زحمت میدید، تعدادشون خیلی کمه الان من واستون می‌شمرم. یک دو سه چهل و هفت! فقط و فقط این ۴۷ تا علمک هست نه بیشتر!» آقای مأموری گفت: «خُب مثل اینکه کار پاکسازی بچه‌ها تموم شده دیگه باید رفع زحمت کنیم.» گفتیم: «نه، اصلاً. اگه بزارم نهار نخورده از اینجا برید. نهار در خدمتتون هستیم. زنگ می‌زنم یه ده بیست پورس جوجه کباب از اکبر جوجه بیارن. مخلفات هم هر چی بخواید سفارش میدم، اصلاً می‌خواهید پیتزا مخصوص بگیرم یا اگر خاکی هستید یه آبگوشتی هست آبش رو زیاد می‌کنیم دور هم می‌خوریم. هان؟!» آقای مأموری گفت: «نه، ما در حین مأموریتیم نمیتونیم چیزی بخوریم.» گفتیم: «اِ چه بد. اگه می‌دونستم اینقدر تعارف نمی‌کردم! حالا که دارید میرید باید اعتراف کنم که من واقعاً مدیون شما هستم.» آقای مأموری گفت: «واسه چی؟» گفتیم: «واسه

اینکه من و همسر هر وقت می‌خواستیم از ۱۵۰۰ تا کانال ماهواره یکیش رو انتخاب کنیم و ببینیم بینمون دعوا می‌شد! خودتون که می‌دونید انتخاب یک کانال از بین این همه کانال کار خیلی سختیه. هیچ کدوممون هم نمی‌تونستیم از خیر کانالی که می‌خواستیم نگاه کنیم بگذریم. ولی الان مثل قبل به لطف و میمنت شما دیگه سر این موضوع دعوامون نمیشه چون به این نتیجه می‌رسیم که تلویزیون رو خاموش کنیم، خلاص! من همیشه نگران بودم که این دعوای خانوادگی به خاطر این علمک‌ها کار ما رو به جدایی بکشه ولی الان خوشحالم که زندگی‌مون از هم پاشیده نمیشه. شما حتی باعث شدید آمار طلاق هم کم بشه که خودش جای تقدیر داره. این محبت شما رو هیچ وقت فراموش نمی‌کنم.» آقای مأموری گفت: ما فقط به وظیفمون عمل می‌کنیم. خُب دیگه ما کلی کار داریم باید به دوپست سیصد جای دیگه هم سر بزنییم.» همین طور که آقای مأموری با همکاران گرامیش داشتند با غنائم جمع‌آوری شده از آپارتمان خارج می‌شدند با خودم گفتم: «خدا رو شکر همه مشکلات مملکت که حل شده، فقط اگه همین یه مشکل هم حل بشه مملکتمون میشه گلستان!»

اولین ایستگاه مترو. «آقای راننده با عصبانیت گفت: «خوب که چی بشه؟!» گفتم: «احتمالاً منظور تون اینه که از اونجا کجا می‌خوایم بریم که باید در جوابتون عرض کنم که از اونجا می‌خوایم بریم نمایشگاه کتاب.» و بعد علت آن را به طور مفصل شرح دادم که چطور می‌خواهیم به سخن مسئولان گوش دهیم و برای اولین بار از حالت سنتی بیرون آمده و به حالت مدرن که همان استفاده از مترو هست، روی بیاوریم و از نزدیک مدرن زندگی کردن را تجربه کنیم! آقای راننده نیشخندی زد و راه افتاد. یک ساعتی را به تماشای چندین خیابان، میدان، کوچه و پس کوچه، پل هوایی، پایه‌های مونوریل و ... سپری کردیم تا به ایستگاه صادقیه که در گویش محلی به آن آریاشهر می‌گفتند، رسیدیم. آقای راننده ما را جلوی در ورودی ایستگاه صادقیه پیاده کرد و گفت: «میشه ده تومن!» در حالی که دهانم یک وجب و نیم باز شده بود، پرسیدم: «به نظر شما زیاد نیست؟!» آقای راننده تاکسیمترش را نشان داد و گفت: «من که از خودم نمیگم، اینجا رو ببین، قانون میگه!» بنده هم چون همیشه سعی می‌کردم تابع قانون باشم (البته گاهی هم مثل این مورد سعی نکردم، بلکه مجبور بودم از قانون تبعیت کنم!) به قانون آقای راننده عمل کرده و ده تومانی پیاده شدم!

بعد از پیاده شدن از تاکسی خودمان را جلوی در ورودی ایستگاه صادقیه دیدیم و در آنجا با مردمی که مثل مور و ملخ به سرعت در رفت و آمد بودند مواجه شدیم. من و همسرم نیز به این مردم عزیز پیوسته و از پله‌ها پایین رفته تا رسیدیم به سالن اصلی ایستگاه. واقعاً برای ما که برای اولین بار چنین جایی را از نزدیک می‌دیدیم جای تعجب داشت. در مقابلمان یک شهر زیر زمینی را دیدیم که از شیر مرغ یارانه ای گرفته تا جان مفت آدمیزاد داخلش پیدا می‌شد! اولین چیزی که در آنجا جلب توجه می‌کرد تابلوهای راهنمای مترو بود ولی از بس تعدادشان زیاد بود من هیچی ازشان سر در نیآوردم. به ناچار از کودکی که در کنار سالن کتاب های جیبی مترو را می‌فروخت سوال کردم: «ببخشید، بلیط مترو رو کجا می‌فروشند؟» پسرک به صافی که

(: شهر زیر زمینی

چند وقت پیش به اتفاق همسرم برای دیدن نمایشگاه کتاب به تهران آمدم. در اخبار بارها و بارها شنیده بودیم که از بازدیدکنندگان نمایشگاه کتاب خواسته شده بود که جهت روان تر شدن ترافیک شهری و نیز آسودگی بیشتر بازدیدکنندگان جهت عزیمت به نمایشگاه کتاب، از مترو استفاده کنند. ما هم چون بچه‌های حرف گوش کنی بودیم تصمیم گرفتیم به وظیفه خود عملکرده و جهت رسیدن به نمایشگاه کتاب از مترو استفاده کنیم.

بعد از توقف اتوبوس در ترمینال غرب تهران و پیاده شدن از آن ناگهان عده کثیری از شهروندان محترم تهرانی به استقبال ما آمدند. گر چه ما در تهران هیچ فک و فامیلی نداشتیم ولی حقیقتاً مردم تهران هنگام دیدن یک مسافر غریب و تازه وارد تبدیل به مهمان نوازان گلی می‌شوند! این مهمان نوازان گرامی از بس به من ارادت داشتند، هر کدام از جناحی دست و پای مرا می‌کشیدند و می‌گفتند: «ماشین خودتونه، در خدمتیم، بفرمایید سوار شوید.» بالاخره بعد از اینکه دست و پایم نیم متری درازتر از حد معمول شد، شخصی که دور بازویش از بقیه گلفت تر بود توانست نظر مرا با زبان خوش به خودش جلب کند! همسرم هم از ترس صدمات بیشتر به من، برای اولین بار بر خلاف نظرش عمل کرد و با من راهی شد. آقای راننده در حالی که دست مرا محکم گرفته بود، در عقب تاکسی را باز و مرا پرت کرد روی صندلی. همسرم هم به آرامی کنارم نشست. آقای راننده نیز سوار ماشین شد و در را محکم بست و گفت: «کجا میرید؟» گفتم: «با اجازه شما، ما می‌خوایم بریم

کنارش ایستاده بودم اشاره کرد و گفت: «برو ته صف» چشمهایم هر چه به دنبال انتهای صف گشت ته آن را پیدا نکرد. به ناچار از یکی از کسانی که در صف ایستاده بود سوال کردم: «آقا ببخشید ته صف کجاست؟» طرف گفت: «بیرون ایستگاه!» به ناچار مجدداً به محل فرودمان از تاکسی برگشتیم و بعد از شناسایی ته صف در انتهای آن ایستادیم. نیم ساعتی طول کشید تا انتهای صف به ابتدای صف تبدیل شود. در این مدت چشمانم روی پسرک کتاب فروش زوم شده بود. در این مدتی که من او را زیر نظر داشتم حتی یک کتاب هم نفروخت ولی در عوض کار کارکنان و تابلوهای مترو را راحت تر کرده بود به طوری که به تمامی سوالات مسافران پاسخ می داد. اگر من کارهای بودم وی را به عنوان مسئول روابط عمومی ایستگاه استخدام می کردم! بعد از گرفتن بلیط و ارائه آن به نشانه شخصیت، به سمت جایگاه اصلی راه افتادیم. به منظور آسودگی خاطر مسافران برای رسیدن به جایگاه اصلی پله های برقی تعبیه شده بود ولی بعضی از مردم غیور به علت عجله زیاد و جلوگیری از اتلاف وقت روی این پله ها نیز راه می رفتند! اکثراً هم به علت کمبود ظرفیت پله های برقی از روش سنتی پله های پایی استفاده می کردند که در بعضی مواقع به علت سرعت زیاد و رعایت نکردن قوانین راهنمایی و رانندگی دچار سانحه و تصادم های جانی و مالی می شدند. البته مسئولان مترو برای خدمات بیشتر به مسافران در ابتدا و انتهای هر راه پله چند پزشک و پرستار را به همراه چند کیسه گچ فوری تعبیه کرده بودند تا به محض شکسته شدن دست و پای مسافران هنگام بالا و پایین رفتن از پله ها، آنها را به صورت آنالین مداوا کنند!

به هر ترتیبی بود خودمان را صحیح و سالم به جایگاه رساندیم. جمعیت زیادی لب جایگاه ایستاده و منتظر ورود مترو بودند. قبل از آمدن مترو به نگاه های مردمی که آنجا ایستاده بودند توجه کردم. در آنجا نگاه ها طوری بود که انگار دارند آدم را درسته قورت می دهند. در نتیجه برای در امان ماندن خانمم از این نگاه ها وی را به قسمت ابتدایی جایگاه فرستادم تا سوار واگن

مخصوص بانوان شود تا با امنیت و آسودگی خیال بیشتری به مقصد برسیم. من هم عقب تر از جمعیت مذکور پشت سرشان ایستادم. در این لحظه از بلندگوهای مستقر در ایستگاه اعلام شد: «مسافران محترم، خط قرمز لبه سکو حریم ایمن شماست، لطفاً پشت آن خط بایستید.» متأسفانه این خانم متشخص پشت بلندگو دقیقاً معلوم نکرده بود که کدام طرف خط مد نظرش است! چون نیمی از جمعیت این طرف خط ایستاده بودند و نیمی دیگر آن طرف خط. چند ثانیه بعد صدای نزدیک شدن مترو، به گوش رسید. جمعیتی که این طرف خط قرمز بودند همه رفتند آن طرف خط و فقط من قانون مند تک و تنها این طرف خط باقی ماندم! مترو به آرامی ایستاد، تمام جمعیت خودشان را به در و دیوار مترو چسبانند! به محض باز شدن در واگن ها درست مثل همان شور و نشاط بازی نشستن کودکان در صندلی های محدود، مسابقه شروع شد! جوان ترها به علت دارا بودن انرژی بیشتر بعد از له کردن چند فرد مسن زودتر وارد واگن شدند و روی صندلی ها نشستند. من تا آمدم به خودم بجنبم دیدم همه سوار شدند و واگن تا خرخره پر شده است. من هم که دیگر چاره ای نداشتم خودم را به زور در واگن پر از جمعیت چپاندم و منتظر شدم تا در بسته شود. در این گیرودار ناگهان مشاهده کردم که سیل عظیمی از مسافران جدید وارد جایگاه شدند و به سرعت به طرف در واگن ها حمله ور گشتند! واگن ما با اینکه جای میخ انداختن نداشت ولی عده کثیری با فشارهای غیر استاندارد و بر خلاف معاهده های بین المللی حقوق بشر توانستند خود را داخل واگن جا دهند! این بار دیگر جای سوزن انداختن نبود. حال نوبت بسته شدن در رسید، ولی مگر در بسته می شد؟! بعد از سه چهار بار باز و بسته شدن در و جابه جایی مسافران بالاخره در واگن ها بسته شد. روی در واگن نوشته شده بود لطفاً به در تکیه ندهید! مسافران هم چون بچه های حرف گوش کنی بودند واقعاً به در تکیه نداده بلکه به در چسبیده بودند! بعد از اینکه مترو راه افتاد موبایلم زنگ خورد. دستم را به هر زحمتی بود از بین جمعیت رد کردم تا گوشیم را از جیب پیراهنم خارج کنم. نگاهی به

موبایلم انداختم ، دیدم خانمم زنگ زده است. گوشی را که روشن کردم متوجه شدم که خانمم دارد گریه می کند. گفتم : «چی شده؟ چرا داری گریه می کنی؟!» هق هق کنان گفتم: «یک مرد زن نما کیف پولم رو زد و قبل از بسته شدن در ، زود پرید بیرون!» خانمم تا این حرف را زد انگار چیزی به من الهام شد. ناخودآگاه دستم را بردم پشت شلوآرم ، سپس آهی کشیدم و به همسرم گفتم: «اشکال نداره ، فدای سرت. کیف پول منو هم بلند کردند! حتماً نیازمند بودند وگرنه ما که در این شهر دزد نداریم!» بعد از مختصری دلداری به علت ندادن آنتن ، مکالمه به طور اتوماتیک قطع شد! با تعجب نگاهی به گوشیم انداختم. در حین ناباوری دیدم که گوشیم پیغام پر شدن معماری کارت میدهد ! تا آنجا که من یادم بود من هیچ فایل حجیمی در حافظه موبایلم نریخته بودم. بعد از تحقیق و تفحص از داخل گوشی همراهم متوجه شدم که ناخواسته گوشیم پر از فایل های عکس و فیلم شده است! حالا این فایل ها از کجا آمده ، من خودم هم نمی دانم ! حس کنجکاوی یا خودمانی تر فضولیم گل کرد و تصمیم گرفتم عکسهای ناخواسته را ببینم. با باز کردن اولین عکس چنان تصویری جلوی چشم هایم ظاهر شد که وصف آن امکان پذیر نیست! بنابراین بی خیال دیدن بقیه فایل ها شدم و بعد از پاک کردن کل حافظه موبایلم ، گوشیم را خاموش کردم.

چند دقیقه ای که گذشت احساس بدی به من دست داد . به خاطر بوی نامطبوع عرق مجبور شدم نفسم را هر چند دقیقه یک بار حبس کنم. تازه بعد از اینکه می خواستم دوباره نفس بکشم مجبور بودم هوای بازدم فرد روبه روییم را به دم خود فرو ببرم! برای آنکه حوصله ام سر نرود و بتوانم این احساسات نامطبوع را از ذهنم کمی دور کنم ، نگاهی به اطرافم انداختم . چند خانم هم در این فشرده گی در واگن ایستاده بودند! با مشاهده این صحنه به این فکر افتادم که نکند گناهی در واگن های مترو صورت بگیرد! به نظرم برای جلوگیری از چنین حوادثی باید برای هر واگن یک مسئول حراست تعبیه شود! در همین افکار بودم که بالاخره رسیدیم به ایستگاه امام . در مترو که باز شد

انگار زندگی دوباره به من لبخند زد! با وجود اینکه در هنگام خروج حسابی مورد عنایت واردشوندگان قرار گرفتم اما با تلاش و فشار زیاد موفق شدم از مترو خارج شوم. در واگن ها که بسته شد و مترو راه افتاد ، چند نفس عمیق کشیدم تا حالم کمی سر جایش بیاید. دستم را در جیب سمت راست شلوآرم گذاشتم تا دستمالم را بردارم و عرقم را خشک کنم که متوجه شدم تمام محتویات جیب سمت راستم خالی شده است! نامردها به دستمال دماغی من هم رحم نکرده بودند! حالا شانس آوردم مقداری پول در جیب سمت چپم گذاشته بودم وگرنه معلوم نبود در یک شهر غریب باید چه کار می کردم! در آن همه شلوغی توانستم همسرم را به راحتی پیدا کنم ، چون همه به غیر از او لباس های دوران بچه گی شان را پوشیده بودند! به اتفاق همسرم سریع رفتیم تا سوار خط بعدی شویم که شخصی نظرم را جلب کرد. یک شهروند شریف یک کپسول آتش نشانی را زده بود زیر بقلش و در حالی که هی اطرافش را می پایید به سمت در خروجی در حرکت بود. در ابتدا از این کار وی تعجب کردم چون کپسول آتش نشانی کالای قاچاقی نیست که بخواهند یواشکی آن را جابه جا کنند ، ولی بعداً که جایگاه خالی کپسول ها را در سالن ایستگاه دیدم به علت آن پی بردم!

بعد از بالا و پایین رفتن از پله ها رسیدیم به جایگاه اصلی ، تا برای رفتن به ایستگاه بهشتی سوار این خط بشویم. من فکر می کردم با تعویض مترو کمی از مشکلاتی که گریبانمان را گرفته بود کاسته می شود ولی بعد از ایستادن مترو و دیدن جمعیت ورودی و خروجی آن ، به خوش خیالی خودم خندیدم! قسم می خورم که مترو حتی به اندازه یک سر سوزن جا نداشت و با هیچ قاعده ای نمی شد حتی یک نفر دیگر را داخل واگن جا کرد . ولی همیشه موارد استثنایی هم وجود دارد ، چون همه مسافران در واگن ها جا شدند یا بهتر بگویم خودشان را جا کردند تا رکوردی دیگر در کتاب گینس به نام کشورمان ثبت گردد! این نکته قابل ذکر است که در آن شرایط فضای معنوی داخل واگن به طرز ناهنجاری دگرگون شده بود و کسی جرأت نفس کشیدن

نداشت. دیگر اینجا خبری از حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها نبود. چه حرف‌هایی که رد و بدل نمی‌شد، حتی در موافقی خانواده‌های طرفین نیز مورد عنایت قرار می‌گرفتند تا آنها نیز از این فضای غیر معنوی بی‌نصیب نمانند!

اگر شما نمی‌دانید من که می‌دانم تمام این مشکلات زیر سر آمریکا و سایر ابرقدرت هاست چون این گونه فضاها ناهنجار و غیر معنوی فقط مال آنهاست، و گرنه در فرهنگ غنی ما که از این چیزها پیدا نمی‌شود! ما نه شهروند بی‌فرهنگ داریم نه نیازمندی که کیف پول‌هایمان را برای رفع نیاز بردارد! استکیار برای این که من و شما را نسبت به تکنولوژی‌های جدید بدبین کند این کارها را انجام می‌دهد تا ما به دنبال تکنولوژی‌های روز دنیا نرفته و از آنها استفاده نکنیم! در تجزیه و تحلیل همین افکار بودم که رسیدیم به ایستگاه بهشتی. سریع از مترو پیاده شدم و بعد از پیدا کردن همسرم خودمان را به در خروجی ایستگاه رساندیم. به محض این که پایمان به خارج ایستگاه مترو رسید، مانند کسی که تازه از انفرادی آزاد شده باشد آنقدر خوشحال بودم که بعد از اینکه فهمیدم جیب سمت چپم هم به سرنوشت سایر جیب‌هایم دچار شده، جیکم در نیامد! خدا را شکر می‌کنم که دور از چشم همسرم هنوز روش سنتی قرار دادن پول در جوراب را ترک نکرده بودم، چون کل پولی را که در جورابم پنهان کرده بودم لاقط کفاف برگشتمان را به شهرستان می‌داد. در نتیجه همان جا بدون اینکه پایمان را به داخل نمایشگاه کتاب بگذاریم با یک سواری خودمان را به ترمینال غرب رساندیم و راهی شهر خود شدیم. پس از این ماجرا به اتفاق همسرم تصمیم گرفتیم هیچگاه روش‌های سنتی را فدای روش‌های مدرن نکنیم!